

بین‌الملل چهارم

ادای سهمی به تاریخ جنبش تروتسکیستی



پیر فرانک

فهرست

مقدمه

فصل اول- تداوم تاریخی

فصل دوم- از ۱۹۲۳ تا ۱۹۲۹ : فراکسیون بلشویک-

لنینیست در اتحاد جماهیر شوروی

سیاست در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی

کمیته‌ی روس و انگلستان (۱۹۲۶)

انقلاب دوم چین (۱۹۲۷ - ۱۹۲۵)

انقلاب مداوم یا سوسیالیزم در یک کشور

فصل سوم- از ۱۹۲۹ تا ۱۹۳۳ : تشکیل اپوزیسیون چپ

بین المللی

دفاع از اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی

جبهه‌ی واحد علیه خطر هیتلری

مبازه برای اصلاح بین الملل کمونیست

فصل چهارم- از ۱۹۳۳ تا ۱۹۳۸ : تهیه مقدمات تشکیل

بین الملل چهارم

"بیانیه‌ی چهارگانه"

طرح اولیه‌ی برنامه‌ی انتقالی

"آنتریزم"

صعود فاشیزم و جنگ

فصل پنجم- از بنیاد بین الملل چهارم تا تشکیل کنگره‌ی

دوم جهانی

بنیاد بین الملل چهارم (برنامه‌ی انتقالی)

آزمایش جنگ جهانی

کنگره‌ی دوم جهانی

فصل ششم- از ۱۹۴۸ تا ۱۹۶۸

از کنگره‌ی دوم جهانی تا انشعاب جنبش بین المللی تروتسکیستی

دگرگونی‌های بعد از جنگ

بحran های جنبش تروتسکیستی

کنگره‌ی سوم جهانی (۱۹۵۱)

یک نقطه‌ی عطف تاکتیکی در بناؤذاری احزاب انقلابی

نقد بر کنگره‌ی سوم جهانی

دوران انشعاب بین‌الملل

انشعب سال‌های ۱۹۵۳ و ۱۹۵۴

کنگره‌های چهارم و پنجم جهانی (۱۹۵۴ و ۱۹۵۷)

حران‌ها و صفت‌بندی‌های جدید (کنگره‌ی ششم جهانی)

کمیته‌ی بین‌المللی

وحدت نوین بین‌الملل

کنگره‌ی تجدید وحدت (دیالکتیک کنونی انقلاب جهانی)

حملات علیه بین‌الملل وحدت یافته (گروه‌های انشعاب‌گر)

انحطاط بخش سیلان

مبارزات تبلیغاتی بین‌الملل (دومین کنگره‌ی پس از تجدید وحدت)

فصل هفتم- نقطه‌ی عطف موقعیت جهانی (سال ۱۹۶۸)

فصل هشتم- "راهپیمایی طولانی" تروتسکیست‌ها

فصل نهم- آنان که جان دادند تا بین‌الملل زنده بماند

ضمایم

۱- مبانی تئوریک و سیاسی تجدید وحدت

۲- دیالکتیک کنونی انقلاب جهانی (قطعات مستخرجه)

انقلاب ضداستعماری

انقلاب سیاسی در دول کارگری

انقلاب پرولتاویرائی در ممالک امپریالیستی

بین الملل چهارم

منبع: انتشارات طلیعه چاپ اول خرداد ۱۳۵۷ - ژوئن ۱۹۷۸

بازنویس: یاشار آذری

آدرس اینترنتی کتابخانه: <http://www.nashr.de>

ایمیل یاشار آذری: yasharazarri@gmail.com

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: ۱۳۹۶

مقدمه

تا به امروز تاریخ جنبش تروتسکیستی و بین الملل چهارم مورد هیچگونه بررسی قرار نگرفته است. در واقع مطالعاتی هم اکنون در محیط دانشگاهی جریان دارد که از حد تحقیق برخی دوره‌ها و نکات بسیار محدود فراتر نمی‌رود. هدف اصلی کتاب حاضر شناساندن گذشته‌ی جنبش تروتسکیستی به مبارزین جوان امروز است. بخش اول این جزوی حاوی متن سخنرانی‌ای است که ما در سال ۱۹۴۸ در یکی از مکاتب بخش بین الملل چهارم در فرانسه عرضه داشته‌ایم. این متن که در آنوقت نیز به چاپ رسیده بود در اینجا بدون دستبرد و تغییرات چشمگیر و با افزایش مطالبی در باره‌ی دوره‌ی ما بعد زمان انتشار این متن عرضه شده است.

خواست ما این بوده که آنچه را که به گمان ما چکیده‌ی اصلی تاریخ بین الملل چهارم را تشکیل می‌دهد، در محدوده‌ی چنین اثری ارائه دهیم. تا به امروز جنبش تروتسکیستی به علت محدود بودن نیروهایش، تأثیر خود بر مبارزه‌ی طبقاتی را قبل از هر چیز در زمینه‌ی مفاهیم (از راه تحلیل و تبیین دورنمایها و برنامه‌های خود) گذارده است. در مجموع این جنبش نتوانسته است بر اساس برنامه و شعارهای خود بسیج‌ها و مبارزات عملی توده‌ها را رهبری کند: دلایل عینی آن در این جزوه آمده است. بدینسان وظیفه‌ی تاریخ گذار بین الملل چهارم می‌باشد قبل از هر چیز بیان مواضع این سازمان در میان مبارزات عظیم اجتماعی ای باشد که در طول چهل و پنج سال عمر جنبش تروتسکیستی چهره‌ی جهانی را شکل داده‌اند. اینگونه تاریخ پردازی می‌باید

نشان دهد که چگونه جنبش تروتسکیستی در طی این مبارزات مدافع و غنی سازنده‌ی مارکسیزم انقلابی؛ بنحوی که از دوران مارکس تا اولین کنگره‌های بین‌الملل کمونیست فورموله شده است؛ بوده است. ما خود را موظف به این دانسته ایم که مراحل اصلی عمر این سازمان، مشکلاتی را که این سازمان در پیش پای خود داشته است؛ مباحثاتی را که با آن روبرو گردیده است، و مواضعی را که در طی این مراحل اختیار نموده است، روشن سازیم.

ما این کتاب را محدود به بازگوئی تاریخ جنبش در سطح جهانی ساخته ایم و به شرح تاریخ جدگانه‌ی بخش‌های وابسته به آن نپرداخته ایم. مگر در جائی که یکی از آن‌ها در لحظه‌ی معینی، محل خیلی قابل توجهی را در تاریخ بین‌الملل اشغال کرده باشد.

تاریخ گذاری جنبش تروتسکیستی در باب موضوعی که مورخین آن را "موضوع دوره‌یندی" می‌نامند، به اشکالی برخورد نمی‌کند. سیر گذر از سرمایه‌داری به مرحله‌ی پیروزی جهانی سوسیالیزم، که انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ گشاینده‌ی راه آن بود، از آنچه که پنداشته می‌شد، خیلی طولانی‌تر و غامض‌تر بود. هیچ جنبش سیاسی، این جریان گذر تاریخی را مانند جنبش تروتسکیست‌ها تا بدین حد از نزدیک دنبال ننموده است. مراحل متوالی رشد این جنبش از سال ۱۹۲۳ به بعد با مراحل رشد تاریخی همخوان است. جنبش تروتسکیستی در خاتمه‌ی موج انقلابی که متعاقب جنگ جهانی اول برخاست، هنگامی که یک دوره‌ی ثبت نسبی سرمایه‌داری آغاز شده، در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی متولد شد. در دوره‌ی بحران بزرگ اقتصادی سال ۱۹۲۹ در سطحی جهانی گسترش می‌یابد. پس از شکست و ویرانی جنبش کارگری آلمان در سال ۱۹۳۳، جنبش تروتسکیستی به ساختن بین‌الملل

انقلابی نوئی می پردازد و بین الملل چهارم را بر لبه‌ی پرتگاه جنگ جهانی دوم بنیان می گذارد. پس از جنگ، در حالی که دگرگونی‌های عظیمی در سطح جهانی پدید می‌آید، این جنبش جهت گیری خود را تعديل می‌کند و امروزه، همراه با نقطه‌ی عطفی که سال ۱۹۶۸ در سطح جهانی آغاز کرده است، جنبش تروتسکیستی از دوران عطف تازه‌ای عبور می‌کند.

ما در این کتاب تنها اشاره‌ی کوچکی به رگبار افتراهای عظیم و بی‌شماری که بر سر تروتسکی و تمامی جنبش تروتسکیستی باریدن گرفته است، کرده‌ایم و به عمق این مسئله که بدون شک، نظر به ابعادی که پیدا کرده و دنباله‌هایی که تا زمان حال از آن باقی مانده، موضوع مهمی را برای مورخین آینده تشکیل می‌دهد، نپرداخته‌ایم. در قرن پیشین افرادی نظیر وگت Vogt و دیگران مارکس و طرفداران او را مورد تهمت قرار می‌دادند. و آنان را Schwefelbande ("دسته‌ی شیطان") در درون جنبش‌های آزادی طلبانه می‌نامیدند. اما این افتراها در برابر آنچه که دول قدرتمند در مورد بین الملل چهارم به کار بسته اند تا از آن "دسته‌ی شیطان" قرن بیستم را بسازند، چقدر کوچک و بی‌رنگ اند!

این کتاب به بسیاری مسائل دست نمی‌یازد. نظریه‌ی هدف و ابعادی که بر این نوشته برگزیده‌ایم، جزئیات بسیاری خارج از چارچوب کار ما قرار می‌گیرند. امکان روشن‌تر کردن این کتاب به کمک نقل قول‌های فراوان، بدون سه یا چهار برابر کردن تعداد صفحات آن، وجود نداشت. بدینسان مجبور بوده‌ایم تنها به جوهر مطلب بپردازیم: امیدواریم که از این راه توانسته باشیم به طرزی صحیح حرکت جهانی تروتسکیست‌ها را در زمینه‌ی نظریه و عمل و در مورد دفاع از مواضع اکتسابی پیشین و پرداختن مواضع جدید آن - در

دوران بسیار دشواری که شرایط مبارزه‌ی جنبش ما حتی آن را طاقت فرساتر کرده بود- در مقابل مشکلات جدید حاصل از تغییرات جهانی روشن سازیم. نویسنده‌ی این کتاب بیش از چهل سال است که در این "راهپیمانی طولانی" تروتسکیست‌ها سهیم است و برای اولین بار در سال ۱۹۳۱ وارد رهبری بین‌المللی جنبش تروتسکیستی شده است. با اینکه این کتاب تا درجه‌ی زیادی برگردان نظریات بسیاری از اعضاء رهبری بین‌الملل است، با این حال نمی‌تواند تاریخ "رسمی" بین‌الملل چهارم به شمار آید. ما معتقدیم که برای مارکسیست‌ها هیچگونه تاریخ "رسمی" و منجمله تاریخ رسمی سازمان خود ایشان نمی‌تواند وجود داشته باشد. هرگونه تاریخ خود یک وسیله‌ی پیکار سیاسی است و اینگونه پیکار به طرزی اجتناب ناپذیر نیازمند مشی عملی مبتنی بر قواعد سانترالیزم دموکراتیک است. تاریخ کمک قابل توجهی به تعیین خط مشی سیاسی می‌کند اما خود به وسیله‌ی آن تعیین نمی‌گردد. در چنین امری همچون در امور دیگر، استالینیزم به خاطر ترک مارکسیزم مورخین فرماتبردار خود را وادار به نوشتن "تواریخ" رسمی نموده است و ایشان را مجبور ساخته است تا هر چند گاه تاریخ را بنا بر احتیاجات مشی روز بازنویسی کنند. این امر فقط به انباشت تحریفات تاریخی، و همچنین اثبات ناتوانی روزافزون در تشخیص دروس عینی تاریخ، منجر شده است.

پ- ف

۱۹۶۸ نوامبر ۱۵

این دومین نشر کتاب ما نظر به تطابق با تاریخ روز شامل چند صفحه‌ی اضافی درباره‌ی فعالیت‌های بین الملل چهارم در طول سه سالی است که از تاریخ چاپ قبلی گذشته است. ما همچنین هر چند گاه پاراگراف‌هایی به این متن افزوده ایم تا برخی موضع‌را که بین الملل اختیار کرده، دقیق‌تر بیان کنیم.

پ-ف

۱۹۷۲ نوامبر ۱۵

فصل اول:

تداوام تاریخی

جنبش تروتسکیستی که در سال ۱۹۲۳ به هنگام آغاز انحطاط استالینیستی تولد یافته است، از آن تاریخ به بعد در بزرگ ترین وقایع عصر حاضر شرکت داشته و از این طریق تداوام مارکسیزم انقلابی را در مقیاس جهانی متضمن گردیده است. میان جامعه‌ی کمونیست‌ها Ligue des Communistes بین‌الملل اول یک تداوم دوازده ساله در زمینه‌ی سازمانی برقرار بوده است (هر چند که تداوم سیاسی را مارکس و انگلس شخصاً تضمین نمودند). همچنین از تاریخ انحلال بین‌الملل اول تا تشکیل بین‌الملل دوم در عرض قریب پانزده سال تداوم لازم حفظ گردیده است (تمدن سیاسی در این مورد دوم توسط شخص انگلیس از طریق تشکیل نوعی مرکز جهانی و مکاتبه با رهبران احزاب کشورهای عمدۀ تضمین گشته است). میان بین‌الملل دوم و بین‌الملل سوم سال‌های جنگ جهانی اول قرار دارند و حفاظت جنبش مارکسیستی در این دوره بدست حزب بلشویک و [کنگره‌ی] زیمروالد Zimmerwald صورت گرفته است.

ما خود در درون بین‌الملل سوم زاده شده ایم و از سال ۱۹۲۳ تا ۱۹۳۳ در مقام فراکسیون بین‌الملل کمونیست در داخل و خارج مبارزه نموده ایم تا رهبری آن را از چنگ سانتریست‌ها به در آورده و به راه مارکسیزم انقلابی

بسپاریم. اما وقتی که شرایط عینی دیگر اجازه‌ی تعقیب هدف فوق را ندادند، ما بدون وقفه اقدام به ساختن احزاب نو و یک بین الملل جدید انقلابی کردیم و برای انجام این مهم مفاد چهارکنگره‌ی اول بین الملل کمونیست را پایه‌ی کار خود قرار دادیم. بدین ترتیب در تداوم جنبش انقلابی هیچگونه انقطاع و وقفه به وقوع نپیوسته است و اینکار علیرغم فرونشینی جنبش کارگری از سال ۱۹۲۳ به بعد و انحطاط انقلاب اکثیر و نقش فضاحت بار استالینیزم در درون طبقه‌ی کارگر، عملی گشته است.

کنگره‌ها و مصوبات یک سازمان انقلابی را نباید به سادگی حمل بر تشریفات کرد. اینگونه کنگره‌ها و مصوبات نقششان از تعیین مشی سیاسی روز هم فراتر می‌رود. این امور برای جمع متشکل حزب، ضابط تجارب، مقرارت عمل و چهارچوبی می‌باشد که درون آن حزب- در جریان تجدید بخشی از نیروهای خود- به رشد خود ادامه می‌دهد. اگر این سازمان به علی از موجودیت ساقط گردد، تمامی تجارب ضبط شده به مثابه داده‌های تاریخی یاور کسانی خواهد بود که بعداً به بنای مجده حزب خواهند پرداخت. اما تنها به مثابه‌ی داده‌های تاریخی و نه چیز دیگر! چرا که برای بازیابی و بازسازی کادرهای بسنده‌ی تشکیلاتی به طور اجتناب ناپذیری می‌باید مدت مديدة کورمال کورمال جستجو کرد. انحطاط بین الملل سوم و از هم پاشیدگی‌های منتج از آن به طرز بی‌حصری مانع حرکت جنبش ما شده و آن را با بحران‌های متعددی رو برو کرده است. اما کافی است برای یک لحظه پیش خود فکر کنیم که در صورت قطع رشته چه موقعیتی مترصد ما بود و اگر مرکز بین المللی مارکسیستی در زمان مربوطه وجود نمی‌داشت چه پیش می‌آمد. در این حال می‌توانیم فوراً نتیجه بگیریم که در صورت فوق مشکلات

موجود چندین برابر می گشت و درک کنیم چه موانع عظیم تری را انقلابیون مجبور می شدند از سر راه بردارند تا بتوانند دوباره به ساختن یک جنبش سیاسی و یک رهبری بین المللی نائل آیند.

در تمامی آثار و اعمال تروتسکی تاریخ شواهد لازم را جهت اثبات نقش غالب او در برقراری تداوم انقلابی عرضه خواهد داشت. اگر سازمان های مختلف ما عناوین کمونیست- انترناسیونالیست با بلشویک- لنینیست را بر خود حمل کرده اند، تاریخ نام تروتسکیست را به نحو قریب به یقین و به حق به ما عطا خواهد کرد.

فصل دوم:

از ۱۹۲۳ تا ۱۹۲۹

فراکسیون بلشویک- لذینیست در اتحاد جماهیر شوروی

آن دوره‌ی انقلابی که با انقلاب سال ۱۹۱۷ در جهان آغاز گشته بود جای خود را از سال ۱۹۲۳ تا ۱۹۲۹ به یک دوره‌ی فروکش موج انقلابی و ثبات نسبی سرمایه داری داد. اقتصاد اروپا بار دیگر سر بلند کرد؛ سرمایه داری آمریکا با اشغال محلی که تا آن زمان به سرمایه داری بریتانیا تعلق داشت (این کشور در سال ۱۹۲۶ با اولین بحران بزرگ اقتصاد خود رو برو شد) مقام اول جهانی را اشغال کرد. در چین مبارزه‌ی توده‌های استعمار زده علیه امپریالیزم به طرزی با شکوه و در عین حال فاجعه‌آمیز آغاز شد. مقارن این احوال پیشرفت‌های اقتصادی در اتحاد شوروی هنوز ضعیف بودند و از طرفی در داخل مبارزه‌ی سیاسی شدیدی در حال انجام بود که در جریان آن بوروکراسی موفق شد محور سیاست شوروی را از مشی انقلاب جهانی به "سوسیالیزم در یک کشور" تغییر دهد. در این زمان در بسیاری از کشورهای اروپائی احزاب سوسیالیست بر مصدر قدرت جای داشتند و حال آنکه بین الملل کمونیست و

بخش های وابسته به آن با طی اولین مراحل انحطاط بوروکراتیک به دوره‌ی
بحرانی خود قدم می‌گذارند.

* * *

اولین دوره‌ی حیات جنبش ما بین سال ۱۹۲۳ تا سال ۱۹۲۹ قرار دارد. در حقیقت در طول این دوره هیچگونه جنبش بین المللی بلشویک-لنینیستی وجود نداشت و تنها یک فراکسیون بلشویک-لنینیستی حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی [۱- ج- ش- س] موجود بود که از جانب برخی گروه‌ها یا افراد در کشورهای دیگر حمایت می‌شد. اما تماس میان این گروه‌ها یا افراد و اپوزیسیون بلشویک-لنینیست در ۱- ج- ش- س از حد مکاتبات فیما بین فراتر نمی‌رفت و هنوز هیچگونه پرداختن و تحت قاعده در آوردن اندیشه و عمل سیاسی به شکلی جمعی و بین المللی صورت نپذیرفته بود.

فراکسیون بلشویک-لنینیست در ۱- ج- ش- س از اوان تشکیل خود یکی از صفات ممیزه‌ی اصلی جنبش ما یعنی انترناسیونالیزم را در خود عیان داشت. این جنبش در سال ۱۹۲۳ تشکل یافت و آغاز کاهش ارزیابی و درک تغییراتی در موقعیت بین المللی بود؛ و نبردهای عدده‌ی خود را در عرض این شش سال در آن واحد بر پایه‌ی مسائل خاص ۱- ج- ش- س و معضلات انقلاب جهانی مرکز ساخت.

آغازگاه جنبش با نقطه‌ی عطف اوضاع جهانی که شکست انقلاب آلمان در اکتبر ۱۹۲۳ به دنبال داشت، همزمان است. حزب کمونیست آلمان به قهقرا می‌رفت. حال آنکه سوسیال دموکراتی در حال پیشرفت بود. تروتسکی که در آن زمان با مخالفت اکثریت پلیت بوروی Politique Bureau حزب بلشویک (اتحاد سه گانه‌ی زینوویف- کامنف- استالین) روبرو بود دگرگونی عمیق

موقعیت بین المللی و تحلیل رفتن موج انقلابی ما بعد جنگ اول جهانی و آغاز دوره‌ی ثبات نسبی سرمایه داری را امری مسجل می‌دانست و از این رو وظایف جدیدی را هم برای بین‌الملل کمونیست و بخش‌های آن در ممالک سرمایه‌داری و هم در رابطه با مشکلات ساختمان سوسیالیزم در ۱-ج-ش-س نتیجه می‌گرفت.

از ۱۹۲۳ تا ۱۹۲۹ فراکسیون بلشویک-لنینیست در ۱-ج-ش-س بر پایه‌ی سه مسئله‌ی اساسی زیر مبارزه می‌کرد:

- سیاست رهبری اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی؛
- کمیته‌ی روس و انگلستان (۱۹۲۶)؛
- انقلاب دوم چین (۱۹۲۷-۱۹۲۵).

سیاست در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی

این مسئله به تفصیل از جانب تروتسکی در نقد برنامه‌ی بین‌الملل کمونیست و انقلابی که به آن خیانت شد مورد بررسی قرار گرفته است و ما در اینجا تنها به چند سطر اکتفا خواهیم کرد.

استقرار سیاست نوین اقتصادی (N. E. P.) پس از پایان جنگ داخلی و فرونشینی جنبش کارگری عواقب بسیار مهمی در زمینه‌ی روابط اجتماعی ۱-ج-ش-س و همچنین در صفوف حزب بلشویک به بار آورد.

در صفوف کارگری نوعی حالت انفعالی نسبت به مسائل سیاسی رخنه یافت. بخشی از بهترین عناصر انقلابی در میدان‌های جنگ جان باخته بودند و بخش دیگری که در درون ارتش سرخ به مواضع فرماندهی نائل آمده بودند پس از

پایان دوران بسیج مشاغل مختلف سرپرستی را در دستگاه دولتی و اقتصادی بدست گرفتند و از این راه روش‌های موروثی فرماندهی در ارتش را به محیط جدید خود انتقال دادند. عناصر سرمایه داری، بر پایه‌ی سیاست نوین اقتصادی، در شهرها و دهات رشد کردند. توازن نیروها در جهت عکس دوره‌ی انقلابی انسکاف یافت. در اثر این اوضاع و احوال دستگاه دولتی یک نوع استقلال و قدرت افزایش یافته‌ای کسب کرد. سرتاسر آخرین دوران فعالیت‌های لنین وقف افشاء و تقبیح این خطر شد. وی چنین اعلام داشت: "دولت کارگری ما دچار انحرافات بوروکراتیک است". کافی است گزارش لنین را به یازدهمین کنگره‌ی حزب^۱ مطالعه کنیم تا دریابیم وی تا چه اندازه به افشاء و تقبیح عوامل خطر پرداخته بود.

بوروکراتیزه شدن حزب بلشویک با بوروکراتیزه شدن دولت همگام گردید و به آن یاری کرد. این حزب انقلابی به آلت زنگ زده ای مبدل شد. قشری از تازه به دوران رسیده‌ها، با رضایت‌تمام از فرآورده انقلاب، اداره‌ی امور را بدست گرفت. جامع‌ترین بیان سیاسی این قشر اجتماعی و دستگاه دولت دبیر تشکیلات حزب، "بلشویک قدیمی"، شخص استالین بود.

آخرین گفتگوهایی که میان لنین و تروتسکی صورت گرفت در مورد مسئله‌ی تشکیل فراکسیونی جهت هدایت مبارزه علیه دبیرخانه‌ی تشکیلاتی حزب بود. دو نامه‌ی آخر لنین به کمیته‌ی مرکزی، تحت عنوان «وصیت نامه‌ی لنین»، به افشاء و تقبیح خطر انشعاب پرداخته و طرد استالین را از مقام دبیریت حزب پیشنهاد می‌کنند.^۲

^۱- آثار منتخب، جلد دوم، صفحات ۹۳۸-۹۸۲.

^۲- انتشار متن این دو نامه در ۱-ج-ش-س منوع گردید. با این همه در دو مورد خاص استالین نتوانست از ذکر وجود این دو نامه خودداری کند. از تاریخ برگزاری بیستمین کنگره‌ی

در اکتبر ۱۹۲۳ تروتسکی ضمن افشاء خطرات روزافزون مشی جدید را عرضه کرد که شامل دستور مبارزه علیه بوروکراتیزه شدن حزب و جویای پذیرش عناصر پرولتری جوان و آزموده درون بخش های رهبری و استقرار این بخش ها بر مبنای نظام انتخاباتی و همچنین حاوی برنامه ای برای صنعتی کردن کشور و اقدامات لازم چندی جهت برانگیختن دهقانان فقیر علیه کولاک ها بود.

در شروع امر این «مشی جدید» از جانب اکثریت پلیت بورو علنأً رد نشد؛ اما اقدامی هم از طرف اینان در زمینه ای اجرای آن صورت نگرفت. در عوض این رهبری متشكل از زینوویف- کامنف- استالین (ترتیب ذکر این اسمی در آن زمان بدین قرار بود)، با علّم کردن اختلافات قدیمی میان لنین و تروتسکی، اختلافاتی که از تاریخشان بیست سال می گذشت و اکثرشان را وقایع سیاسی از صفات تاریخ زدوده بودند، و به علاوه با تحریف هرچه بیشتر این اختلافات، مبارزه ای خشنی را علیه "تروتسکیزم" به راه انداختند. چندی بعد زینوویف و کامنف اعتراف نمودند که در این مورد عنوان "تروتسکیزم" را خود ایشان اختراع کرده اند. به علت شگردهای بوروکراتیک، اپوزیسیون مسکو، یعنی اولین فراکسیون تجمع یافته بدست تروتسکی به خاطر مبارزه برای یک "مشی جدید"، یعنی آن فراکسیونی که گروه ممتازی از مبارزین راه

حزب کمونیست شوروی به بعد، انتشار متن این دو نامه و نوشته های دیگری از لنین (به آثار کامل لنین، جلد سی و ششم، رجوع نمائید) و همچنین "دفتر روزانهی منشیان لنین" (جلد چهل و دوم، صفحه ۴۸۹) در اتحاد شوروی آنچه را که تروتسکی در این باره نوشته است تماماً تأیید می کند: تروتسکی می نویسد که لنین در آخرین دوره ای زندگی خود از وی (تروتسکی) جهت مبارزه علیه تقلیل انحصار تجارت خارجی و سرکوبی فراکسیون "ناسیونالیستی" بشویک های گرجستانی به دستور استالین و تحت فرماندهی مدویانی Mdivani و بخصوص برای مبارزه علیه بوروکراسی حزبی و سخنگوی سیاسی آن استالین، در کنگره ای بعدی حرب، درخواست حمایت نموده بود و وی (تروتسکی) این درخواست را پذیرفته بود. بیماری و سپس مرگ لنین او را از اجرای این تصمیم بازداشت.

انقلاب و شرکت جویندگان در جنگ داخلی را گرد هم آورده و اولین سازمان وابسته به جنبش ما را بنا نهاده بود، با اینکه در سلول های حزبی در مسکو شروع به کسب موفقیت هائی نمود، نتوانست نظریات خود را به گوش اعضاء حزب پرساند.

مبارزه بر سر اختلافات نظر گذشته در واقع در پشت خود مبارزه‌ی اقشار بوروکراتیک علیه سیاست انقلابی انترناسیونالیستی را مخفی می کرد بی آنکه حتی برخی از خود انگیزندگان دعوای از این امر آگاه باشند.

سیاستی که از جانب رهبری حزب بلشویک دنبال می شد هر چه بیشتر به راست لغزید. زینوویف و کامنف در سال های ۱۹۲۵ و ۱۹۲۶ با استالین که این سیاست راستگرایانه را در توافق با بوخارین، ریکوف و تومسکی (Boukharine, Rykov, Tomsky) تعقیب می کرد، قطع رابطه نمودند. سیاست راستگرا ادعای "ادغام کردن کولاک در سوسیالیزم" را داشت. چنین سیاستی بنا بر نظر بوخارین می بایست "با سرعت لاک پشت" عملی گردد. صنعتی کردن شوروی به مثابه‌ی امری بی معنی مورد تقبیح قرار گرفته بود (استالین چنین اعلام می داشت: "دهقان محتاج کاو است و نه گرامافون").

اپوزیسیونی که در سال ۱۹۲۶ با بلوک زینوویف- تروتسکی تشکیل یافت و مجبور گردید جلسات خود را به طور پنهانی برقرار سازد، برای تحمیل برنامه‌ی صنعتی کردن کشور و سیاستی ضدکولاک، ضد نپ من (Nepman) و ضد بوروکرات مبارزه می کرد. در سال ۱۹۲۷ سرانجام یک برنامه‌ی پنج ساله از طرف رهبری بوخارین- استالین پذیرفته شد اما این برنامه با آهنگ رشدی که از سالی به سال دیگر کاسته تر می شد و به نحوی که گویای تردید و خصومت این رهبری نسبت به برنامه‌ی مذکور بود، به مرحله‌ی اجراء

گذارده شد. تحت فشار اپوزیسیون برنامه‌ی دیگری با آهنگ رشدی سریع تر مهیا گردید.

در پایان سال ۱۹۲۷ بوروکراسی بدون اعتماد عهده دار اجرای اولین برنامه‌ی پنج ساله شد. در اوائل سال ۱۹۲۸ - و تقریباً سه ماه پس از درهم شکستن وحدت حزب و تبعید اپوزیسیون به سیری- استالین پس از آنکه از خطر کولاک‌ها به وحشت افتاد، شروع به تقبیح آنان کرد و سپس از فراکسیون راستگرای بوخارین برید. یک زیگزاگ ناگهانی به چپ زد و سیاست چپ افراطی ای اختیار کرد (برنامه‌ی پنج ساله می‌باید در عرض چهارسال اجرا می‌شد، اشترانکی کردن ۱۰۰٪ مزارع می‌بایست انجام می‌گرفت و غیره). اینگونه جهت گیری جدید که به روشی بوروکراتیک با صدور احکام دولتی بیرحمانه و از جانب حزبی خود محروم از حیات سیاسی اعمال گردید، کشور را تا سرحد فاجعه پیش برد.

حزب بلشویک قدیمی- پس از میدان به در کردن اپوزیسیون های چپ و راست- تبدیل به ماشین سیاسی بوروکراسی شد. کادرهای انقلابی همگی یا تبعید شدند و یا نابود گردیدند. از این تاریخ به بعد سلطه‌ی بوروکراسی عمیق‌تر گشت و سیاست آن از طریق یک سلسله حرکات زیگزاگی که میان پست ترین نوع فرصت طلبی و افسارگسیخته ترین گونه‌ی چپروی تغییر مکان می‌داد ولی سرانجام جهت کلی آن قسمی فرصت طلبی بسیار شدید بود، انکشاف یافت، امروزه دیگر از اینگونه حرکات زیگزاگی چپگرایانه اثری نیست.

کمیته‌ی روس و انگلیس (۱۹۲۶)

بر سر مسأله‌ی کمیته‌ی روس و انگلیس بود که فراکسیون استالینیستی سرنوشت ا-ج-ش- س را از آن انقلاب جهانی جدا کرد و بر جای پیکار انقلابی برای دفاع از ا-ج-ش- س سیاست اعمال فشار بر حکومت‌های سرمایه‌داری را نشاند و این امر خصوصاً از طریق دسته‌بندی‌ها و نیرنگ‌های سیاسی حاصل گشت و در جریان اینگونه اعمال احزاب کمونیست به بهانه‌ی جلب توده‌های وسیع‌تر از آنچه که خود قادر به بسیج آن بودند، بخشی از برنامه‌ی انقلابی خود را رها کردند.

در نخستین روزهای بعد از جنگ اول جهانی امپریالیزم انگلستان علیرغم آغاز دوران زوال خود و حرکت صعودی سرمایه‌داری آمریکا، هنوز مرکز ارجاع جهانی بود. از آنجا که انقلاب روسیه سرمشق بسیار مسری برای خلق‌های مستعمرات تحت ستم امپراتوری به شمار می‌رفت، سیاست امپریالیزم انگلستان دوچندان علیه ا-ج-ش- س متعایل بود. جنبش کارگری انگلستان از نقطه‌نظر سیاسی به پیشرفت بسیار مهمی نائل آمده بود. در سال ۱۹۲۴ حزب کارگر انگلستان به پیروزی انتخاباتی نائل آمد اما این حزب به زودی از مصدر قدرت، که مشترکاً با لیبرال‌ها اشغال کرده بود، برکنار گردید. در حوالي سال ۱۹۲۶ سندیکاهای انگلستان به چپ گراندیدند. حزب کمونیست در این زمان بسیار ضعیف بود - امروزه این حزب از آن روز هم ضعیف‌تر است. و جنبش اقلیتی هم که در داخل سندیکاهای به راه انداخته بود همانقدر کوچک بود. استالین، برای مبارزه علیه امپریالیزم انگلستان، که ا-ج-ش- س را تهدید می‌کرد، به بهانه‌ی کوشش در راه برقراری مجدد اتحاد سندیکائی در مقیاس بین‌المللی به پلیت‌بوروی حزب بلشویک پیشنهاد کرد تا دست به

تشکیل کمیته‌ای از سندیکاهای انگلیسی و روسی بزند. در واقع ایجاد یک جبهه‌ی واحد از سندیکاهای روسی و انگلیسی برای برقراری اتحاد جهانی سندیکاهای از نقطه نظر سیاسی امری قابل پذیرش بود هر چند که این نوع اقدام خطر آن را داشت که صرفاً تبدیل به عملیاتی از بالا گردد و امکان کنترل آن از پانین مشکل باشد. اما هدف واقعی استالین از تشکیل چنین کمیته‌ای تبدیل آن به "مرکز مبارزه علیه جنگ امپریالیستی" یعنی مرکز سیاسی مبارزه برای دفاع از -ج-ش-س بود. استالین در جواب خود به تروتسکی که در آن زمان هنوز عضو پلیت بورو بود و درباره‌ی ضرورت اتکاء صرف بر مبارزه‌ی انقلابی طبقه‌ی کارگر پاشاری می‌نمود چنین اظهار داشت: "شما با این کمونیست‌های انگلیسی"تان" چه می‌خواهید بکنید؟"

اختلاف در باره‌ی هدف کمیته‌ی روس و انگلیس یک دعوای لفظی باقی نماند. پیکار طبقاتی در انگلستان بدان محتوى مصیبت باری بخشید. رشد تمایلات چپی کارگران انگلیسی خود را از طریق مبارزه برای ملی کردن معادن نمایان ساخت و اعتصاب معنچیان را به دنبال داشت، که با پشتیبانی تمامی طبقه‌ی کارگر انگلستان رو برو گردید.

در ماه مه ۱۹۲۶ یک اعتصاب عمومی ده روزه امپراتوری بریتانیا را به زانو در آورد. این اولین نشان بحران سرمایه داری بریتانیا بود، بحرانی که بعد از پایان جنگ دوم جهانی نصف کامل یافت. اما سرمایه داری انگلستان توانست از این آزمایش دشوار جان سالم به در برد. این امر قبل از هر چیز از لطف خیانت رهبران سندیکاهای انگلستان که اعتصاب عمومی را متوقف ساختند و کارگران معدن را در ادامه‌ی مبارزه‌ی چند ماهه‌ی خود تنها رها ساختند، ممکن گردید. از دیدگاه هر انقلابی که با ابتدائی ترین اصول لنینیزم

در باب جبهه‌ی واحد آشناست، قطع رابطه‌ی فوری سندیکاهای روسی با کمیته‌ی روس و انگلیس و فراخوانی مستقیم کارگران انگلیس به قیام علیه رهبری ایشان لازم می‌نمود. اما استالین از آنجا که هدف اصلی از این کمیته را "دفاع از ا- ج- ش- س" به عنوان وظیفه‌ای جدا از پیکار انقلابی توده‌ها قرار داده بود، به حفظ حیات کمیته‌ی روس و انگلیس که دامنه‌ی فعالیت آن در عرض ماه‌ها به گفتگوهای بیهوده تنزل می‌یافت، ادامه داد. وقتی مبارزان انقلابی حزب کمونیست انگلستان و جنبش اقلیت به افشاء رهبران رفورمیست سندیکاهای خود پرداختند و آن‌ها را به درستی خائن خطاب کردند، این رهبران به آسودگی قادر بودند چنین جواب گویند: "روس‌ها این عقیده را ندارند و شما نمی‌توانید ایشان را هم مثل ما رفورمیست و خائن بنامید. ببینید چگونه ایشان با ما در یک کمیته متحد هستند." بدین ترتیب سیاست فوق حزب کمونیست انگلستان و جنبش اقلیت این کشور را به کلی مأیوس و خلع سلاح نمود به طوری که این دومی از آن تاریخ به بعد برای همیشه ناپدید گشت.

چند ماه پس از اعتصاب عمومی رهبران سندیکاهای انگلستان پس از بهره‌برداری کامل از کمیته‌ی روس و انگلیس تا جانی که دیگر از آن پس برای آنان سودی نداشت، به حمله علیه کمک مالی سندیکاهای روسی به معذچیان اعتصابی پرداختند و آن را نوعی مداخله در امور داخلی سازمان‌های خود قلمداد کردند و به این بهانه با آن کمیته قطع رابطه نمودند. اپوزیسیون بلشویک- لنینیست در آن دوره سیاست استالین را در مورد کمیته‌ی روس و انگلیس افشاء ساخته و به هنگام خیانت رهبران سندیکاهای

نسبت به اعتضاب عمومی، مبارزه‌ی بسیار شدیدی را برای قطع رابطه با کمیته‌ی مزبور رهبری کرد.

انقلاب دوم چین (۱۹۲۵ - ۱۹۲۷)

بین سال‌های ۱۹۲۵ و ۱۹۲۷ جنبش انقلابی در چین رشد چشمگیری پیدا کرد. بورژوازی تجاری و صنعتی چین، که حزب آن کومینتانگ بود، سعی کرد از این برخاست انقلابی برای متحد کردن چین، که در آن زمان به یک دسته ویالات مستقل از یکدیگر منقسم بود و بدست سران نظامی ای اداره می‌گشتند که برای گسترش سلطه‌ی خود بر کشور به جنگ و جدال با یکدیگر اشتغال داشتند، بهره برداری کند.

در سال‌های بعد از جنگ اول جهانی حزب کمونیست چین بدست یک معلم دانشگاه اهل پکن به نام چن دو-سیو Tchen Dou-Siou دهه‌ی دوم قرن در مبارزات انقلابی چین شرکت جسته بود، تشکیل گردید. حزب کمونیست جوان چین از هرگونه تجربه‌ای محروم بود و به این سبب تمامی مسئولیت سیاست اتخاذ شده از جانب این حزب در طی این دوره متوجه بین الملل کمونیست است. بوروکراسی شوروی که بیان سیاسی آن استالینیزم بود، نسبت به رشد مبارزه‌ی مستقل انقلابی پرولتاریا و دهقانان فقیر چینی خصوصت می‌ورزید و هیچگونه اعتمادی نسبت به این مبارزه نداشت. این بوروکراسی بر حسب احتیاجات سیاست ناسیونالیستی خود از سیاست حسن تفاهم با بورژوازی چین جانبداری می‌کرد. به منظور توجیه چنین سیاست سازش طبقاتی دستگاه رهبری استالین-بوخارین نوعی فرضیه‌ی "بلوک چهار طبقه" را برای کشور چین تدارک دید (اتحاد کارگران، دهقانان،

روشنفکران و بورژواها. این آخرين ها در يك کشور مستعمره یا شبه مستعمره "مترقى" شناخته مى شدند) و مفهوم احزاب مضاعف کارگران و دهقانان (احزاب دو طبقه) و ضرورت يك انقلاب مرحله اى و دیکتاتوری دموکراتیک کارگران و دهقانان، به عنوان مرحله‌ی میانی ما بين سرمایه‌داری و دیکتاتوری پرولتاریا، را تکامل داد.

سرانجام اين سیاست سازش طبقاتی عملاً ورود حزب کمونیست چین به داخل کومینتانگ را حکم کرد. حزب کمونیست چین از اختیار سیاست مستقل خودداری کرد و به ویژه با ایجاد شوراهای دوره‌ی اوجگیری انقلاب و رشد انقلاب ارضی مخالفت نمود تا به زمین های متعلق به افسران ارتشد کومینتانگ دست یازیده نشود. بین الملل کمونیست و بخش های آن طی ماههای متوالی به ستایش و تمجید رهبران کومینتانگ همچون متحدهن طبقه‌ی کارگر و قهرمانان مبارزه‌ی ضدامپریالیستی پرداختند و فرماندهی ارتش کومینتانگ چیانگ کایچک را به عنوان "قهرمان" انقلاب چین شناساندند (در این باره به شماره‌های اوخر سال ۱۹۲۶ و اوائل ۱۹۲۷ روزنامه‌ی حزب کمونیست فرانسه اومنیته رجوع کنید). به هنگام حرکت ارتش کومینتانگ از جنوب به شمال، کارگران شانگهای دست به قیام زدند و اندکی پیش از رسیدن سپاهیان تمامی شهر را به تصرف خود در آوردند. غریزه‌ی طبقاتی این کارگران آنان را به جلوگیری از ورود دسته‌های نظامی چیانگ کایچک به شهر سوق داد؛ اما به دستور بین الملل کمونیست، کمونیست های چینی کارگران شانگهای را وادار ساختند تا به ورود چیانگ کایچک و دسته‌های نظامی او به مرکز شانگهای، صنعتی ترین شهر چین، رضایت دهند. چیانگ کایچک بلافصله پس از استقرار خود شروع به قتل عام جنبش کمونیستی در چین نمود.

کمونیست های چین که همواره تحت فرمان رهبری استالینیستی بین الملل کمونیست بودند، اندکی بعد همان سیاست سازش را بار دیگر با جناحی از کومینتانگ یعنی "کومینتانگ چپ" که توسط وان تین وی Wan Tin-Wei رهبری می شد، از سر گرفتند و همان نتایج قبلی را هم بدست آوردند. وقتی چن دوسیو دبیر حزب کمونیست چین به اپوزیسیون چپ پیوست، چنین افشاء نمود که بورودین Borodine نماینده بین الملل کمونیست روزی گفته بود: "کارگر باید عملهای کومینتانگ باشد".

فراکسیون بلشویک- لنینیست در ا- ج- ش- س مبارزه هی هر چه شدیدتری را علیه سیاست استالین در چین رهبری کرد و نقطه ای اوج این مبارزه همچنین نقطه ای اوج تمام مبارزات بلشویک- لنینیست های شوروی علیه استالینیست ها بود.

فراکسیون بلشویک- لنینیست در ا- ج- ش- س مبارزه هی هر چه شدیدتری را علیه سیاست استالین در چین رهبری کرد و نقطه ای اوج این مبارزه همچنین نقطه ای اوج تمام مبارزات بلشویک- لنینیست های شوروی علیه استالینیست ها بود.

انقلاب مداوم یا سوسياليزم در یک کشور

سه مسئله ای اساسی که پایه هی مبارزه ای اپوزیسیون چپ علیه استالینیزم را در ا- ج- ش- س تشکیل می دادند، از دیدگاه نظریه ای در یک مسئله خلاصه می کردند: مبارزه برای انقلاب مداوم علیه نظریه ای "سوسياليزم در یک کشور"، مبارزه برای حفظ سیاست انقلابی جهانی پرولتاریا علیه سیاست ناسیونالیستی و ارجاعی بوروکراسی شوروی. در این مبارزه که در سال

۱۹۲۳ آغاز شد مسئله عبارت از جدال بین افراد بر سر قدرت نبود (برخلاف پندار آنان که هنوز آشکارا از هرگونه ادراک سیاسی عاجزند) و نیز ارتباطی به مبارزه بین دو مکتب انقلابی متباعدالنظر اختیار استراتژی لازم برای برقراری سوسياليزم در جهان نداشت (برخلاف آنچه که هنوز برخی روزنامه نگاران و رجال سیاسی از راه ندادند و یا به غرض شناساندن استالینیزم به عنوان نوعی مترسک انقلابی در نوشته های خود می آورند). مسئله بیش از همه و پیش از هر چیز عبارت از مبارزه میان دو تشكیل سیاسی نماینده دو دسته‌ی اجتماعی مختلف بود. اپوزیسیون چپ آگاهانه منافع اساسی و تاریخی پرولتاریای جهانی را نماینده بود و حال آنکه فراکسیون استالینیستی منافع بوروکراسی حزب و دولت را که صرفاً نگران ثبت قدرت و تحکیم و سپس افزایش امتیازات خود بود، نمایندگی می کرد. رهبران این فراکسیون خود از حزب بلشویک پرخاسته بودند و لغزش غالب ایشان در آغاز بطرز آگاهانه صورت نگرفته بود. اما اینان که نقش سخنگوی سیاسی اقشار اجتماعی خاصی را دارا بودند به زودی اسیران دست و پا بسته‌ی این اقشار گردیدند و در عرض چند سال فراکسیون مذبور به آگاهترین و خطرناک‌ترین نیروی ضدانقلابی در درون جنبش کارگری مبدل شد.

نقشه‌ی اوج مبارزه در داخل ا- ج- ش- س به هنگام دهمین سالگرد انقلاب اکتبر یعنی در نوامبر ۱۹۲۷ واقع گردید. در این تاریخ طرفداران اپوزیسیون در مسکو و لنینگراد تحت شعارها، علم ها و پرچم های خود در تظاهرات رسمی علیه کولاک ها و نپ من ها و بورکرات ها شرکت کردند. فراکسیون استالینیستی از چند ماه پیش به آنسو به تحریکات خود علیه اپوزیسیون، که مجبور به فعالیت مخفی گشته بود، می افزود. این فراکسیون خصوصاً سعی در

وارد کردن محركيني agent provocateur در داخل گروه اپوزيسیون نموده بود. برای آنکه در پشت صحنه تسلیم نشود، اقدام سیاسی از جانب اپوزیسیون در این روزهای پر تجمع و اهمیت، ضرورت حیاتی داشت. اما تظاهرات دهمین سالگرد انقلاب بهانه ای بدست فراکسیون استالینیستی داد تا انشعاب درون حزب را کامل کند و مبارزین بلویک- لنینیست را به سیبری تبعید نماید.^۳

در سال بعد اپوزیسیون چپ- ا- ج- ش- س مبارزه‌ی خود را به طرزی متشكل دنبال نمود. مرکز آن در این زمان به وسیله‌ی تروتسکی در تبعیدگاه وی در آلمان- آتا تشکیل یافته بود. و به همین دلیل بود که استالین تصمیم به اخراج تروتسکی از روسیه گرفت.

از سال ۱۹۲۹ به بعد اپوزیسیون تروتسکیستی در ا- ج- ش- س، یعنی بخش ما در سازمان ما، رابطه اش را بیش تر و بیش تر با رهبر اصلی خود لئون تروتسکی از دست داد و به دنبال آن محور سازمانی جنبش ما جابجا گردید. ما از آن تاریخ به بعد اطلاعات اندکی از این فراکسیون خود که بعداً بر اثر اختناق استالین درهم خرد شد، داریم. می‌توان نشانه‌هایی از زندگی سیاسی هسته‌ی مرکزی رهبری اپوزیسیون را مدت‌ها پیش از برقراری "محاکمات مسکو"، در شبیه قرنطینه واقع در ورشده- اورالسک- Verchne-ouralsk، از طریق کتاب سیلیگا Ciliga به نام در سرزمین دروغ بزرگ جستجو کرد. اما این اطلاعات را از جانب مردی که از بلویزیم بریده است تا به مواضع لیبرالیزم خرد بورژوازی روی آورد، باید با احتیاط لازم پذیرفت.

سند اصلی مبارزه‌ی فراکسیون بلویک- لنینیست ا- ج- ش- س در طول دوره‌ی فوق الذکر "پلاتفرم ۱۹۲۷" است که با توافق زینوویفیست‌ها تحریر

^۳- ده سال پس از این تاریخ و در جریان "محاکمات مسکو" استالین این واقعه را به دروغ توطئه‌ای برای "قیام" معرفی کرد.

شده است (این خود برای اولین بار به فردای پانزدهمین کنگره‌ی حزب بلشویک تسلیم استالین شدند).

و باز چند کلمه‌ای در باره‌ی فراکسیون ما در ا-ج-ش-س: عناصر رهبری این جنبش نه تنها از بلشویک‌های قدیمی که به خاطر تعلقشان به رهبری انقلاب اکتبر نامور بودند، بلکه همچنین از یک دسته کادرهای جوان که خود را در طول سال‌های انقلاب و جنگ داخلی پرورده و بعضی از ایشان از فرهنگ مارکسیستی بسیار وسیعی برخوردار بودند و هیچکدام هیچگاه تن به تسلیم در ندادند، تشکیل می‌گردید. قطع رابطه‌ی میان ایشان و ما به طور یقین فقدان بزرگی برای جنبش ما بوده است.

فصل سوم:

از ۱۹۲۹ تا ۱۹۳۳ تشکیل اپوزیسیون چپ بین‌المللی

دوره‌ی ما بین سال‌های ۱۹۲۹ و ۱۹۳۳ دربر گیرنده‌ی بزرگ‌ترین بحران اقتصادی تاریخ سرمایه‌داری است. در این سال‌ها ده‌ها میلیون انسان از زمینه‌ی تولید بیرون رانده شدند و یا به دنبال خروج خود از محیط تحصیلی، حتی نتوانستند به آن راه یابند. بحران اجتماعی ای که بدینسان آغاز شد به سود سوسیالیزم خاتمه نیافت و بلکه به پیروزی نازیزم در آلمان انجامید. طفیان‌ها و انقلابات مستعمراتی رو به ازدیاد گذاشتند و کمونیست‌های چین "راه پیمانی طولانی" خود را شروع نمودند. در اتحاد شوروی دوره‌ی برنامه‌های پنج ساله تحت ریاست استالین که در این زمان خفغان حزب بلشویک را به حد کمال رساند، آغازیدن گرفت. در این دوره احزاب سوسیالیست، علیرغم سیاست سازش طبقاتی اشان (به بهانه‌ی انتخاب "راهی برکنار شده بودند و احزاب کمونیست سیاست چپی افراطی و فرقه‌گرایانه‌ای را دنبال می‌نمودند (این دوره از تاریخ احزاب کمونیست به "دوره‌ی سوم" معروف است). آمیزش این دو سیاست- [احزاب] سوسیالیست و کمونیست- به فلچ شدن طبقه‌ی کارگر منجر گردید.

استالین با تبعیت از فرضیه‌ی خود "سوسیالیزم در یک کشور" و با اخراج تروتسکی از اتحاد شوروی در اوایل سال ۱۹۲۹ چنین باور داشت که دیگر برای همیشه وی را از سر خود باز کرده است (و تروتسکی بدین ترتیب بار دیگر در زندگی خود راه تبعید را در پیش گرفت). در واقع بنا به اظهارات زینوویف و کامنف پس از انحلال "اتحاد سه گانه" اگر استالین در این دوره از اینکه هرگونه سوچصد علیه تروتسکی بضرر خود وی تمام شود، نترسیده بود، یقیناً قاطعانه بدفع او اقدام می‌کرد. اما استالین در این زمان هنوز به موضع مستحکمی دست نیافته و اعتبار تروتسکی در داخل ا-ج-ش-س قابل توجه بود. تروتسکی به هیچ وجه حاضر به قطع فعالیت‌های خود در ا-ج-ش-س نمی‌گردید و وقتی استالین از او درخواست تعهد عدم فعالیت کرد وی از این امر کاملاً سر باز زد. بدنبال این پاسخ رد، استالین راه حل دیگری جز از بین بردن تمام روابط و تماس‌های میان تروتسکی و ا-ج-ش-س ندید و این نوع قطع رابطه هم تنها از طریق تبعید تروتسکی عملی شد. فراموش نکنیم که در گذشته استالین به امر مهاجرت انقلابیون در سال‌های قبل از ۱۹۱۷ اهمیتی قائل نبود. چندی بعد وی اعتراف نمود که با تبعید تروتسکی اشتباه بزرگی را مرتكب شده است. احتمالاً از این هنگام به بعد بود که استالین با تلاش لاینقطع نیروی خود را برای تهیه‌ی مقدمات قتل تروتسکی گماشت.

تروتسکی بلاfacile پس از ورود به ترکیه ایجاد فراکسیون بین المللی بلشویک-لنینیست را وظیفه‌ی خود قرار داد تا از این راه به جلوگیری از انحلال جنبش انقلابی بین المللی بپا خیزد.

از سال ۱۹۲۴ به بعد، جریانات فکری گریزندۀ از مرکزی در درون بین‌الملل کمونیست و در اغلب بخش‌های آن پدیدار شده بودند اما جز در داخل ا- ج- ش- س عملاً هیچ گروهی نتوانسته بود با شخصیتی سیاسی و برنامه‌ای تکامل یافته خود را بنمایاند (شاید به استثنای بوردیگیست‌های ایتالیائی). در عوض بین سال‌های ۱۹۲۴ و ۱۹۲۹ گروه‌های متعدد کوچکی تشکیل یافته بودند که عموماً فاقد روابط پایدار با طبقه‌ی کارگر بودند و میان خود نیز دائماً مجادله داشتند و از توانانی پیوند سیاسی واقعی بی بهره بودند. توضیح این واقعیت این است که در آن زمان احزاب کمونیست از به هم پیوستن جریان‌های متفاوت الریشه‌ی جنبش کارگری شکل گرفته بودند و زمان کوتاه پیش از آغاز انحطاط، اجازه‌ی پرداختن به آموزش دوباره و همگون سازی درونی این احزاب براساس دستاوردهای نظریه‌ای، سیاسی و سازمانی بلشویزم را نداده بود. همین که فرونشینی جنبش انقلابی رخ نمود و انحطاط حزب بلشویک در صفوف بین‌الملل کمونیست رخنه کرد، واکنش‌های فراوانی بر پایه‌های سیاسی گوناگون در میان کسانی که خود را به دستگاه فساد استالین نسپارند؛ به وجود آمد. بدین ترتیب بین سال‌های ۱۹۲۴ و ۱۹۲۹ در فرانسه قریب شش گروه اپوزیسیون، که هر یک با دیگری متفاوت بوده و هیچیک همگونی درونی نداشتند، ظاهر شدند.

تروتسکی به محض ورود به ترکیه به همه‌ی گروه‌ها و افراد مخالف سیاست استالین نامه‌ای به امضاء گورف Gourov فرستاد که در طی آن مقدمات یک گروه بندی جدید بین‌المللی را مورد نظر قرار داده و مواضع هر یک را در مورد سه مسئله‌ی اساسی زیر جویا شد: مسئله‌ی ا- ج- ش- س، مسئله‌ی کمیته‌ی روس و انگلیس، و انقلاب چین. تروتسکی در این نامه و در

متن هائی که اندکی بعد دنبال آن نوشت سه جریان اساس درون بین الملل کمونیست را که به دور آن ها به طرز کمابیش دقیقی گروه بندی های مختلفی تا آن زمان به وجود آمده و یا بعداً ایجاد گشته، چنین تمیز داد:

(الف) ایوزیسیون چی، که از مواضع بنیادی سیاسی و سازمانی لینینیزم، که بلشویک-لینینیست های اتحاد شوروی پر چمداران آن بودند، دفاع می کرد؛

(ب) ایوزیسیون راست، که جهت دهنده آن جناح راست حزب بلشویک (بوخارین) بود و از جانب گروه هایی بنا گردیده بود که با استالینیزم نه به دلیل سیاست بنیادی آن و نه بر سر مسئله‌ی "سوسیالیزم در یک کشور"، بلکه خصوصاً به خاطر اشتباهات "چپ افراطی" آن به مخالفت برخاسته بودند. این گروه ها که مهم ترینشان گروه براندلر Brandler در آلمان بود هر کدام سعی داشتند تا یک سیاست ملی و مستقل از دیگران اتخاذ کنند و به همین دلیل به راهی افتادند که آنان را به سوسیال-دموکراسی چپ نزدیک ساخت؛

(ج) در مرکز، فراسیون استالینیستی قرار داشت که جناحی بوروکراتیک در خدمت کرملین بود.

تروتسکی همچنین در نامه های خود تصریح کرد که مسئله‌ی رژیم داخلی حزب با تمام اهمیتی که دارد با این حال باید تابع مسائل سیاسی بنیادی گردد و اصولاً موضوع ساختن بلوکی با دست راستی ها (براندلری ها) نمی تواند در میان باشد زیرا هر چند که ما مانند ایشان همان انتقادات را از رژیم حزب داریم، در عوض بر سر مسائل سیاسی ریشه ای و جهت سیاسی کلی بین ما و ایشان مخالفت کاملی وجود دارد.

دوره‌ی ما بین ۱۹۲۹ و ۱۹۳۳ در جنبش بین المللی ما اساساً دوره‌ی تعیین اصول و تشکیل کادرها است. این دوره‌ای است که در طی آن تعداد عمدی بخش‌های ما به وجود آمدند و ما آموختیم چگونه، اگر اینگونه طرز بیان مجاز باشد، "تروتسکیست وار سخن گوئیم".

در طی همین دوره بود که در فرانسه گروهی تشکیل گردید که به انتشار [ماهnamه] حقیقت La Varite دست زد (سپتامبر ۱۹۲۹) و در سال ۱۹۳۰ جامعه‌ی کمونیست Ligue Communiste را تشکیل داد. در آوریل ۱۹۳۰ اولین کنفرانس بین المللی بلشویک-لنینیست‌ها در پاریس برگزار شد که موجب پیدایش یک مرکز بین المللی (که در این دوره بسیار کوچک بود) گردید و بعداً به دبیرخانه‌ی بین المللی مبدل گشت. گسترش جنبش ما در سال ۱۹۳۲ به تشکیل کنفرانس کپنه‌اگ انجامید (که تروتسکی شخصاً در آن شرکت نمود) و در سال ۱۹۳۳ در جریان کنفرانس دیگری ("یازده نکته"‌ای که شامل فشرده‌ی برنامه‌ی اساسی ماست، تصویب شد.

و حال ما به معطلات اساسی ای که در این دوره در مقابل جنبش تروتسکیستی قد علم نمودند، می‌پردازیم.

دفاع از اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی

از سال ۱۹۲۹، بر اثر حواشی که در تابستان همان سال بر سر خطوط آهن چین شرقی رخ داد، مسئله‌ی دفاع از ا- ج- ش- س برای مخالفین استالینیزم مطرح گردید. در این زمان خطوط سیبری دارای یک شعبه‌ی خط آهن بود که

از خاک چین عبور می نمود^۴. جهت اداره‌ی این شعبه در خاک چین، موافقت نامه هائی بین ا- ج- ش- س و چین وجود داشت. این موافقت نامه‌ها، پس از فسخ داوطلبانه‌ی پیمان‌های مربوط به زمان تزاریزم از جانب حکومت لینین - این پیمان‌ها براساس "حقوق نابرابر" میان قدرت‌های امپریالیستی و چین برقرار گشته بود. بر پایه‌ی تساوی حقوق میان دو کشور به امضاء رسیده بود. پس از پیروزی ضدانقلاب چین چیانگ کایچک با بکار بردن زور اقدام به اخراج کارکنان شوروی که، بر طبق قرارداد، اداره‌ی امور این بخش از خطوط آهن را در چین تضمین می نمودند، کرد. از نقطه نظر استراتژیک این امر خطر بزرگی را برای ا- ج- ش- س ایجاد کرد زیرا بدین وسیله رابطه‌ی ولادی وستک Vladivostok، شهر بندری واقع در کنار اقیانوس آرام، با تمامی سیبریه قطع می گردید. حکومت شوروی در جواب به حمله‌ی چیانگ کایچک ارتش سرخ را به میدان فرستاد تا از حقوق پایمال شده‌ی آن کشور دفاع کند. به دنبال این مداخله، میان بسیاری از مخالفین استالینیزم صدای محکوم کردن و تقبیح "امپریالیزم شوروی" و انواع دیگر مباحثات که از آن زمان تا به حال با آن آشنا هستیم، شنیده شد.

تقریباً در همین زمان بود که اوربانز Urbahns رهبر قیام هامبورگ در سال ۱۹۲۳ شروع به دفاع از نظریه‌های مربوط به "سرمایه داری دولتی در ا- ج- ش- س کرد^۵. به دنبال درگیری اختلاف میان شوروی و چین، تروتسکی جزوی ای به نام مسئله‌ی دفاع از ا- ج- ش- س و ایوزیسیون چی نوشت که

^۴- از آن تاریخ به بعد خط آهنی ساخته شده است که فقط از خاک شوروی عبور می کند.
^۵- این نظریه‌ی "سرمایه داری دولتی" با این حال چیز تازه‌ای نبود و به فردای انقلاب اکثر بدست سوسیال دموکرات‌هائی نظیر اتو بائر Bauer و کائوتسکی Kautsky و دیگران اختراع شده بود.

اولین توضیح نامه‌ی نسبتاً کامل را در باب این مسأله که بعدها نیز بارها مطرح گردید، شامل می‌شود. در این متن تروتسکی دقیقاً ماهیت طبقاتی دولت شوروی را که حاصل انقلاب است، تشریح می‌کند. هدف از جنگ علیه ا- ج- ش- س تخریب پایه‌های اجتماعی (مالکیت اشتراکی و غیره) می‌تواند باشد و نه برانداختن رژیم پلیسی. شکست ا- ج- ش- س به استعمار این کشور بدست امپریالیزم و از این راه به امضاء تضمین نامه‌ی جدیدی به نفع امپریالیست‌ها منجر می‌گشت. اگر شوروی شکست می‌خورد روحیه‌ی توده‌ها را در سرتاسر جهان عمیقاً ضعیف می‌کرد. دفاع از ا- ج- ش- س به هیچ وجه به معنای پذیرش یا حمایت از سیاست استالین نبود. سیاست استالین که براساس جستجوی "متحدين"ی برای خود در سراسر جهان، به زبان انقلاب جهانی، بنا گردیده بود یکی از بزرگ‌ترین خطرات را برای ا- ج- ش- س تشکیل می‌داد. این سیاست می‌باشد با شدت و حدّت تمام تقبیح و افشاء گردد حتی اگر شوروی با امپریالیزم در حال جنگ می‌بود. "همراه با اتحاد شوروی، همیشه! همگام با طریق استالین، هرگز!". تنها دفاع حقیقی ا- ج- ش- س، مبارزه‌ی انقلابی پرولتاریای بین المللی در تمام کشورهای سرمایه‌داری چه این کشورها "متحدين" ا- ج- ش- س باشند و چه نباشند به هنگام پیش آمدن درگیری جهانی است.

جبهه‌ی واحد علیه خطر هیتلری

مبارزه‌ی اصلی اپوزیسیون چپ از سال ۱۹۳۰ به بعد مبارزه برای جبهه‌ی واحد در آلمان علیه صعود فاشیزم هیتلری بود. مشی سیاسی اپوزیسیون چپ در این دوره به طور کامل و همه جانبه با سیاست استالینیستی "دوره‌ی

"سوم" مخالف بود. محتوی سیاست استالینیستی در جملات زیر خلاصه می‌گشت: سرمایه داری وارد دوران بحران نهانی خود شده است و بنابر این (یعنی بنا بر منطق استالینی) مجموعه‌ی بورژوازی در حال فاشیست شدن است و منجمله حزب بورژوازی صاحب نفوذ در میان طبقه‌ی کارگر، یعنی حزب سوسیال دموکرات، به یک حزب سوسیال-فاشیست تبدیل می‌گردد. بنابر این خطر جنگ قریب الوقوع علیه ا- ج- ش- س وجود دارد. و بالاخره، بنابر این، یک رادیکالیزاسیون توده ائی به وجود آمده که اعتصاب‌های عمومی و پیکار‌های انقلابی را، با هدف قیام مسلحانه، در دستور روز قرار می‌دهد، نتیجه‌ی سیاسی این "منطق" و این نظریه‌ی "سوسیال-فاشیزم" آن بود که مسئله‌ی تشکیل جبهه‌ی واحد با یک حزب به اصطلاح سوسیال-فاشیست به کل منتفی بود. بر عکس، می‌باشد ابتدا با این حزب پیکار کرد تا که توانست در وراء و از طریق آن به بورژوازی و فاشیزم، این "همزاد سوسیال-فاشیزم"، دست انداخت. این سیاست بین المللی استالینیزم هولناک‌ترین تجلیات و عواقب خود را در کشور آلمان به بار آورد که کارگران آن در برابر دستجات هیتلری دچار دودستگی بودند. و بدتر از آن، در چند مورد خاص (مثلًاً به وقت اتخاذ آراء عمومی در کشور پروس) استالینیست‌ها با نازی‌ها علیه سوسیال-دموکرات‌ها رأی دادند. و یک مورد دیگر آنکه: به دنبال کشtar سی کارگر برلنی در اول ماه مه ۱۹۲۹ بدست پلیسی که از جانب رئیس شهربانی عضو حزب سوسیال-دموکرات به نام زورگیبل Zoergiebel هدایت می‌شد، حزب کمونیست اعلام کرد که تمام سوسیال-دموکرات‌ها همانا خصلت زورگیبل را دارا هستند و باید همه‌ی ایشان را مورد حمله و ضرب و شتم قرار داد. بدین ترتیب فرزندان سوسیال دموکرات‌ها نیز هر یک "زورگیبل

کوچک"ی به حساب آمدند و به سازمان های کودکان کمونیست دستور داده شد که فرزندان سوسیال- دموکرات ها را در مدارس کتک بزنند. اندکی پیش از به قدرت رسیدن هیتلر، اعضاء حزب کمونیست آلمان و نازی ها در اداره هی حمل و نقل عمومی شهر برلن که توسط یک شهرداری سوسیال- دموکرات اداره می گشت مشترکاً در گروه های انتظامی محافظ piquet اعتصاب کارگران شرکت داشتند. این سیاست "دوره‌ی سوم" میان کارگران سوسیالیست و کارگران کمونیست ورطه ایجاد کرد و پرولتاریای آلمان را در برابر اوج فاشیزم فلچ ساخت.

اپوزیسیون چپ دست به مبارزه ای بین المللی علیه سیاست "سوسیال- فاشیزم" و به نفع برقراری جبهه‌ی واحد میان حزب کمونیست و حزب سوسیال- دموکرات در آلمان زد تا بدین وسیله راه را بر هیتلر سد نماید. این مبارزه از دیدگاه نظریه‌ای بر یک دسته جزوای تروتسکی اتکاء داشت که عبارت بودند از: حالا چه باید کرد؟، تنها طریق، نامه‌ای به کارگران کمونیست آلمان، مفتاح موقعیت بین المللی در آلمان واقع است.

تحول اوضاع و نحوه‌ی مداخله‌ی ما سرانجام استالینیست‌ها هم، که می‌خواستند از برخورد با مسئله طفره روند، وادر به موضع گیری در مقابل خطر هیتلری کرد. در فرانسه، رهبری حزب کمونیست یک جلسه‌ی اطلاعاتی در حوزه‌ی پاریس تشکیل داد و دبیر اول وقت حزب به نام سمار Semard مسئله‌ی آلمان را نوعی "یاوه سرانی تروتسکیستی" قلمداد کرده و به آن حمله کرد. در یک میتینگ عمومی حزب کمونیست در سالن بولیه Bullier منازعات بسیار خشونت‌آمیزی بین استالینیست‌ها و تروتسکیست‌ها درگرفت.

چندی بعد، بین‌الملل کمونیست، ناچار به پاسخ‌گوئی به کارگرانی که در مقابل خطر هیتلر ابراز نگرانی می‌نمودند، و همچنین به قصد کمک به بازی دیپلماتیک کرملین میان کشورهای دموکراتیک و آلمان هیتلری، اقدام به تشکیل "کمیته‌های آمستردام" برای مبارزه علیه فاشیزم نمود. این یکی از اولین تجربیات سازماندهی از نوع "گستردگی"، تحت کنترل استالینیست‌ها بود. سازمان ما در این کنگره‌های آمستردام و پاریس (سالن پله یل Pleyel) "شرکت" نمود تا مقاصد فربیکارانه‌ی آن‌ها را افشاء نماید. فربیکاری این مقاصد از چند لحظه بود. استالینیست‌ها مبارزه علیه فاشیزم و جنگ را از مبارزه‌ی انقلابی برای کسب قدرت جدا می‌کردند.^۶ بدینسان اینان چنین گمانی را می‌پراکندند که گویا با یک مشی سیاسی غیرانقلابی بدون خارج شدن از چارچوب رژیم سرمایه داری می‌توان از رشد فاشیزم جلوگیری نمود و یا راه را به سمت جنگ امپریالیستی سد کرد.

در این دوره سیاست "همزیستی مسالمت آمیز" دیگر استقرار یافته بود. سیاست "همزیستی مسالمت آمیز" را استالین اختراع کرد و برخلاف آنچه که برخی مفسران بورژوا، سوسیال دموکرات و یا طرفدار چین ادعا می‌کنند، پروردگاری ذهن خروش‌چف نبود. در نقد برنامه‌ی بین‌الملل کمونیست^۷ که در سال ۱۹۲۸ به قلم تروتسکی نوشته شده، این سیاست "همزیستی مسالمت آمیز" افشاء گردیده است. اختلافات نظری میان خروش‌چف و استالین بر سر محتوی اصلی سیاست توافق جهانشمول با سرمایه‌داران بقصد اشتغال

^۶- لازم به توضیح نیست که مبارزات تبلیغاتی و اقدامات ویژه علیه فاشیزم و جنگ امپریالیستی باید به وسیله‌ی یک حزب انقلابی رهبری گردد و اینگونه مبارزات باید دارای ماهیت ضدسرمایه‌داری باشند.

^۷- بین‌الملل کمونیست پس از لینین، اثر لئون تروتسکی صفحه ۱۳۴.

آسایشمندانه به بنای "سوسیالیزم در یک کشور" (یعنی در ا- ج- ش- س) نبود، بلکه این اختلافات به دور شرائط اجرائی متفاوت این سیاست می‌چرخید. در همه حال منافع پیکار انقلابی توده‌ها تابع این سیاست قرار گرفت و حتی قربانی احتیاجات دیپلماسی کرملین گردید. یک نکته‌ی قابل توجه آن است که رهبران حزب کمونیست چین که دفعات بی شماری به این سیاست رهبران شوروی حمله کرده‌اند، خود با استدلالات مبنی بر نظریه‌ی "سوسیالیزم در یک کشور"، به همان سیاست ضدانقلابی در کشورهای سیلان، بنگلادش، سودان، کامرون و غیره اشتغال ورزیده‌اند.

همچنین همین سیاست بود که استالینیزم زیر پرچم لنینیزم و انقلاب اکتبر عقاید سوسیال دموکرات و فرصت طلبانه را دوباره باب کرد. بدینگونه راه برای سازش با بورژواهای "ضد فاشیست" یا "دوستداران صلح" باز گردید و کرملین شروع به برداشتن اولین قدم‌های خود در جاده‌ای نمود که به ایجاد جبهه‌های خلق در فرانسه و اسپانیا و سپس جبهه‌های ملی در کشورهای دیگر منتهی شد. و سرانجام، اینگونه گروه‌بندی‌ها از آن جهت وسیله‌ی فریب و پوشش بودند که سردمداران استالینیست از طریق این سازمان‌ها تظاهر به ایجاد جبهه‌ی واحد کمونیست‌ها و سوسیالیست‌ها می‌نمودند در حالی که در عمل تنها کسانی را که از پیش رهبری آنان را پذیرفته بودند به دور هم گرد می‌آوردند. اینان بدین ترتیب مفهوم جبهه‌ی واحد میان سازمان‌های کارگری را در انتظار کارگران انقلابی و توده‌ها تحریف می‌کردند.

مبارزه برای اصلاح بین الملل کمونیست

چنانکه تاکنون اشاره نموده ایم، تعداد کثیری از بخش های وابسته به سازمان ما در این دوره‌ی مورد بحث به وجود آمدند، دوره‌ای که همچنین با بحران های فراوان داخلی در درون جنبش ما همراه بود. از آنجا که در این دوره در بسیاری کشورها از مبارزات عظیم کارگری خبری نبود و از آنجا که جنبش ما رابطه‌ی بسیار محدودی با توده‌ها داشت، غالباً موقع جنبه‌ی شخصی مباحثات داخلی سازمان اهمیت بیش از حدی می‌یافتد. و عوامل شخصی یک جدال با مسائل سیاسی و سازمانی پیوند می‌خورد؛ تمامی این بحران‌ها مراحل مختلفه‌ی مبارزه برای استقرار رابطه با توده‌ها و برای ساختن رهبری انقلابی را تشکیل می‌دادند. تنها جاهلان بی‌سوق و سانتریست‌ها قادرند به جای تأمل و سعی در ادراک آن‌ها، به ریشخند زنی پردازند. در این دوره اقدامی در جهت همکاری با بوردیگیست‌ها در داخل یک سازمان بین المللی واحد صورت گرفت که بی‌ثمری خود را به اثبات رساند. کنفرانس کپنهاک عدم امکان چنین همزیستی را در درون یک جنبش واحد در شرایط موجود، نشان داد.

در سراسر این دوره سیاست‌ما مخالف با ایجاد یک بین الملل جدید و احزاب جدید انقلابی بود. محور اصلی سیاست ما مبارزه برای اصلاح بین الملل کمونیست و بخش های وابسته به آن بود. ما با اینکه از این بین الملل اخراج شده بودیم، خود را فراکسیونی از بین الملل کمونیست و احزاب کمونیست موجود می‌دانستیم، فراکسیونی که برای بازبخشیدن یک سیاست انقلابی صحیح به این سازمان‌ها، تلاش و مبارزه می‌کرد.

ما در این دوره با جریان هائی که قصد بنای یک بین الملل جدید را داشتند و معتقد بودند که دیگر کاری با بین الملل کمونیست و بخش های تابعه‌ی آن نمی‌توان داشت، برخورد کردیم و به گفته های آنان جواب دادیم که رویه‌ی ما در برابر سازمان های کارگری نه می‌تواند از طریق برداشت های ذهنی منحصر بفرد ما، و نه صرفاً به وسیله‌ی سیاست رهبری این سازمان ها، تعیین گردد. وجود و خلق احزاب انقلابی، و یک بین الملل انقلابی، به موقعیت تاریخی و شرایط عینی ای وابسته است که نمی‌توان به طرز دلخواهی از آن چشم پوشید. بین الملل کمونیست و بخش های آن از یک سرمایه‌ی تاریخی برخوردار بودند که از تشکل درونی آن ها و رابطه اشان با انقلاب روسیه و از سابقه‌ی سال ها مبارزه در داخل طبقه‌ی کارگر سرچشمه می‌گرفت. این سازمان ها با توده ها پیوستگی داشتند. با اینکه استالینیزم سرمایه‌ی تاریخی بین الملل سوم را به باد فنا می‌داد. تنها وقایع بزرگ تاریخی قادر بودند ثابت کنند که آیا علیرغم مداخلات ما در سمت اصلاح آن، بین الملل کاملاً از رمق افتاده و از لحاظ انقلابی محکوم است یا نه. ما از سال ۱۹۲۳ به بعد در هر موج خیزندۀ انقلابی ناظر رشد اپوزیسیون چپ در داخل احزاب کمونیست بودیم. هنوز هیچگونه سندی مبنی بر برگشت ناپذیری سیر بوروکراتیزه شدن این احزاب در دست نبود. نباید فراموش کرد که احزاب کمونیست در این دوران با آنکه تحت رهبری استالینیست ها قرار داشتند سوای ماشین های سیاسی امروزی بودند. این احزاب هنوز تشکل انقلابی داشتند. و سرانجام، ما در مبارزه‌ی خود علیه مشی "دوره‌ی سوم" چنین هشدار داده بودیم که شکست پرولتاریای آلمان و پیروزی هیتلر آنگونه واقعه‌ی تاریخی تواند بود که به تغییر مشی ما در برابر بین الملل کمونیست بینجامد. باید اوضاع جهانی

را در این دوران یادآوری کرد. طبقه‌ی کارگر اروپا اکثریت طبقه‌ی کارگر جهانی را تشکیل می‌داد و جنبش‌های مستعمرات مرحله‌ی آغاز خود را طی می‌نمود.

از نظرگاه تروتسکیست‌ها، بین الملل سازمانی نیست که به طور اختیاری بنیان گردد. بین الملل باید تحقق و تجسم همه‌ی اصول مارکسیزم انقلابی و مجموعه‌ی نیروهای پیشرو در یک دوره‌ی تاریخی باشد. بین الملل اول نشانگذار دورانی است که در آن جنبش کارگری برای اولین بار از جریان‌های جمهوریخواهانه‌ی بورژوائی و خرد بورژوائی جدا شده و به طور مستقل خود را بر پایه‌ی طبقاتی متشكل می‌سازد، هرچند که از دیدگاه نظریه‌ای به دریافتی روش نائل نیامده است. بین الملل دوم تا سال ۱۹۱۴ نماینده‌ی دورانی است که در جریان صعود سرمایه‌داری و گسترش دموکراسی بورژوائی در یک دسته از ممالک، نهضت کارگری این کشورها خود را در احزاب و سندیکاهای توده‌ای متشكل ساخته و مارکسیزم در این جنبش کارگری حاکمیت می‌یابد. بین الملل سوم - فقط در پنج سال اول عمر آنکه صاحب خصلت واقعی یک بین الملل کمونیستی بود - حامل دوران پیروزی انقلاب اکتبر و نخستین یورش‌های امواج انقلاب سوسیالیستی در سراسر جهان است. تازمانی که بین الملل سوم نیروهای مستعد لازم برای پاک ساختن اش از قشر آلوده‌ی بوروکراتیک و اصلاح آن را در بطن خود داشت، اپوزیسیون تروتسکیستی با ایجاد قطب دیگری کاملاً مخالف بود زیرا که از نظر آن چنین کاری به انحراف و اسراف نیروهای انقلابی منجر شده و ایشان را به اجراء تکالیفی برون از آنچه که هنوز مرکز بین المللی انقلاب سوسیالیستی به شمار می‌رفت، وا می‌داشت. هنگامی که پرولتاریای آلمان

مغلوب نازیزم گردید و بین الملل کمونیست بی جر عه ای تردید به پشتیبانی از سیاست استالین، که در این شکست مسئولیتی سنگین به عهده داشت، ادامه داد، هرگونه سعی در زنده نگاه داشتن بدنه ای که این چنین بی جانی خود را به اثبات رسانده بود، بی فایده گشت. زمان بنیانگذاری یک بین الملل انقلابی جدید فرا رسیده بود اما وقت دقیق باروری طرح آن نمی توانست از پیش معلوم گردد. به هر تقدير می بايست بلافصله همه‌ی نیروهای خود را به انجام این مهم گماشت.

باید به این نکته توجه نمود که زمانی که مانیروهای خود را در جهت ساختن بین الملل چهارم و احزاب جدید انقلابی به کار انداختیم، عملأ هیچیک از آنانی که قبلاً سیاست ما را در مورد اصلاح بین الملل کمونیست محکوم کرده و در مقابله با ما ایجاد بین الملل چهارم را به مثابه‌ی راه حل سفارش نموده بودند، در انجام این مهم به ما نپیوستند. غالب ایشان به تشکیل گروه‌بندی‌های "چپ افراطی" ادامه دادند. این امر ثابت می کند که میان ما و کسانی که در آن زمان بر ما خرده می گرفتند، اختلافات نظری بسیار عمیق تر از اختلافات مربوط به اصلاح امکانپذیر بین الملل کمونیست موجود بود. در واقع امر، اینگونه اختلافات از نظریات کاملاً متفاوت درباره‌ی مفهوم حزب و روابط آن با طبقه‌ی کارگر نشأت می گرفتند.

فصل چهارم:

از ۱۹۳۳ تا ۱۹۳۸

تهیه‌ی مقدمات تشکیل بین‌الملل چهارم

بین سال‌های ۱۹۳۳ و ۱۹۳۸ در وضع اقتصادی کشورهای سرمایه داری اندکی بهبود حاصل شد که تا اندازه‌ی زیادی مديون تدارکات مربوط به جنگ جهانی آینده بود. از جانب جنبش‌های توده‌ای فرانسه (ژوئن ۱۹۳۶) و اسپانیا سدی در برابر گسترش فاشیزم در اروپا ایجاد نگردید و در اسپانیا فاشیزم به یک جنگ داخلی دامن زد که برای توده‌های کارگری پایانی فاجعه‌آمیز داشت. در خاور دور، ژاپن وارد جنگ با چین شد، جنگی که برایش فرجامی نداشت. در اتحاد شوروی، اجراء برنامه‌های پنج ساله با فشار مهیب به سطح زندگی و آزادی توده‌های زحمتکش و با نابودی کادرهای قدیمی حزب بلشویک و تمام نیروهای انقلابی پیشرو همراه بود. جدائی سال‌های پیشین میان احزاب سوسیالیست و کمونیست جای خود را به نوعی سیاست "اتحاد طلبی" چهت ایجاد "جبهه‌های خلق" داد. اینگونه سازش طبقاتی این احزاب با فراکسیون‌های بورژوازی نتایجی به بار آورد که مانند دوره‌ی قبل برای سوسیالیزم مصیبت آمیز بودند.

* * *

بحران اقتصادی سال ۱۹۲۹ عواقب بزرگ سیاسی خود را از سال های ۱۹۳۲ و ۱۹۳۳ به بعد نمایان ساخت.

در پایان سال ۱۹۳۲ فرانکلین روزولت رئیس جمهور ایالات متحده گردید و به منظور تحرک دادن به اقتصاد آن کشور سیاست توافق جدید New Deal را مستقر ساخت. این سیاست به نصیح جنبش سنديکائی ایالات متحده، که طبقه‌ی کارگر آن تا آن زمان تحت سلطه‌ی سنديکاهای مجرّاً و بسته Corporatif بوده و کارگران کارخانه‌های بزرگ آن نتوانسته بودند خود را مشکل سازند، یاری کرد. ایجاد [سنديکای] C. I. O. وسائل تحقق این امر را فراهم ساخت. اما این تغییر وضع عواقب فوری ای در خارج از ایالات متحده به دنبال نداشت. پرولتاریا آمریکا هنوز در زمینه‌ی سیاسی قدم بزرگی بر نداشته است و این امر به نحو قریب به یقین با بروز بحران بزرگ بعدی که در ایالات متحده الزاماً ریشه‌ی منحصرأ اقتصادی نخواهد داشت، میسر خواهد بود.

در اوائل سال ۱۹۳۳ به دنبال عواقب حاصله از ترکیب سیاست‌های دو رهبری کارگری، رفورمیستی و استالینیستی، هیتلر قدرت را در آلمان بدست گرفت. دو حزب فوق، به دلائل و به وسائل مختلف، با سیاست اتحاد عمل کارگران مخالفت ورزیدند. هر دو از راه‌های مختلف به سستی و حالت انفعالی و عدم میل به مقاومت جمیع پرولترهای آلمانی در برابر رشد جنبش هیتلری دامن زدند. هر دو مانند دکانداران رقیب عمل کردند و به منافع دسته‌ای مخالف خود در برابر منافع طبقه‌ای که ادعای تعلق به آن را داشتند، ارجحیت دادند. با ظهور هیتلر بر مسند قدرت نقطه‌ی عطفی در جهت کلی

سیاست سازمان ما به وقوع پیوست. ما بدین ترتیب مبارزه برای اصلاح بین الملل سوم را رها کردیم و هم خود را متوجه ساختمان بین الملل چهارم و احزاب انقلابی جدید نمودیم.

این تصمیم همچون وحی ناگهان از آسمان نازل نشد. در اولین ماه های سال ۱۹۳۳ ما از مبارزه جهت اصلاح حزب کمونیست آلمان دست کشیدیم زیرا حزبی که در چنین موقعیت و خیمی به عجز در آمده بود، به وضوح از دیدگاه تاریخی محکوم بود (رجوع کنید به مقاله‌ی تروتسکی: طبقه‌ی کارگر آلمان دوباره به یا خواهد خاست، حزب کمونیست آلمان هرگز). ما منتظر بودیم تا از واکنش‌های موجود در دیگر احزاب کمونیست و هم در درون بین الملل کمونیست آگاهی حاصل کنیم. اما واکنش‌های بین الملل ناچیز بود و کمیته‌ی اجرائی بین الملل کمونیست به اتفاق آراء با گزارش هکرت Heckert که بر تمامی سیاست قبلی استالین در آلمان صحّه می‌گذاشت، موافقت کرد و حال آنکه غالب رهبران احزاب کمونیست در باطن نسبت به این سیاست خصومت می‌ورزیدند. بدینسان استالینیزم به طور قطعی بر بین الملل کمونیست غلبه یافته بود و این بین الملل، به مثابه‌ی بین الملل انقلابی پرولتاریا، دیگر زنده نبود.

به دنبال رأی کمیته‌ی اجرائی بین الملل سوم، جنبش ما در یک پلنوم بین المللی در تابستان ۱۹۳۳ تقریباً به اتفاق آراء تصمیم به تغییر مشی بین المللی خود گرفت.

تا این تاریخ ما همواره از اصلاح بین الملل کمونیست و حزب بلشویک و دولت شوروی سخن رانده بودیم بدون آنکه در مباحثات خود فرقی میان آن‌ها قائل شویم. جهت گیری ما به سمت ساختن احزاب جدید انقلابی و سپس ایجاد

یک حزب جدید در ا- ج- ش- س محتاج روشین ساختن موضع ما در برابر دولت شوروی بود. ما در این زمان میان اصلاح حزب بشویک، که از آن پس دیگر غیرممکن بود، و اصلاح هنوز امکانپذیر دولت شوروی که یک دولت کارگری باقی مانده بود تمایزی دقیق قائل شدیم. چندی بعد، در سال ۱۹۳۵ نظرات ما در این باره تحول یافت و به تأیید ضرورت یک انقلاب سیاسی در ا- ج- ش- س (که به یک دولت منحط کارگری مبدل شده بود) منجر گردید. انقلاب سیاسی و نه اجتماعی، چرا که مسأله دیگر عبارت از ویران ساختن اساس مناسبات تولیدی در اتحاد شوروی نبود. مسأله عبارت بود از درهم شکستن قدرت مطلق بوروکراسی و استقرار مجدد دموکراسی کارگری.

مسأله، مسأله‌ی کشوری بود که مناسبات تولیدی آن با مناسبات تولیدی کشورهای سرمایه داری تفاوت داشته و مطابق با جامعه‌ای در حال گذار به سمت سوسیالیزم (اشترایکی شدن وسائل تولید و مبادله، انحصار تجارت خارجی، برنامه گذاری اقتصادی)، ولی جامعه‌ای که در آن پرولتاپیا و توده‌های زحمتکش از قدرت و از هرگونه حقوق دموکراتیک که به ایشان اجازه‌ی تغییر و اصلاح وضع موجود را بدهد، محروم بودند. تروتسکی در این زمان خاطرنشان ساخت که در تاریخ انقلابات بورژوازی و به ویژه با وجود تمامی آنچه که انقلاب کبیر فرانسه به انجام رسانده بود، دو انقلاب دیگر، یکی در سال ۱۸۳۰ و دیگری در سال ۱۸۴۸، ضروری بود تا این انقلاب از نقطه نظر بورژوازی تکامل پذیرد. تروتسکی عقیده داشت که انقلاب اکتبر نیز برای تکامل خود نیاز به یک انقلاب دیگر دارد که هدف آن تغییر روابط بنیادی تولیدی نبوده، بلکه برقراری دموکراسی سوسیالیستی درون دولت کارگری می‌باشد.

"انقلابی که بوروکراسی علیه خود مهیا می‌سازد یک انقلاب اجتماعی نظیر انقلاب اکتبر نخواهد بود: مسئله عبارت از تغییر شالوده‌ی اقتصادی جامعه و جانشین ساختن شکلی از مالکیت به جای شکل دیگری از آن نخواهد بود. تاریخ علاوه بر انقلابات اجتماعی که رژیم بورژوائی را جانشین فنودالیزم ساخته‌اند، انقلابات سیاسی نیز به خود دیده است که بدون دست یازی به اساس اقتصادی جامعه، اشکال کهن حکومتی را ویران نموده‌اند (۱۸۳۰ و ۱۸۴۸ در فرانسه، فوریه ۱۹۱۷ در روسیه). انهدام قشر بنای پارتیستی طبعاً عواقب عمیق اجتماعی به دنبال خواهد داشت اما اینگونه عواقب از چارچوب دگرگونی سیاسی خارج نخواهد گردید [...]. پرولتاریای یک کشور عقب مانده به اولین انقلاب سوسیالیستی در جهان دست زده است. این پرولتاریا به نحو قریب به یقین مجبور خواهد بود بهای این امتیاز تاریخی را با یک انقلاب دوم علیه استبداد بوروکراتیک بپردازد".^۸

عقیده‌ی تروتسکی در باره‌ی یک انقلاب جدید، یعنی یک انقلاب سیاسی در اتحاد شوروی، بمدت درازی بصورت یک عقیده‌ی نظریه‌ای صرف، و مختص جنبش تروتسکیستی باقی ماند. از وقتی که بحران بین‌المللی استالینیزم شروع شده است، این عقیده از چارچوب نظریه خارج گردیده و طرح واقعی به خود گرفته است؛ همچنین گروه‌های غیرتروتسکیستی این نظریه را به آشکالی در هم ریخته اقتباس کرده و آن را به حساب خود گذاشته‌اند.

دوره‌ی قبلی تاریخ ما بیش از هر چیز با شکل گیری جنبش با تمامی استحکام مرام آن مشخص می‌شد.

^۸- انقلابی که به آن خیانت شد، اثر لئون تروتسکی، فصل ۱۱، "وقوع یک انقلاب جدید اجتناب ناپذیر است".

در دوره‌ی جدید ما بر آن نرمش سازمانی فراوانی افزوده ایم. به وقت مبارزه برای اصلاح بین الملل سوم، ما خود را باشدت و حدت تمام از همه‌ی جریان‌هائی که بر سر مسأله‌ی اصلاح آن مواضع هر چقدر هم کم متزلزلی داشتند، جدا کردیم. اما تصدیق این امر که بین الملل سوم دیگر اصلاح‌پذیر نیست نشانده‌ندی نزول فراوان آگاهی انقلابی می‌بود و در آن زمان پیش‌بینی آینده‌ی یک بین الملل انقلابی جدید و احزاب انقلابی جدید، و طرق تشکیل آن‌ها، میسر نبود. البته قصد ما حاکم ساختن برنامه‌مان به مثابه کامل‌ترین بیان تجربه‌ی پرولتاریا در زمان حاضر بود، اما نمی‌توانستیم طرق دستیابی به مقصود را پیش‌بینی کنیم، یعنی اینکه نمی‌دانستیم بنای احزاب انقلابی و تحول روابط ما با دیگر جریان‌های انقلابی جنبش کارگری چه مسیرهای تشکیلاتی ای را طی خواهد نمود. در این باب دو تجربه- یکی محدود و دیگری بسیار مهم‌تر- در طول این دوره به کار گرفته شدند.

"بیانیه‌ی چهارگانه"

از ماه‌های ژوئیه و اوست ۱۹۳۳، وقتی که حزب P. I. L. [حزب مستقل کارگر] (انگلیسی) از کلیه‌ی سازمان‌های خارج از بین الملل دوم و بین الملل سوم دعوت کرد تا به قصد بررسی تغییر اوضاع جهانی و موقعیت جنبش کارگری به دنبال پیروزی هیتلر در کنفرانس آن شرکت کند، مسأله‌ی از نو سازماندهی نیروهای انقلابی به طرز مشخصی برای ما مطرح گردید. ما تصمیم به شرکت در این کنفرانس گرفتیم تا بدین وسیله موضع خود را بشناسانیم و سعی کنیم تمام سازمان‌هائی را که خواستار دفاع از ضرورت وجودی بین الملل چهارم در برابر افکار عمومی کارگران جهان باشند، گردهم

آوریم. مداخله‌ی ما در این کنفرانس به طرز قابل توجهی با مداخله‌ی بلشویک‌ها در شرایط زمان خود در کنفرانس های زیمروالد Zimmerwald و کینتال Kienthal شbahت داشت. این مداخله به "بیانیه‌ی چهارگانه" انجامید که عبارت از سندی بود که از جانب سازمان بین المللی ما (جامعه‌ی کمونیست های انتربنیونالیست) و S. A. P. (آلمانی) و دو سازمان هلندی R. S. P. و O. S. P. امضاء شده بود.

S. A. P. (حزب سوسیالیست کارگری) بخشی از جنبش سوسیالیستی چپ بود که در طی سال های ۱۹۳۱ و ۱۹۳۲ به دنبال انتقاد از سیاست رفورمیستی سوسیال دموکراتی آلمان از آن بریده بود. کمی پیش از به قدرت رسیدن هیتلر رهبری این گروه به والخر Walcher و فرولیش Froelich که دو رهبر قدیمی اپوزیسیون کمونیستی راست (براندلری) بودند و از آن جدا شده بودند تا به S. A. P. بپیوندند، محول گردیده بود. O. S. P. یک سازمان هلندی بود که از نقطه نظر منشاء وضعی شبیه به S. A. P. داشت.

R. S. P. (حزب سوسیالیست انقلابی) بدست اسنیولیت Sneevliet مبارز کمونیست پرسابقه رهبری می شد که بر سر مسأله‌ی مشی سندیکائی در هلند، جانی که وی ریاست سازمان سندیکائی S. A. N. را، که کمونیست ها و آنارکو-سندیکالیست ها درون آن کنار هم جای داشتند، به عهده داشت. با بین الملل کمونیست اختلاف و برخورد پیدا کرده بود. اسنیولیت برای مبارزه علیه دو دسته‌ی بالا مجبور شده بود از فراکسیون صنفی خود، حزب سیاسی تشکیل دهد.

"بیانیه‌ی چهارگانه" ضرورت ایجاد یک بین الملل جدید و احزاب انقلابی جدید را اعلام کرد و نکات اساسی مربوط به پایه گذاری آن را تعیین کرد. این برنامه به نحو تام شامل برنامه‌ی ما نمی‌گشت اما جوهر آن را در خود داشت. نتایج "بیانیه‌ی چهارگانه" در مقیاس جهانی اندک بود. در این میان دو سازمان هلندی فوق الذکر میتینگ های مشترک ترتیب دادند و در یکدیگر ادغام شدند و R. S. A. P. (حزب سوسیالیست انقلابی کارگری) را بوجود آورند که بعداً به جنبش ما پیوست و به هنگام انقلاب اسپانیا که در چرایان آن به پشتیبانی از P. O. U. M. برخاست، از ما جدا شد. مخالفین این مشی در درون P. S. A. P. متشکل از جوانانی تحت رهبری سانتن Santen بودند. در زمان جنگ همین جوانان بودند که بخش بین الملل چهارم را در هلند تشکیل دادند. ه-اسنیولیت که رهبری P. S. A. P. را به عهده داشت و در موقع جنگ اسپانیا به خاطر اختلافش با سیاست جنبش طرفدار بین الملل چهارم با این جنبش قطع رابطه کرده بود، با این حال همواره خیلی نزدیک به آن باقی ماند. وی در زمان جنگ بدست نازی ها تیرباران شد و قهرمانانه جان سپرد.

و اما در مورد رهبران P. A. S؛ اینان در زمان پناهندگی در مهاجرت به سانتریست های علاج ناپذیری مبدل گشتد. اینان به زودی پس از امضاء "بیانیه‌ی چهارگانه" وحشی ترین دشمنان تروتسکیزم شدند و بانی تمامی تجمعات و تشکیلات سانتریستی (دفترخانه‌ی لندن و غیره) گردیدند. این دستجات سانتریستی در دوره‌ی ما قبل جنگ جهانی دوم اغتشاش فکری غیرقابل توصیفی را در محافل پیشرو پراکندند^۹. پس از جنگ، والخر در آلمان

^۹- به قسمت (صعود فاشیزم و جنگ) در همین فصل رجوع کنید.

شرقی کارمند دولت شد ولی فرولیش بر عکس به طرفداری از جنبش ما پرداخت.

طرح اولیه‌ی برنامه‌ی انتقالی

قبل از پرداختن به تجربه‌ی دوم که از بسیاری نظرات مهم ترین تجربه در امر ایجاد حزب انقلابی به شمار می‌رود، چند کلمه‌ای در باب موقعیت سیاسی حادث از کسب قدرت هیتلر سخن گوئیم.

با پیروزی نازیزم هرگونه چشم انداز انقلابی در آلمان برای یک دوره‌ی کامل از میان رفت. رشد ارتقای در نقاط دیگر اروپا تشدید شد. اما این امر بدون برخورد با مقاومت عملی نگردید.

در اتریش که سوسیال دموکراسی طبقه‌ی کارگر را تحت انحصار خود داشت، ارتقای روحانیت به رهبری دولفوس Dollfus به تحریک کارگران پرداختند و کارگران اسلحه بدست گرفتند و به مدت یک هفته در فوریه‌ی ۱۹۳۴ تحت رهبری سوسیال دموکرات‌ها در خیابان‌ها جنگیدند. سرکوبی پرولتاریای اتریش بدست دولفوس راه را برای پیروزی نازی‌ها در این کشور باز کرد. و آن‌ها هم پس از کشتن دولفوس و نابود کردن حزب او، در اتریش مستقر شدند.

مرکز جنبش کارگری اروپا پس از ۱۹۳۳ به فرانسه منتقل شد. پیروزی هیتلر تعادل سیاسی اروپا را که در سال ۱۹۱۸ با پیمان ورسای برقرار شده بود، به هم زد و این امر بحران وحشتناک ترین رژیمی را که فرانسه به خود دیده است، و تا زمان حاضر ادامه دارد، آشکار ساخت. برای اولین بار آشکار شد که فرانسه دیگر یک قدرت درجه اول نیست. سرمایه‌داری فرانسه برای

برقراری مجدد موضع خود، و یا در واقع برای حفظ آن‌ها، راه دیگری جز تقلیل سطح زندگی توده‌ها نیافت و این امر تنها از راه استقرار یک "دولت قوی" ممکن بود. سرمایه‌داری فرانسه با کودتای ارجاعی ۶ فوریه‌ی ۱۹۳۴ سعی کرد تا خود را از قید آشکال پارلمانی برهاند. اما از نقطه نظر بورژوازی کوشش مزبور نابهنجام بود. این واقعه به معنای مستقیم کلمه ضربه‌ی شلاقی برای طبقه‌ی کارگر فرانسه به شمار می‌رفت. کارگران فرانسوی با احساس خطر بروز فاشیزم سربلند کردند و بدینسان کشش سیاسی بسیار سختی در این کشور به وجود آمد.

ما علیه خطر روزافزون فاشیزم جههه‌ی واحد سازمان‌های کارگری را در فرانسه پیشنهاد می‌کردیم. اما برای آنکه این امر عملی باشد می‌بایست یک برنامه‌ی عمل عرضه کرد که براساس آن بسیج توده‌های کارگر به منظور رهانی از وضعی که سرمایه‌داری برایشان ایجاد کرده بود، امکان‌پذیر باشد. در این زمان (یعنی در بهار ۱۹۳۴) بود که با همکاری تروتسکی اولین برنامه‌ی عمل بلشویک-لنینیست‌ها تحریر شد. اهمیت این سند در آن است که اولین طرح برنامه‌ی انتقالی را تشکیل می‌دهد. در سال بعد، رفقای بلژیکی برنامه‌ی مشابهی را تهیه کردند (علیه مصوبات دولت در آن کشور)، و به همین‌گونه رفقای دیگری در کشورهای دیگر به این مهم پرداختند به نحوی که برنامه‌ی انتقالی‌ای که در سال ۱۹۳۸ از طرف کنگره‌ی بنیاد بین الملل تصویب گردید هیچ‌گونه جنبه‌ی فی البداهه نداشت و حاصل تجارب بخش‌های مختلفه‌ی بین الملل بود.

چنانکه اشاره نمودیم، سازمان تروتسکیستی فرانسه، جامعه‌ی کمونیست مبارزه‌ی تبلیغاتی پیگیری را برای جبهه‌ی واحد Ligue Communiste

سازمان داد و در عرض یک هفته پس از روز ششم فوریه به ایجاد یک جبهه‌ی واحد با فدراسیون سِن Federation de la Seine وابسته به حزب سوسیالیست که تحت نفوذ مارسوبی ور Marceau Pivert قرار داشت، نائل آمد.

از فوریه‌ی سال ۱۹۳۴ فشار توده‌ها برای تحقق اتحاد عمل شدیدتر شد. در ژوئیه‌ی همان سال رهبری‌های سوسیالیستی و استالینیستی زیرفشار مزبور مجبور به امضاء یک پیمان اتحاد عمل گردیدند. این پیمان متکی به هیچگونه سیاست انقلابی مشخص نبود اما خود همین که دو رهبری فوق، که در طول آن همه سال سرسختانه با یکدیگر در حال جدال بودند، طبقه‌ی کارگر را به تشکیل یک جبهه‌ی مشترک علیه دسته‌های ارتقای فراخواندند، میان توده‌های زحمتکش شوق عظیمی ایجاد گردید.

این پیمان همچنین نتیجه‌ی دیگری داشت که به ما مربوط می‌شد. در عین آنکه مبارزه‌ی ما برای برقراری جبهه‌ی واحد حزب کمونیست - حزب سوسیالیست تا حدی به پیروزی رسید، نتایج آن برای سازمان ما به نحو غیرمنتظره‌ای زیان آور بود. تمام طرفدارانی که پیدا کرده بودیم، بخشی در حزب کمونیست و بخش خیلی بزرگ‌تری در حزب S. F. I. O. که تعداد زیادی عضو جدید و اکثر کارگری را که اکثراً از مبارزان سابق حزب کمونیست بودند، به خود جلب کرده بود، از ما رو برگرداندند، و این کار را نه از روی خصومت بلکه به علت فقدان یک دید سیاسی روشن در مورد ضرورت حزب انقلابی - مخصوصاً در هنگام تحقق جبهه‌ی واحد - و به علت جاذبه‌ی شدید جبهه‌ی واحد احزاب کمونیست و سوسیالیست انجام دادند.

جلسات ما دیگر شرکت کنندگان کثیری نداشت و سازمان ما بار دیگر مانند قبل به انزوای عمیقی گرفتار آمد و به طرز اجتناب ناپذیر دچار بحران گردید. ما به جستجوی راه خروج از این انفراد و طرق برقراری رابطه و تماس با جنبشی توده ای که تا آن زمان نظریش در فرانسه دیده نشده بود و شدتتش روز به روز بیشتر می شد، و به دنبال امکانات همگامی با توده ها در تجربیات روزمره اشان پرداختیم.

"آنتریزم"

در اینجا بود که دومین تجربه‌ی بزرگ سازمان ما به قصد بنای یک حزب انقلابی صورت پذیرفت. برای ایجاد یک سازمان نیرومندتر راه عبور از مرحله‌ای انتخاب شد که در طی آن گروه تروتسکیست با دخول در یک حزب کارگری توده ای استقلال سازمانی خود را به نحو موقت از دست داد. تحت تشویق شخص تروتسکی مساله‌ی وارد شدن جامعه‌ی کمونیست در حزب سوسيالیست وقت (S. F. I. O.) مطرح شد و در سپتامبر و اکتبر سال ۱۹۳۴ درباره‌ی آن تصمیم مثبت اتخاذ گردید. این سیاست، که به "آنتریزم" (دخول گرائی) معروف است، بعداً به کشورهای دیگر نیز گسترش یافت. این سیاست در ابتدا به اختلافات عظیم و حتی انشعاباتی در داخل سازمان بین المللی ما دامن زد. پلتوم بین المللی در اکتبر ۱۹۳۴ سیاست دخول تروتسکیست‌های فرانسوی در S. F. I. O. را پس از مقاومت‌های بسیار زیاد تصویب نمود. از آن تاریخ تا به امروز این تاکتیک از طرف بخش عظیم جنبش تروتسکیستی پذیرفته شده است.

فعالیت گروه بلشویک-لنینیست ها^{۱۰} درون S. F. I. O. در طول دوره‌ی نخست با برجستگی سیاسی قابل ملاحظه‌ای انجام گرفت و به این گروه اجازه داد تا به تجدید صفووف سازمانی خود از طریق جلب جوانان بسیاری و بخصوص کل گرایش جوانان سوسیالیست که تحت عنوان «جوانان سوسیالیست انقلابی» گرد هم آمده بودند، نائل آید. بر عکس: خروج ما از S. F. I. O. به هنگام تشکیل جبهه‌ی خلق در شرائط بسیار نامناسبی صورت گرفت و انشعاب بلشویک-لنینیست ها که در این دوره به وقوع پیوست موجب از دست دادن بخشی از ثمرات زمان دخول گردید.

در کشورهای دیگر، منجمله در بلژیک و ایالات متحده سیاست دخول به بهترین نتایج ممکنه دست یافت. در بلژیک سازمان ما که صاحب پایه‌ی کارگری در معادن شهر شارلروآ Charleroi بود پایه‌ی نیرومند دیگری میان کارگران ناحیه‌ی بوریناژ Borinage بدبست آورد. در ایالات متحده، پس از جدائی سازمان ما از حزب سوسیالیست، این حزب از شدت ضربه‌ی واردہ دیگر قد راست ننمود^{۱۱}. بر عکس در اسپانیا نین Nin و آندراده Andrade که با ورود تروتسکیت های فرانسوی به داخل S. F. I. O. مخالفت ورزیده بودند بزودی براساس یک برنامه‌ی غلط با بلوک کارگران و دهقانان کاتالونی Catalogue به اتحاد پرداختند و بدین ترتیب سازمان P. O. U. M. را بنا نهادند. این سازمان هیچگاه از چارچوب سانتریزم بیرون نیامد.

^{۱۰}- این نامی بود که از طرف سازمان تروتسکیست ها به هنگام ورود آنان به داخل حزب سوسیالیست انتخاب گردید.

^{۱۱}- در این باره به کتاب ج-پ- کاتون، تاریخ جنبش تروتسکیستی در آمریکا، رجوع کنید.

صعود فاشیزم و جنگ

علیرغم افزونی پردامنه‌ی مبارزات کارگری و به ویژه جنبش ژوئن ۱۹۳۶ در فرانسه و چند مورد نظیر آن در چند کشور دیگر، و جنگ داخلی اسپانیا، صعود فاشیزم و نزدیک شدن جنگ جدید امپریالیستی به مقیاسی جهانی بر سراسر این دوره حاکم بوده است.

در طی این دوره سه مبارزه‌ی بزرگ فعالیت اصلی جنبش ما را تشکیل می‌دادند:

۱- مبارزه علیه سیاست جبهه‌ی خلق، خصوصاً در مورد فرانسه و اسپانیا. سازمان‌های ما با آن حدتی که از یأس بر می‌خیزد تا آخرین دم با این سیاست سازش طبقاتی که از راه آن استالیینیست‌ها و سوسیال دموکرات‌ها – اینبار به شکل متحد و با کنار گذاشتن نزاع‌های خود بدترین مصیبت‌ها را برای جنبش کارگری آماده می‌ساختند، درنوردیدند. در این رابطه جبهه‌ی خلق مشخص اولین دوره‌ی بزرگ سیاست سازش طبقاتی استالیینیست‌ها است. استالیینیست‌ها با این حال، بجز به نحوی بسیار محدود در اسپانیا، هیچگونه مشاغل وزارتی اختیار نکردند. این سیاست فقط در دوره‌ی دیگری از تاریخ سازش طبقاتی استالیینیست‌ها، یعنی بعد از جنگ جهانی دوم صورت عمومی بخود گرفت.

جبهه‌ی واحد کارگری و جبهه‌ی خلق دو مفهوم کاملاً متضاد هستند. از زمان سومین کنگره‌ی بین‌الملل کمونیست، یعنی از سال ۱۹۲۱ به بعد مفهوم جبهه‌ی واحد اتحاد عمل سازمان‌های بزرگ کارگری جهت نیل به اهداف مشترک و کمابیش وسیع آن بوده است. تا قبل از سال ۱۹۳۳، تروتسکیست‌ها از جبهه‌ی واحد احزاب کمونیست و سوسیالیست در آلمان علیه گسترش نازیزم دفاع کردند. جبهه‌ی واحد سازمان‌های توده‌ای طبقه‌ی کارگر عموماً

چیز مثبتی است به شرطی که مختر انقلابی درون آن بتواند آزادانه عمل کند. این امر هرگز در مورد یک جبهه‌ی خلق که نوعی دسته‌بندی سیاسی و بلوکی از احزاب کارگری رiformیستی و جناح‌هایی از بورژوازی است، صادق نیست. در اینگونه موارد این بلوک بر اساس یک برنامه‌ی بورژوازی، یک برنامه‌ی سازش طبقاتی، برقرار می‌شود.

استالینیست‌ها چنین مشی ای را این طور توجیه می‌کنند که طبقه‌ی کارگر نباید خود را از خرده بورژوازی جدا نماید و نباید خرده بورژوازی را با خواست‌ها و مقاصد سوسیالیستی خود و با توصل به زور و غیره پترساند. بنا به تعریف استالینیست‌ها، هدف از سیاست جبهه‌ی خلق قرار بود یک نوع چالپوسی در برابر خرده بورژوازی و عادت دادن آن به هم قدمی با احزاب کارگری و ایجاد گونه‌ای "دموکراسی" هر چه وسیع‌تر باشد که سرانجام از این راه به سوسیالیزم ختم گردد. اما همه‌ی این استدلالات نادرست‌اند. ابتدا بساکن نباید خرده بورژواها را با احزابی - نظیر حزب رادیکال فرانسه - یکی دانست که به سرمایه داری تعلق دارند ولی مشتریان انتخاباتی اشان از خرده بورژوا تشکیل یافته‌اند. اینکه طبقه‌ی کارگر با رقیق کردن برنامه‌ی خود جذابیت بیشتری برای این اقسام خواهد داشت، اصولاً با حقیقت وفق نمی‌دهد. اینکه خرده بورژوازی به طور ویژه‌ای طرفدار اصول پارلمانی و انتخاباتی و مخالف اعمال زور است، از واقعیت به دور است. مثال نازی‌ها در آلمان به طرز برجسته‌ای خلاف این امر را نشان می‌دهد: نازی‌ها به وحشیانه ترین وجهی به جبر توصل جستند و به عوام‌فریبی "سوسیالیستی" پرداختند بدون آنکه از افزودن لفظ "سوسیالیست" به نام حزب خود اباعی ورزند. خرده بورژوازی را نمی‌توان با عبارات لطیف و شیرین مجذوب خود ساخت. این

قشر اجتماعی ای که شامل خرده بورژوازی است دارای ثبات سیاسی نیست. این قشر همواره در حال نوسان است و در نوسانات خود جلب آنانی می شود که از خود قدرت نشان بدنهند. تمام کارگرانی که در اعتصابات شرکت داشته اند در این باره تجربه‌ی روشنی دارند. وقتی که اعتصابیون خود را راسخ نشان می دهند، مغازه‌داران کوچک اغلب نسبت به آنان رویه همدردی را در پیش می گیرند اما به محض ظهور علائم تردید و عدم تصمیم به فوریت از ایشان رو بر می گردانند. "جبهه‌های خلق" به سبب حضور و فشار سیاستمداران بورژوا بر آن‌ها، همواره با تردیدها و عدم ایستادگی خود مشخص شده‌اند. طبقه‌ی کارگر نمی تواند بخشی از طبقات میانه را به دنبال خود بکشد و یا بخش دیگری از آنان را بیطرف نماید، مگر آنکه قدرت، عزم راسخ و مصمم بودن خود را به اثبات برساند.

۲- مبازه علیه سانتریزم، به ویژه از طریق افشاء سیاست دفترخانه‌ی لندن P. O. U. M. Bureau de Londres (در اسپانیا)، I. L. P. (در انگلستان)، S. A. P. (در آلمان)، و N. A. P. (در نروژ)^{۱۲}.

مبازه علیه سانتریزم همچنین شامل تجربه‌ی دخول در P. S. O. P.^{۱۳} بود که چنان با موفقیت روپرتو نگردید (به دلیل حالت از هم پاشیدگی جنبش تروتسکیستی در این زمان در فرانسه).

^{۱۲}- این سازمان آخری حزب توده ای بود که از "دفترخانه‌ی لندن" جدا شد و از آن پس نقش سوسيال دموکراتی را در کشور خود ایفا نمود.

^{۱۳}- این حزب از جانب گرایش "چپ انقلابی" S.F.I.O. [حزب سوسيالیست فرانسه] پس از اخراج آن از این حزب توسط Blum به هنگام از هم پاشیدگی جبهه‌ی خلق، تشکیل گردید. این حزب مارگسو پی ور Marceau Pivert رهبری می شد. نامبرده پس از جنگ به "خانه‌ی قبیمی" بازگشت و تا پایان عمر خود را یک ضد تروتسکیست دو آتشه نمایاند.

در ادبیات مارکسیستی لفظ "سانتریست" معرف هر نوع جریان یا گروهی است که میان مارکسیزم انقلابی و رفورمیزم در نوسان است. بنا بر این، این عنوان بر سازمان های بسیار گوناگونی اطلاق می شود. سازمان های توده ای سانتریستی نظیر حزب سوسیالیست مستقل آلمان U. S. P. D وجود داشته اند که به هنگام جنگ جهانی اول از سوسیال دموکراسی جدا شد و بخش اعظم آن در سال ۱۹۲۰ وارد حزب کمونیست آلمان گردید.

اما در داخل جنبش کارگری گروه های کوچکی هم وجود دارند که از نقطه‌ی نظر سنتی و از بد و تولد خود دارای خصوصیت سانتریستی بوده اند. در دوره‌ی ما قبل جنگ جهانی دوم این گروه ها سعی در بیرون کشیدن توده ها از دست احزاب قدیمی کردند بدون آنکه یک برنامه‌ی متجانسی را به عنوان پایه‌ی یک بین الملل انقلابی جدید ارائه دهند (این نوع برنامه برایشان جنبه‌ی "فرقه گرانی" تروتسکیستی داشت!). اینان البته به هدف خود دست نیافتدند اما جوهر فعالیتشان در گذاشتن انواع موانع در برابر توضیح نظریه‌ای و سیاسی در میان مبارزین پیش رو که از احزاب قدیمی بیزار بوده و بواسطه‌ی فرونشینی هول آور جنبش کارگری جهت سیاسی خود را از دست داده بودند، خلاصه گردید.

در جریان جنگ جهانی، دفترخانه‌ی لندن نشانی از حیات نمودار نساخت و P. S. O. P. و I. L. P. نیز به همین منوال بودند. در انگلستان امروزه به بقایای یک اثر تاریخی می ماند.

مبازه علیه سانتریزم یکی از اساسی‌ترین و دشوارترین تکالیف مارکسیست های انقلابی را تشکیل می دهد. رفورمیزم صاحب چهره‌ی فاقد ابهامی است که مبارزه‌ی با آن دستکم در میان کارگران مبارزی که به

مطلوبات روزمره اكتفاء نمی‌کنند، به ویژه در دوران عریان شدن تضادهای سرمایه‌داری، نسبتاً سهل‌تر است. نبرد کارآ علیه سانتریزم نیازمند چیزی بالاتر از حد افشاء نظریه‌ای است. برای انجام این امر باید نرمش تاکتیکی عظیمی به کار برد زیرا سانتریزم گوناگون ترین و مواج‌ترین اشکال را به خود می‌گیرد. سانتریزم به آسانی به عبارت پردازی انقلابی دست می‌زند و لغت نامه‌ی مارکسیستی را بطرزی گسترشده به وام می‌گیرد بدون آنکه در غالب موقع اعمال خود را با گفتار خود مطابق سازد. نمی‌توان فراموش کرد که سانتریزم کاتوتسکی به مدت بیست سال بر بین الملل دوم حاکم بود و لزین خود تا قبل از اوت ۱۹۱۴ کاملاً به آن پی‌نیرد. در طول سال‌های متتمدی احزاب کمونیست نیز پیش از آنکه کاملاً در رفورمیزم سقوط کنند به اجراء یک سیاست سانتریستی پرداختند که توده‌های وسیعی را فربیض داد. جریان‌های سانتریستی با ارائه راه‌های میان بُر و با به دور افکنند بخشی از برنامه‌ی مارکسیزم انقلابی غالباً ادعای توانائی جلب توده‌های عظیم را دارند. از نقطه‌ی نظر سانتریست‌ها عدم اعتقاد به وجود چنین راه‌های میانی و دفاع از کلیت برنامه‌ی مارکسیزم انقلابی دال بر «فرقه گرانی» است. اما هیچ‌جک از انقلابات پیروزمند تا به امروز به کشف چنین راه‌های نائل نیامده است و این انقلابات بجای ساده نمودن مارکسیزم انقلابی بر عکس آن را بارور ساخته‌اند. این امر در مورد انقلابات سوسیالیستی پیروزمند در کشورهای از نظر اقتصادی پیشرفته‌تر و دارای ساختمان پیچیده‌تر، صادق‌تر خواهد بود. با برنامه‌ای تخفیف یافته و با رهبرانی که از جواب گفتن به مسائل پیچیده‌ی انقلاب عاجزند، انقلاب در اینگونه کشورها هرگز به ثمر نخواهد رسید. شاید با مشکلاتی که در مقابل جنبش تروتسکیستی انباشته شده است. پیش گرفتن

طریقی که کوتاه‌تر می‌نماید با بار نظریه‌ای و سیاسی سبک‌تر امری فریبینده جلوه نماید. تمام کسانی که از این راه اقدام نموده‌اند - و از نیم قرن پیش به اینسو از این کسان بسیار بوده‌اند. به کوچک‌ترین نتیجه‌ای نرسیده‌اند. ولی پیشرفت ساختمان احزاب انقلابی را مانع گشته‌اند و بسیاری از مبارزین را خاصه‌در زمانی که ضعف سازمان‌های تروتسکیستی اجازه‌ی صفات آرائی نیرومندانه‌ای را در برابر تجربیات سانتریستی نمی‌داده‌است، از جهت اصلی دور ساخته‌اند.

۳- مبارزه علیه محاکمات مسکو، مبارزه برای دفاع بدنی و به معنای صحیح کلمه برای دفاع از وجود جنبش ما در برابر طوفان افراها، تحریکات و وحشیگری‌های عمومیت یافته و جنایات استالینیستی علیه مبارزین تروتسکیست در یک دسته از کشورها و خارج از روسیه بود. ([نمونه‌ی قربانیان این جنایات] سدوف Sedoff ور- کلمان Klement R. در فرانسه، ن- براؤن N. Braum و مولن Moulin در اسپانیا، و- رایس I. Reiss در سوئیس می‌باشد).

بین سال‌های ۱۹۳۶ و ۱۹۳۸ سه محاکمه‌ی بزرگ در مسکو برقرار شد و مقام دادستانی این محاکمات به عهده‌ی منشویک سابق ویشنفسکی Vichinsky محول گردید. نامبرده کسی است که پس از جنگ به شغل وزارت امور خارجه رسید. در جریان محاکمه‌ی اول متهمین (منجمله زینوویف، کامنف و- ن- اسمیرنوف I. N. Smirnov) "اعتراف" کردند که به سبب تشنگی قدرت علیه استالین توطنه نموده بودند. در جریان محاکمه‌ی دوم، متهمین (که میانشان پیاتاکوف Piatakov و یاگودا Iagoda، سازماندهنده‌ی محاکمه‌ی اول جای داشتند)، "اعتراف" کردند که همراه با محکومین

محاکمه‌ای اول برای استقرار مجدد سرمایه داری در ا- ج- ش- س توطنه چیده بودند. در جریان سومین محاکمه، متهمین (بوخارین Boukharine، راکوفسکی Rakovsky و دیگران) "اعتراف" کردند که همه‌ی ایشان، منجمله آنانی که به دنبال محاکمات قبلی بdst جlad سپرده شده بودند، از مدت‌ها پیش جاسوسان گشتاپو Gestapo، اینتلجننس سرویس "محاکمات" مهم‌ترین رؤسای ارتش سرخ (توخاچفسکی Toukhachevsky، گامارنیک Gamarnik و پوتنا Putna) نیز به بهانه‌ی توطنه چینی اعدام شدند. در همه‌ی این محاکمات متهمین اصلی تروتسکی و پسر او لئون سدوف Leon Sedoff بودند. تروتسکی به عنوان مأمور دیرینه‌ی ضدانقلاب معرفی گردید. این محاکمات مقدمات قتل تروتسکی و لئون سدوف و تصفیه‌ی دسته‌ی بلشویک‌های قدیمی را که می‌توانستند با بروز مشکلات جنگ قریب الوقوع مرکز یک اپوزیسیون انقلابی را در برابر فراکسیون استالین بنانند، آماده نمودند. با وجود مبارزات تبلیغاتی ما و علیرغم اثبات غیرقابل رد کمیسیون دیوئی Dewey^{۱۴} مبنی بر اینکه این محاکمات بر دسائی رذیلانه‌ی سیاسی استوارند، استالین با احراز مهر موافقت نمایندگان سرمایه داران بزرگ آمریکا مانند سفیر آن کشور دیویس Davies، به مقاصد خود دست یافت. تمامی این دوره با دلسربدی بسیار عمیق قشر پیشروی طبقه‌ی کارگر که در حال نزول بیش از پیش بود، مشخص

^{۱۴}- این یک کمیسیون متشکل از روشنفکران متمایل به سوسیالیزم و لیبرال بود که اقدام به برپا داشتن یک "محاکمه‌ی مقابل" نمود. این کمیسیون به ریاست دیوئی که یک فیلسوف بورژوا و معروف ترین عالم امور تعلیمی در ایالات متحده بود تشکیل گردید و در پایان به بیگناهی تروتسکی رأی داد.

می‌گردد. در دنیاک ترین نمونه برای جنبش ما در این زمان پراکندگی تروتسکیست‌های فرانسوی بود تا جانی که بین الملل در رابطه با فعالیت آنان برای مدتی از خود سلب مسئولیت نمود.

در سال ۱۹۳۶، یک کنفرانس بین المللی از هواخواهان بین الملل چهارم تشکیل شد. تروتسکی تمایل خود را به اعلام تأسیس بین الملل چهارم بازگو داشت اما پیشنهاد وی از جانب این کنفرانس که نام "جنبش برای بین الملل چهارم" را برای خود برگزیده بود، پذیرفته نشد.

فصل پنجم:

از بذیاد بین الملل چهارم تا تشکیل کنگره‌ی دوم جهانی (۱۹۳۸ - ۱۹۴۸)

پیمان مونیخ در سال ۱۹۳۸ پیش درآمد کوتاهی بر یک جنگ جهانی جدید بود. طی شش سال متوالی میلیون‌ها انسان بسیج، اردویندی و مسلح شدند و از قاره‌ای به قاره دیگر گسیل یافتند و در یک سلسله نبردهای بیرحمانه به جان یکدیگر افتادند. تضادهای بین قدرت‌های بزرگ سرمایه‌داری هنوز بر تضاد میان تمامی سرمایه‌داری و اتحاد شوروی پیشی داشت به نحوی که کرملین در ابتدای جنگ از طریق پیمانی با آلمان هیتلری همبستگی یافته بود، پیمانی که می‌رفت تا در عرض دو سال جای خود را به موافقت نامه‌های با دموکراسی‌های امپریالیستی دهد. و این نوع سازش بود که به نهضت مقاومین ذات طبقاتی مبهمنی بخشید. در جریان جنگ جنبش‌های توده‌ای شروع به خارج شدن از حوزه‌ی کنترل "قدرت‌های بزرگ" کردند. مستعمرات با استفاده از شکست‌های پی در پی متروپل‌ها شروع به قیام کردند. اتحاد شوروی در پایان جنگ منطقه‌ی نفوذی را در اروپای شرقی اشغال نمود که ماهیت اجتماعی آن تنها در دوران بعدی مشخص گشت. بین الملل سوسیالیست در آغاز جنگ عمداً دست به خودکشی زد و بین الملل

کمونیست در سال ۱۹۴۳ بدست استالین منحل گردید. احزاب قدیمی کارگری، احزاب سوسیالیست و کمونیست، که در طول دوره‌ی جنگ در اردوهای مختلف منقسم گشته بودند با سیاستی هر چه راست گرایانه تر سر از جنگ بیرون آورده‌اند.

* * *

بنیاد بین الملل چهارم (برنامه‌ی انتقالی)

کنفرانس بین المللی جنبش تروتسکیستی بار دیگر در سال ۱۹۳۸، به وقتی که فاشیزم و جنگ بر جهان سایه انداخته بود، تشکیل گردید. این در زمانی بود که قرارداد نامه‌ی سازش موقتی میان کشورهای سرمایه داری در مونیخ به امضاء رسید. تروتسکی بار دیگر مسئله‌ی ایجاد بین الملل چهارم را مطرح کرد و متن برنامه‌ی انتقالی را که برای یک دوره‌ی کامل پایه‌ی فعالیت بین الملل چهارم گردید به این کنفرانس عرضه داشت. این کنگره همچنین یک قطعنامه تحت عنوان "مبازه‌ی طبقاتی و مسئله‌ی جنگ در خاور دور" را، که در آن جنگ چین علیه ژاپن یک جنگ آزادیبخش ملی توصیف شده بود، تصویب نمود و تروتسکیست‌ها پشتیبانی خود را از مبارزه‌ی مردم چین اعلام کردند.

در این کنفرانس ما دوباره با این عقیده، که زمان اعلام بنیانگذاری بین الملل چهارم هنوز فرانرسیده و این امر از جانب توده‌ها به درستی فهمیده نخواهد

شد و غیره برخورد نمودیم، یعنی با استدلالاتی که موجب رد این پیشنهاد در سال ۱۹۳۶ گردیده بود و امروز نیز گاه و بیگاه از افواه می شنویم. تأسیس بین الملل چهارم به هنگام برداشت قدم قطعی در درون جنبش کارگری اعتراضاتی مشابه با آنچه که در زمان های دیگر به قاعده در آمده بود ایجاد کرد. این مشکل در زمان انشعاب از بین الملل دوم و به منظور ایجاد بین الملل سوم نیز پیش آمده بود. به هنگام تأسیس بین الملل سوم اعتراض بر این اساس بود که به مثابه حزب کمونیست توده ای تنها حزب بلشویک وجود دارد، که قدرت را نیز در دست دارد. علیه ایجاد بین الملل چهارم موضوع فرونژینی چشمگیر جنبش کارگری و فقدان سازمان های تروتسکیستی با پایه ای توده ای عنوان شد. اما چکار باید کرد تا که شرط به نحو مساعد جهت ایجاد سازمان های توده ای تغییر یابد؟ نمی توان از پذیرش هرگونه برنامه و سازمان سر باز زد و منتظر ماند تا که واقعیت عینی بر وفق مراد دگرگون شود. در حقیقت اعتراضاتی از این قبیل برای پوشاندن مخالفت با برنامه و رد هرگونه مبارزه برای آن در شرط بسیار دشوار، به کار می روند.

چرا تروتسکی با چنان پافشاری نیرومند عظیمی بر سر این مسئله اصرار می ورزید؟ چرا اصرار وی تا بدان درجه بود که در فصل نهانی برنامه انتقالی جدلی آشکار علیه آنان که با اعلام تأسیس بین الملل چهارم مخالف بودند، گنجاند^{۱۰}؟ واقعیت امر آنست که برای تروتسکی در وهله اول مسئله ارقام و تعداد نیروها و یا فهم نیت ما از جانب یک توده ای کمابیش

^{۱۰}- "اما شگاکین ساكت نمی مانند و از ما می پرسند: "آیا وقت اعلام وجود بین الملل فراسیده است؟- و ما به ایشان چنین پاسخ می گوئیم که بین الملل چهارم نیازی به "اعلام" ندارد. این بین الملل وجود دارد و مبارزه می کند."

واسع کارگری مطرح نبود و بلکه مسئله‌ی ما پیش از همه و بیش از هر چیز مسئله‌ی چشم انداز و تداوم سیاسی جنبش می‌بود. تروتسکی از اینکه جنبش کارگری به طور اعم- و جنبش ما به طور اخص- وارد به مرحله‌ای شدیداً دشوار یعنی مرحله‌ی جنگ امپریالیستی می‌شد و در جریان این جنگ امکان اعمال فشار بسیار سختی از جانب دشمن طبقاتی و نیروهای فرار و قدرتمند درون جنبش وجود داشت که قادر می‌بود سازمان ضعیف الجثه‌ی ما را تجزیه و نابود سازد، آگاهی بسیار روشن داشت. با بررسی رخدادهای درون جنبش ما در طول زمان جنگ می‌توان نتیجه گرفت که اگر تأسیس بین الملل در سال‌های شروع جنگ اعلام نمی‌گردید به هرگونه فشار خارجی و نیروی فرار داخلی که در آن زمان بروز یافتد، صدبار بلکه هزار بار بیش تر امکان عمل می‌داد. در برابر مشکلات حاصل از انزواه ملی و شرائط فعالیت مخفی، چند نفر از مبارزینی، که تحت انواع فشارها قرار داشتند، می‌توانستند در زندگی سیاست‌شان ضرورت دفاع و حفظ سازمان و برنامه‌ی تعیین شده‌ی آن در روزهای ما قبل جنگ را نفی نکنند؟ کدامین از ایشان به تعیین برنامه‌ای جدید تمایل پیدا می‌گردند و در این باره می‌پرسیدند کامند آن افکار "تازه"‌ای که می‌باید بدان آویخت! ما در شروع این کتاب اهمیت تداوم تاریخی جنبش انقلابی را ذکر کرده ایم. تروتسکی با اعلام تأسیس بین الملل چهارم اساساً قصد تضمین این تداوم را در طول دوره‌ای پرمخاطره داشت. تأسیس بین الملل چهارم نه "زياده از حد زود وقت" بلکه دقیقاً به موقع از طریق کنفرانس سال ۱۹۳۸ اعلام گردید. این تصمیم جهت خلق حزب جهانی انقلاب سوسياليستی- این نامی است که بین الملل چهارم به خود داده است. خدمت پر مقداری به جنبش کارگری نمود.

اهمیت برنامه‌ی انتقالی غالباً مورد تأکید قرار گرفته است. این برنامه به پرسش‌های حاد زیر پاسخ می‌دهد: چگونه می‌توان بشریت را از این کابوس بحران‌ها و جنگ‌های جهانی و آشوب مدامی که از پنجاه سال به این طرف در آن غلطه می‌زند، رهانید؟ چگونه می‌توان گذار به سوسيالیزم را ضمانت کرد؟

برنامه‌ی انتقالی در آن واحد برنامه‌ای است برای گردهم آوری کارگران در مبارزه‌ی آنان برای کسب قدرت و هم برنامه‌ای است که بلافصله پس از نیل به قدرت از جانب کارگران به مورد اجراء در می‌آید.^{۱۶} در دوران صعود سرمایه‌داری در پایان قرن نوزدهم و ابتدای قرن بیستم، احزاب سوسيالیست دارای برنامه‌ای دوگانه بودند: برنامه‌ی حداکثر که شامل خواست‌های جامعه‌ی سوسيالیستی برای دوره‌ای نامحدود بود، و برنامه‌ی حداقل که برای دفاع از خواست‌های فوری به کار می‌رفت و حاوی یک دسته اصلاحاتی بود که مسئله‌ی فتح قدرت را پیش نمی‌نهاد. اما بین‌الملل سوم در همان سومین کنگره خود هم مفهوم برنامه‌ی انتقالی را مطرح کرده بود: "بین‌الملل کمونیست مبارزه برای نیازهای مشخص پرولتاریا را جانشین برنامه‌ی حداقل رفورمیست‌ها و سانتریست‌ها می‌سازد و یک دسته مطالبات را که در کلیت خود سازمان دهنده‌ی طبقه‌ی کارگرند و مراحل مختلف مبارزه برای دیکتاتوری پرولتاریا را تشکیل می‌دهند، مطرح می‌کند. هر یک از این مطالبات مبین یک نیاز خاص توده‌های عظیم است حتی اگر توده‌ها هنوز آگاهانه به عرصه‌ی مبارزه برای دیکتاتوری پرولتاریا نپیوسته باشند."^{۱۷}

^{۱۶}- در این باره به مقدمه‌ی ما بر چاپ جدید این برنامه در سال ۱۹۶۷ رجوع کنید.

^{۱۷}- رساله‌ای در باره‌ی تاکتیک

برنامه‌ی انتقالی آن چیزی نیست که بتوان برنامه‌ی بنیادی بین الملل چهارم نامید. برنامه‌ی بین الملل چهارم از مجموعه‌ی دروس مبارزه برای سوسیالیزم از بدو پیدایش جنبش کارگری تشکیل می‌گردد. در حال حاضر چنین برنامه‌ای به شکل سندی واحد نوشته نیست اما می‌توان آن را در متون اصلی (کلاسیک‌های مارکسیزم، متن چهار کنگره‌ی اول بین الملل کمونیست، اسناد بنیادی اپوزیسیون چپ و بین الملل چهارم و غیره) جست. در این چهارچوب تاریخی برنامه‌ی انتقالی مهم‌ترین بخش، بخش سیاسی، برنامه‌ی بین الملل چهارم را دربر می‌گیرد که با شروع از آموخته‌های اساسی مارکسیزم برنامه‌ای جهت بسیج توده‌ها، با شروع از سطح آگاهی موجود آنان، در اقدامات عملیشان عنوان می‌کند تا با آموزش آنان از راه اینگونه مبارزات عملی ایشان را به عالی‌ترین سطح آگاهی که منجر به فتح قدرت می‌گردد، برساند.

این برنامه شامل یک سلسله شعار‌های مطالباتی، دموکراتیک و انتقالی است که با احتیاجات عظیم‌ترین توده‌های زحمتکش و منطق رشد مبارزه‌ی طبقاتی تطابق دارد. کلید این برنامه را شعار حکومت کارگری تشکیل می‌دهد. به روای کنگره‌های سوم و چهارم بین الملل کمونیست، این شعار نه به مثابه‌ی مترادفی برای دیکتاتوری پرولتاریا، بلکه همچون یک فورمول انتقالی برای حکومت در درون برنامه‌ی انتقالی به کار گرفته شده است که می‌باید به اقتضای شرائط سازمانی و درجه‌ی آگاهی توده‌ها در نظر آورده گردد. برنامه‌ای که قادر چشم‌انداز حکومت توده‌های زحمتکش که به اقدامات ضدسرمایه‌داری پردازد باشد، برنامه‌ی انتقالی نیست.

از زمان تحریر برنامه‌ی انتقالی اعتبار آن به ویژه در اولین سال‌های پس از جنگ به اثبات رسید. در این دوره سازمان‌های سنتی طبقه‌ی کارگر تحت فشار شرائط مجبور شدند بخشی از شعارهای این برنامه را دوباره اختیار کنند. اما این سازمان‌ها با مراقبت تمام از استعمال شعارهای ضدسرمایه‌داری و شعار حکومت کارگری احتراز جستند. از چند سال پیش، اعتبار این برنامه بار دیگر با به کار گرفتن مستقیم مفهوم "برنامه‌ی انتقالی" از جانب رفورمیست‌ها و سانتریست‌ها تأیید شده است اما مقصود این احزاب و گروه‌ها از اینگونه اطلاق لفظ عقیم ساختن این برنامه و معرفی راه ظاهرآ جدیدی (و در بطن رفورمیستی) است که گویا گذار سرمایه‌داری به سوسیالیزم را بدون دگرگونی‌های انقلابی ممکن می‌سازد.

برنامه‌ی انتقالی با توجه به اهمیت آن نمی‌تواند و نباید مانند نوشته‌ای ناملموس در نظر آید. بنیان این برنامه که عبارت از قاعده‌ی کلی بسیج توده‌ها در جهت اکتساب قدرت براساس یک برنامه‌ی ترکیبی مطالباتی است نامشخص باقی می‌ماند اما این مطالبات و ارتباط زنجیری آن‌ها باید هر آینه با شرائط زمانی و مکانی وفق داده شوند.

برنامه‌ی انتقالی از سال ۱۹۳۸ به بعد صاف ممیزه‌ی سه پاره‌ی جهانی را که انقلاب سوسیالیستی پس از دوران جنگ در آن‌ها ادامه یافت، چنین مشخص می‌ساخت: بخش دول پیشرفت‌های سرمایه‌داری، بخش کشورهای مستعمره و شبهه مستعمره، و بخش دول کارگری (در آن زمان تنها یک دولت کارگری وجود داشت که اتحاد شوروی بود).

آزمایش جنگ جهانی

اندکی پیش از وقوع جنگ دبیرخانه‌ی بین المللی سازمان به آمریکا منتقل شد.^{۱۸}

این جنگ تلفات قابل ملاحظه‌ای برای جنبش ما به بار آورد که پیش از همه قتل تروتسکی چند هفته پس از تحریر "مانیفست" کنفرانس فوق العاده‌ی (ماه مه ۱۹۴۰) بود.

این جنگ همچنین کشتار دست جمعی بسیاری از مبارزین جنبش کارگری را در کشورهای اروپائی باعث گردید. اگر فقط به ذکر نام چند تن از رفقاء رهبر بسند کنیم در فرانسه مارسل ایک Marcel Hic و بلاسکو Blasco عضو سابق دفتر سیاسی حزب کمونیست ایتالیا، در بلژیک لئون لوزوال Leon Pouliopoulos، در آلمان ویدلین Widelin و ا-لئون Leon در یونان پولیوپولوس Pouliopoulos، در جنگ دوم جهانی سر به صدها و صدها می‌زند.

اکثر بخش‌های سازمان در کشورهای اروپائی به طرز اساسی دگرگونی یافتد و رهبری‌های این بخش‌ها با ورود عوامل جوان تقریباً به نحو تام تجدید چهره یافتد.

باید علاوه بر حقایق بالا از قطع رابطه‌ی سازمانی بخش‌های مختلف سخن گفت که نتیجه‌ی اقدامات دولت‌های بورژوازی بود (سانسور، عدم امکان مسافرت به خارج و غیره). این‌گونه اقدامات اکثر بخش‌های مارا به یک

^{۱۸}- برای کسب اطلاع در باره‌ی این بخش از تاریخ جنبش تروتسکیستی می‌توان به گزارش فعالیت‌های سازمان که از طرف دبیرخانه‌ی بین المللی به دومن کنگره‌ی جهانی عرضه گردید رجوع کرد. (نشریه‌ی بین الملل چهارم، شماره‌ی مخصوص دومن کنگره‌ی جهانی).

زندگی محلی و محدود در محیطی پر از فشارهای سیاسی عظیم از جانب ارجاع و مملو از اخبار و اطلاعات مغرضانه، و دور از هرگونه مرکز بین‌المللی که قادر به حداقل عملکرد طبیعی باشد، محکوم ساخت.

دیرخانه‌ی بین‌المللی در آمریکا جز با چند کشور وابسته به ارودی "متحدهین" نتوانست رابطه برقرار کند (و حتی آن هم نه چندان) و چند سال بعد بود که تشکیل یک دیرخانه‌ی اروپائی ما بین بخش‌های کشورهایی که تحت اشغال نیروهای آلمانی بودند، امکان‌پذیر گشت.

به رغم اینگونه مشکلات خارق العاده ما در سال ۱۹۴۶ به هنگام استقرار مجدد روابط بین‌المللی دریافتیم که اکثر بخش‌های سازمان، معاورای تمامی مرزها و جبهه‌ها، یک خط مشترک عمومی را در مورد نکات اساسی دنبال نموده بودند.

البته این امر عاری از جداول‌های درونی و بحران‌هایی در داخل برخی سازمان‌های تروتسکیستی نبوده است که عمدۀ ترینشان به قرار زیرند:

- (۱) در ایالات متحده شاختمن Shachtman و برنهم Burnham از هنگام شروع جنگ بر اثر فشار عقاید عمومی خردۀ بورژوازی که نسبت به امضاء پیمان شوروی و آلمان برآشته بود، موضع ما را در مورد اتحاد شوروی به باد حمله گرفتند. مباحثه‌ای که بر این اساس شروع شد و مدت هفت ماه به طول انجامید، تمامی مسائل بنیادی از معضلات فلسفه‌ی مارکسیستی تا مشکلات ساختمان حزب کارگری را دربر می‌گرفت. یک گرایش خردۀ بورژوازی، که به دور شاختمن گرد آمده بود از حزب کارگران

سوسیالیست ۱۹ Socialist Workers Party - S. W. P.

سازمان جدیدی تشکیل دهد. این سازمان تا هنگام از بین رفتن آن همچنان به فاصله گرفتن روزافزون خود از برنامه‌ی ما ادامه داد.

تمامی این مباحثه در دو کتاب مهم گردآوری شده است که یکی در دفاع از مارکسیزم اثر تروتسکی و دیگری مبارزه در راه بنای یک حزب کارگری نوشته‌ی کانون Cannon می‌باشد.

به دنبال انشعاب فوق الذکر یک کنفرانس فوق العاده‌ی بین المللی در ماه مه ۱۹۴۰ در آمریکا برگزار گردید که در جریان آن مشی سیاسی و فعالیت‌های انشعابگران محکوم گردید و ماتیفست تروتسکی به نام انقلاب یرولتی و دومین جنگ امیریالیزم به تصویب رسید.

این ماتیفست در ماه مه ۱۹۴۰ یعنی به وقتی که تهاجم هیتلر به هلند، بلژیک و فرانسه بسط پیدا کرده بود، توسط تروتسکی نوشته شد. استالین در این زمان متفق بالفعل هیتلر بود. از ذکر این نکته غافل نمانیم که همچنین در این زمان بود که اولین سوء قصد علیه جان تروتسکی بدست عاملین استالین صورت گرفت. در این متن تروتسکی به یادآوری عل فوری جنگ می‌پردازد و مواضع قدرت‌های بزرگ را برملاع می‌نماید و دروغ‌های آنان را درباره‌ی "مام میهن" و "دموکراسی"، این کلماتی که همواره برای فریب توده‌ها به کار گرفته‌می‌شوند، افشاء می‌سازد و نقاب از چهره‌ی "تهاجم صلح پرور" هیتلر بر می‌دارد و در عین آنکه سیاست و نقش مشنوم استالین را آشکار

^{۱۹}- حزب کارگران سوسیالیست Socialist Workers Party در این زمان بخش بین الملل چهارم در آمریکا بود. قانون مصوبه وورهیس Voorhis در سال ۱۹۴۰ حق پیوستن سازمان‌های کارگری آمریکا به سازمان‌های بین المللی را از ایشان سلب کرد. به دنبال این جریان S.W.P. مجبور گردید تا رسماً به عضویت خود در بین الملل چهارم خاتمه دهد اما این حزب تا امروز از پیوند مستحکم خود با برنامه‌ی تروتسکیستی نکاسته است.

می‌کند دفاع از اتحاد شوروی را فرا می‌خواند. چند فصل از این متن به مسائل کشورهای مستعمره (چین، هند، آمریکای لاتین) اختصاص دارد. نقش انواع رهبری‌های سوسیال دموکرات، استالینیستی و سانتریستی به طرز مبسوطی در این نوشته بر ملا گردیده است. فراخوان تروتسکی با دعوت به پشتیبانی از بین الملل چهارم و به نبردی که سرنوشت آن سوسیالیزم و یا برداشتی از خاتمه می‌یابد.

تروتسکی قریب یک ماه بعد در تاریخ ۳۰ ژوئن مقاله‌ای در باره‌ی اشغال سرتاسری قاره‌ی اروپا تا کناره‌های اقیانوس اطلس بدست ارتش آلمان، نوشت. این مقاله که راه ما لا یتغیر باقی است نام دارد، مخصوصاً شامل جملات زیرین است:

"فرانسه، به دنبال عده‌ی دیگری از ملّ اروپائی کوچک‌تر، در حال تبدیل به یک ملت ستمدیده است [...]. [دموکراسی امپریالیستی] نمی‌تواند از قید فاشیزم "نجات" یابد. این دموکراسی فقط می‌تواند جای خود را به دموکراسی پرولتاری بدهد. اگر طبقه‌ی کارگر سرنوشت خود را در جنگ کنونی با سرنوشت دموکراسی امپریالیستی مربوط کند، گرفتار یک سلسله شکست‌های فاحش خواهد گردید [...]. این حقیقت دارد که هیتلر لاف زنانه و عده‌ی استقرار استیلای مردم آلمان بر سراسر خاک اروپا و حتی دنیا را برای "دوره‌ای هزار ساله" داده است. اما به هر تقدیر این چشم انداز باشکوه حتی ده سال به طول نخواهد کشید [...].

وظیفه‌ی پرولتاریای انقلابی یاری رساندن به ارتش‌های امپریالیستی در خلق یک نوع "موقعیت انقلابی" نیست بلکه مهیا‌سازی، تقویت و سازماندهی صفوف بین المللی خود به منظور مقابله با موقعیت‌های انقلابی‌ای است که به

هر جهت فرا خواهند رسید و جز این نیز نمی تواند بود. نقشه‌ی جدید نظامی اروپا تغییری در اعتبار مرام های انقلابی و مبارزه‌ی طبقاتی نمی دهد.
بین الملل چهارم از طریق خود جدا نخواهد شد.^{۴۰}

(۲) در مورد بخش سازمان در آلمان، یا به طور دقیق تر کمیته‌ی مقیم خارج که این بخش را رهبری می کرد، ما با انحطاط حقیقتاً فجیع گروهی که بر اثر سال‌ها مهاجرت تضعیف روحیه یافته بود، مواجه بودیم. اولین سند آشکارکننده‌ی تلاشی این سازمان تحت نام سه تز (۱۹۴۱) معروف است. آندیشه‌ی بنیادی این سند عبارت از آن است که فاشیزم یک دوره‌ی جدید تاریخی را تشکیل می دهد که جانشین دوره‌ی امپریالیزم گردیده است و با ظهور این دوره بشریت آنچنان به عقب بازگشته است که دیگر به جای آنکه در عهد جنگ‌های جهانی و انقلاب پرولتاریائی قدم بردارد، به دوره‌ی جنگ‌های آزادیبخش ملی و انقلابات دموکراتیک از نوع انقلاب سال ۱۸۴۸ تنزل یافته است!

(۳) در فرانسه، دو گروه تروتسکیستی I. O. P. و I. C. تحت فشار دشمن طبقاتی شروع به خروج از مسیر اصلی خود (هر یک در جهتی مخالف دیگری) نمودند. بدنبال مبارزه‌ی سیاسی درون هر یک از این دو گروه غلبه بر انحرافاتی که در داخل هر دو بروز یافته بود ممکن گردید و اتحاد تروتسکیست‌ها با ایجاد I. P. (بخش بین الملل چهارم در فرانسه) در ابتدای سال ۱۹۴۴ عملی شد.

گروه "ندای کارگری" (Voix Ouvrière) در تاریخ ۲۸ فوریه ۱۹۶۶ در جزوی ای به نام مسائل حزب جهانی انقلاب و بازسازی بین الملل جهارم به

^{۴۰}- این دو سند در کتاب در باره‌ی جنگ دوم جهانی اثر تروتسکی، انتشارات La Taupe در صفحات ۱۸۷ تا ۲۶۱ گنجانیده شده اند.

خاطر رفتار میهن پرستانه‌ی یکی از گروه‌های تروتسکیستی در زمان جنگ و تحت این عنوان که بین الملل چهارم در زمان پیوند مجدد جنبش تروتسکیستی فرانسه و ایجاد I. C. P. در سال ۱۹۴۴ از سیاست این گروه انتقادی نکرده است، بین الملل را قاطعانه محاکوم قلمداد کرد. در این جزو چنین نوشته شده است:

"وحدت گروه‌های مختلف تروتسکیستی (I. O. P. C. C. I. و گروه اکتبر) در شروع سال ۱۹۴۴ انجام گرفت. سیاست میهن پرستانی افراطی مربوط به سال ۱۹۴۰ با سرور تمام بخشوده و از صفحه‌ی خاطرات پاک گردید و حتی چنین وانمود شد که همواره کلیه‌ی خطوط سیاسی اختیار شده درست و به حق بوده است." (ص ۸)

"[...] بعد از جنگ وقتی که بین الملل چهارم به تصدیق سیاست بخش فرانسه پرداخت روشن بود که این سازمان خود نیز دچار فرصت طلبی است." (ص ۱۰)

اما از بخت بد این رفقا، اظهارات ایشان با واقعیت وفق ندارد. در فوریه‌ی سال ۱۹۴۴، یعنی زمانی که آلمان‌ها فرانسه را هنوز تحت اشغال داشتند کنفرانس اروپای بین الملل چهارم تشکیل گردید که در برنامه‌ی آن سوای دیگر چیزها دستور روز وحدت مجدد در فرانسه و سازماندهی I. C. P. قرار گرفته بود، این کنفرانس با "سرور تمام" خود چیزی را نباشد بلکه بالعکس به انتقاد نافذی از موضع اتخاذ شده‌ی مذکور دست زد و همین موضع گیری کنفرانس بود که پایه‌ی وحدت مجدد در فرانسه را ریخت. اسناد کنفرانس اروپا در یک شماره‌ی مخفی نشریه‌ی بین الملل چهارم به طبع رسیده‌اند. ما در اینجا بند ۲۹ از "برنهاده‌های درباره‌ی موقعیت جنبش

کارگری و چشم اندازهای رشد بین الملل چهارم" را نقل می کنیم که به مسئله‌ی بالا مربوط می گردد و به بهترین وجه ممکنه رویدادهای آن زمان را توضیح می دهد. باعث تأسف است که این رفقا پیش از اقدام به نوشتتن سطور فوق دست به تحقیقات لازم نزده اند:

۲۹۱- جنبش بین الملل چهارم در جریان جنگ حاضر بیش از هر زمان دیگر دشوارترین و تعیین کننده ترین آزمایش ها را از سر گذرانده است. بر پایه‌ی اصول انترنسیونالیستی می بایست از یک جانب در برابر خطر سرایت بیماری همه جاگیر ناسیونالیزم و میهن پرستی که در ابتدای امر بر توده‌ها غلبه یافته بود، و از جانب دیگر در مقابل ترور بورژوازی از خود دفاع کرد. "تحت فشار شرائط حاصل از شکست امپریالیزم فرانسه درون کشور فرانسه و در جاهای دیگر، شاهد احتطاط خاصی در سلوک انترنسیونالیستی بعضی از بخش ها و پیش از همه در بخش فرانسه بوده ایم که غالباً از طریق سیاست روزمره‌ی خود منعکس کننده تأثیرات ناسیونالیستی توده‌های خرد بورژوا، که از شکست اربابان امپریالیست خود شدیداً ناراحت گشته اند، در درون این سازمان بود.

"موقع بخش فرانسه در مورد مسئله‌ی ملی یعنی نظریه های منتشره از جانب دبیرخانه‌ی بین الملل چهارم در اروپا که در این زمان منحصرآ بدست رفقاء فرانسوی اداره می شد، مظهر یک انحراف سوسیال- پاتریوتیک است که می باید یکباره برای همیشه به صورت علنی محکوم و رد گردد زیرا این موقع با برنامه و ایدئولوژی کلی بین الملل چهارم مغایرت دارد.

"به جای تشخیص میان ناسیونالیزم بورژوازی شکست خورده که مانند همیشه بیان کننده اشتغالات امپریالیستی آن است، و "ناسیونالیزم" توده ها

که بیانی ارجاعی از مقاومت ایشان در برابر استثمار طلبی امپریالیزم اشغالگر می باشد، رهبری I. O. P. شرکت بورژوازی کشور خود را در مبارزه، متريقانه در نظر آورد و از ابتدای امر از گلیسم فاصله نگرفت و با نسبت دادن اصطلاح "انقلابی" تر بر آن خود را کاملاً ارضاء ساخت. با قرار دادن بورژوازی شکست خورده و امپریالیزم فرانسه و بورژوازی ممالک مستعمره در یک سطح، رهبری I. O. P. مفهوم کاملاً نادرستی از مسئله ملی اتخاذ نمود و توهمات خطرناکی را درباره ماهیت سازمان های ناسیونالیستی رواج داد، سازمان هائی که نه تنها قادر نبودند به صورت "متحدین" فرضی پرولتاریای انقلابی در آیند، بلکه در عمل همچون پیشتازان ضدانقلابی امپریالیزم خود نمودند.

"به همین‌گونه، با اینکه رهبری I. O. P. از دیدگاه کاملاً صحیح ضرورت مداخلهی حزب انقلابی در مبارزهی توده ها و رهائی دادن افشار وسیع طبقه‌ی کارگر از حیطه‌ی نفوذ زیتابخش ناسیونالیزم، حرکت نمود، با این حال به سازش های خطرناکی در مورد مسائل ایدئولوژیکی و تاکتیکی تن در داد و اصولاً درک نکرد که اولین شرط جلب توده ها در به کار بردن زبان صریح و انقلابی مبارزه‌ی طبقاتی انترناسیونالیستی در مقابل زبان مغشوش و خیانت آمیز سوسیال پاتریوتیزم قرار دارد.

"با این حال باید افزود که اگر اقدام به محکوم ساختن انحراف ساتریستی راستگرا برای بین الملل امری ضروری به شمار می آید، بین الملل چهارم باید همچنین با حداقل نیروی خود انحراف فرقه‌گرایانه "چپ" را آنگونه که فی المثل از طریق مشی سیاسی I. C. در فرانسه نمود یافته است محکوم نماید. این گرایش دوم در مورد مسئله ملی به بهانه‌ی حفظ اصول و مبانی

مارکسیزم-لنینیزم سرخستانه از تمایز میان ناسیونالیزم بورژوائی و جنبش مقاومت توده‌ای خودداری کرد.

"فرقه‌گرایان دقیقاً با محکوم نمودن مبارزه‌ی توده‌های کارگر و خرده بورژوا برای منافع روزمره‌ی خود و با دادن عنوان "ارتجاعی و ناسیونالیستی" به آن به وقتی که اینگونه مبارزه علیه امپریالیزم اشغالگر هدایت می‌گردد، کوشش‌های انقلابی در جهت پیکار با ایدئولوژی ناسیونالیستی را ناتوان می‌سازند و خود را قهراً از مبارزه‌ی واقعی توده‌های وسیع جدا می‌کنند.

"با این همه، انحراف سوسیال-پاتریوتیک مذکور از اوان ظهرور خود شدیداً از طریق مقاومت صحیح شالوده‌ی انقلابی بخش فرانسه و همچنین سایر بخش‌های سازمان بین الملل خنثی گردید."^{۲۱}

توضیح اشتباهاتی که به وقوع پیوست پیش از همه در فشارهای عظیم و غیرقابل قیاس با دوران‌های صلح نهفته است که بر مبارزین مشتاق به ادامه‌ی نبرد اعمال می‌گردید، نبردی که صرفاً لفظی نبود، و این در حالتی که حتی امکان بحث هم بسیار محدود بود. این اشتباهات هر قدر هم که وخیم بودند به صورت اشتباه صرف باقی ماندند و هرگز به خیانت مبدل نگشتند. این اشتباهات از جانب خود جنبش تصحیح گردیدند. جنبشی که - و این را هرگز نباید فراموش کرد - همواره از درفش بین الملل چهارم به بهای قربانی‌های چشمگیر دفاع کرده است.

۲۱ - رجوع کنید به نشریه‌ی بین الملل چهارم، شماره‌ی ۶ - ۷، آوریل - مه ۱۹۴۴، صفحات ۸ و ۹.

کنگره‌ی دوم جهانی

همین که مناسبات بین‌المللی از نو تثبیت گردید، دبیرخانه‌ی بین‌المللی در آمریکا و دبیرخانه‌ی اروپا متفقاً به تشکیل یک کنفرانس بین‌المللی دست زدند. این کنفرانس در بهار سال ۱۹۴۶ برگزار شد و دوازده بخش سازمان در آن شرکت جستند. این کنفرانس جنبه‌ی کنگره‌ای را بخود گرفت و یک کمیته‌ی اجرائی بین‌المللی و یک دبیرخانه‌ی بین‌المللی جدید انتخاب نمود. این کنگره همچنین به تعیین جهت سیاسی سازمان پرداخت و به واحدهای جدید رهبری وظیفه‌ی آماده‌سازی یک کنگره‌ی جهانی را محول ساخت. این تصمیمات از جانب بخش‌هایی که نتوانسته بودند در کنفرانس شرکت کنند، نیز پذیرفته شد. مشی جدید که براساس موقعیت جدید جهانی تعیین گردید تکالیف مربوط به تبدیل درونی بخش‌های سازمان، که تا آن زمان از گروه‌های تبلیغی (پروپاگاندیست) تشکیل شده بودند، و تبدیل آن‌ها را به احزابی وابسته به مبارزات توده‌ها و هم خواهان رهبری این مبارزات، شامل می‌گشت.

تهیه‌ی مقدمات کنگره‌ی دوم جهانی نزدیک به دو سال طول کشید. این کنگره مبارزه‌ای شدید برای حفظ مواضع بنیادی را به ویژه علیه گرایشاتی که خواستار تجدیدنظر در موضع مانسبت به ا-ج -ش -س بودند، دربرداشت. کنگره‌ی دوم جهانی نمایندگان بیست و دو سازمان از نوزده کشور مختلف را به دور هم گرد آورد. این کنگره نشان داد که به طور کلی جنبش ما از بوته‌ی آزمایش جنگ نیرومندتر از پیش سر بیرون آورده است ولی بدون آنکه توانسته باشد موفقیتی در جهت نیل به اهداف خود کسب کند. این کنگره همچنین نشان داد که جنبش ما صاحب امکانات خصوصاً مهمی در آن دسته از کشورهاست که از جنبش‌های نسبتاً جوان کارگری برخوردارند، نظیر

کشورهای خاور دور و یا آمریکای لاتین. اساسنامه‌ی جدیدی که از جانب شری منگن Sherry Mangan عرضه شد به تصویب عمومی رسید. در دستور روز کنگره‌ی دوم جهانی مضاف بر ترازنامه‌ی سازمان از زمان کنگره‌ی تأسیس آن به بعد، سه نکته‌ی سیاسی اصلی جای داشت. ابتدا گزارش موقعیت بین‌المللی در عرض سه سال اول بعد از جنگ جهانی از طرف میشل پابلو Michel Pablo ارائه گردید. کنگره بر مسأله‌ی عدم توازن میان ایالات متحده و بقیه‌ی جهان و مسأله‌ی دشوار تجدید ساختمان در اروپا از یک طرف و در اتحاد شوروی از طرف دیگر و آغاز "جنگ سرد" انگشت گذارد. این کنگره موقعیت جنبش کارگری و تشدید پیکار طبقاتی را مورد بررسی قرار داد و برای بخش‌های بین‌الملل چهارم وظیفه‌ی دنباله گیری امر تقویت آن‌ها جهت بنا ساختن احزاب توده‌ای را تعیین نمود.

سندی در باب "مبازه‌ی خلق‌های کشورهای تحت استعمار و انقلاب جهانی" از جانب پیر فرانک Pierre Frank گزارش داده شده، این سند تأکید می‌کرد که به سبب موازنی جدید قوا میان دولت‌های سرمایه داری، تقسیمات جدیدی در جهان استعمار در شرف انجام بود و در این امر ایالات متحده جانشین امپریالیست‌های تضعیف یافته‌ی دیرین که دیگر قادر به حفظ تسلط گشته‌ی خود نبودند، شده بود. اما این سند همچنین سیاست عقب‌نشینی استراتژیک امپریالیست‌ها در بخش اعظم کشورهای تحت استعمار و گذار از اشکال قدیمی حکومت مستقیم به اشکال جدید سلطه‌ی نامستقیم به یاری اقتدار مالک بومی را خاطرنشان ساخت. بدینسان کنگره از ابتدا به روشنی بر مشی جدید امپریالیست‌ها که بعداً "استعمار نو" نام گرفت (اینان علیرغم اختیار مشی مزبور به جنگ افروزی‌های استعمارگرانه‌ی خود هر جانی که

منافع استراتژیک مطلقًا حیاتیشان ایجاد می‌کرد، دست زدند)، وقوف یافته بود.

کنگره‌ی دوم بخش عظیمی - در واقع بخش اساسی - از کار خود را به بحث در اطراف سندی تحت عنوان - ج- ش- س و استالینیزم که از جانب ارنست مندل تهیه شده بود، تخصیص داد. گسترش اتحاد شوروی به دنبال پیروزی آن بر فاشیزم آلمان، اشغال چند کشور اروپای شرقی بدست ارتش شوروی، اعمال سوء و جنایات عظیمی که در جریان اشغال صورت گرفت بدون آنکه ساخت اجتماعی بورژوازی این کشورها تغییری یافته باشد، تمامی این‌ها مباحثات بی‌شماری را در همه جا در باره‌ی ماهیت طبقاتی اتحاد شوروی برانگیختند. سند حاصل از فعالیت‌های کنگره‌ی تعریف تروتسکی از اتحاد شوروی، یعنی دولت کارگری منحط، را دوباره تأیید کرد و در عین حال آخرین حد نصاب این انحطاط‌تا آن زمان را به آن افزود. این سند در عین نمایان ساختن شدت بی‌سابقه‌ی تضادهای درون اتحاد شوروی به تجزیه و تحلیل سیاست استالین پرداخت و نشان داد که بوروکراسی [شوروی] بیش از پیش نقش مهار مطلق را در برابر پیشرفت اقتصادی ایفا می‌نماید و چنین نتیجه گرفت که وظیفه‌ی انقلابیون در دوران پایان جنگ برانداختن قدرت بوروکراسی است. قسمت مهمی از این سند به مطالعه درباره‌ی کشورهای "حاشیه‌ی شوروی" یعنی کشورهای اروپای شرقی که تحت اشغال ارتش شوروی بودند، اختصاص داشت. این سند در پایان به این نتیجه رسید که ساخت و زیست بورژوازی دولت در این‌گونه کشورها دست نخورده باقی مانده است. صفحات چندی از متن بالا نیز وقف احزاب کمونیست گردیده بود که در ضمن آن لغزش بسیار محسوس این احزاب به سمت رفورمیزم در مقایسه با

ایام پیش از جنگ تأکید می شد. و سرانجام این سند اهمیت بحث در اطراف مسأله‌ی ا- ج- ش- س در سراسر جهان را مورد بررسی قرار داد و به نظریه‌های رایج در باب ماهیت ا- ج- ش- س که تحت عنوانی "سرمایه داری دولتی" یا "کلکتیویزم بوروکراتیک" ظاهر گشته بودند، پاسخ گفت.

مسأله‌ی ماهیت طبقاتی اتحاد شوروی و همچنین مسأله‌ی دفاع از ا- ج- ش- س پی در پی در درون جنبش تروتسکیستی مطرح شده و به انشعاباتی منجر گشته بود. کنگره‌ی دوم جهانی خاتمه‌ی مباحثات پردامنه‌ی درون بین الملل چهارم در این باره را نشانه زد. از آن پس مباحثات جدید براساس تعریف اتحاد شوروی به مثابه یک "دولت کارگری انحطاط یافته"، به حول دگرگونی‌های رویداده در این کشور و اهمیت و نتایج آن‌ها از نقطه‌نظر تکالیف سیاسی لازم گردش آغاز کرد. در تمام بحث‌هایی که بر سر مسأله‌ی ماهیت طبقاتی اتحاد شوروی درگرفت اختلافات عمیق متداول‌بیک تشکیلات [فرماسیون‌های] سیاسی بروز نمود. و به دنبال این اختلافات، اختلافاتی همانقدر عمیق در زمینه‌ی سیاسی ظهور کرد و از این رو بود که غالب کسانی که با مواضع تروتسکیستی درباره‌ی این مسائل سر جدال داشتند در طول دوره‌ی "جنگ سرد" تحت عنوان مبارزه برای "دموکراسی" و علیه "توتالیtarیزم" و در مقابله با اتحاد شوروی به طرز کماپیش علیی به اردوی امپریالیزم پیوستند. و قیح ترین نمونه در این زمینه به نظر ما شخص شاختمن می‌باشد که به حزب سوسیالیست آمریکا ملحق شد و به دفاع از جنگ امپریالیزم آمریکا علیه ویتنام برخاست.

با نگاهی به گذشته می‌توان به عیان دید که عملکرد اساسی کنگره‌ی دوم تأیید مجدد مواضع اصولی تروتسکیزم در برابر آن دسته گرایشات گوناگون فرار بوده است که در جریان جنگ دوم جهانی و بلافاصله پس از آن رخ نموده‌اند. این یک وظیفه‌ی مطلقاً ضروری بود اما کنگره نتوانست از آن فراتر رود. رخدادهای بعدی مشکلات و وظایفی بر بین‌الملل تحمیل ساختند که این کنگره بدان نپرداخته بود.

فصل ششم:

از ۱۹۶۸ تا ۱۹۶۸

از کنگره‌ی دوم جهانی تا انشاءاب جنبش بین‌المللی تروتسکیستی

در کنگره‌ی دوم جهانی که در ماه های آوریل و مه ۱۹۶۸ برگزار شد چند بخش سازمان به ویژه میان بخش های اروپائی، تجدید سازمان داده و تقویت شده از جنگ خارج شدند و در برخی موارد آغاز به ایفای نقش مهمی در کشورهای خود نمودند. همچنین، علیرغم رشد احزاب قدیمی خصوصاً احزاب کمونیست در این دوره، دورنمای فوری پیشرفت آینده بخش های بین‌الملل چهارم از جانب کنگره به تصویب رسید و شعار: پیش به سوی ایجاد احزاب تروتسکیستی توده ای! در این رابطه برگزیده شد.

اما موقعیت جهانی در حال تحول در جهتی کاملاً غیرمنتظره بود. بعضی علامت مشهود این تحول به هنگام برگزاری کنگره آنچنان ضعیف بودند که اجازه‌ی تخمين صحیح و حتی حس کردن رخدادهای آینده را نمی‌دادند. موج انقلابی بعد از جنگ به نظر می‌رسید که موقتاً دچار رکود شده باشد و حال آنکه فروکش مبارزات واقعاً آغاز گشته بود. "جنگ سرد" تازه دوره‌ی شروع

خود را طی می کرد. سد راه برلن غربی از طرف شوروی تنها چند هفته بعد از آغاز می شد و "کودتای پراگ"، یعنی تسخیر قدرت بدست حزب کمونیست چکسلواکی نیز فقط چند هفته پیش رخ داده بود. اولین نقوش تبدلات اجتماعی درون به اصطلاح "دول دموکراتیک خلقی" صرفاً در حال ظهور بود. هیچگونه شاخصی جهت پیش بینی قطع روابط میان یوگسلاوی و اتحاد شوروی که دو ماه پس از تشکیل کنگره بین الملل به وقوع پیوست، وجود نداشت.

بلافصله پس از کنگره بین الملل دوم و همچنین در طول سال های بعدی وقایع عظیم و تحولات مطلقاً غیرمنتظره ای رخ داد. نتایج این رخدادها غیرقابل پیش بینی بود زیرا جهان آنچنان شکلی به خود گرفت که تا آن زمان از جانب هیچیک از برجسته ترین و با فراست ترین و روشن بین ترین مارکسیست ها متصور نگشته بود و این دگرگونی ها مشکلات نظریه ای و سیاسی بسیار غامضی را دامن زدند. علاوه بر این ما خود را در برابر یک واقعه ای واحد نیافتیم که بتوان آن را به تنهائی در حد خود داوری کرد، و بلکه با وقایع متعددی روبرو شدیم که در طی چند سال تحول یافتد و الزاماً رابطه ای میانشان برقرار نبود. این وقایع سرانجام پس از چند سالی شکلی کاملاً متفاوت با آنچه که قبل از شناخته بودیم، و حتی متفاوت با آنچه که پس از جنگ جهانی اول و انقلاب اکتبر به چشم دیده بودیم، از جهان بدست دادند. چنین به نظر می رسید که برخی جنبه های وضع موجود دستاوردهای مارکسیزم را هم مورد سنوال قرار داده اند. در نتیجه برآوردها و تئوری هایی ظهور کردند که در آن ها عجز و ورشکستگی مارکسیزم اعلام شده بود. بر مارکسیست ها شایسته نبود که در پاسخ به اینگونه ادعاهای صرفاً به تکرار مفروضات اساسی

مارکسیزم پردازند و این مفروضات را همچون حقایقی مستقل از زمان و مکان جلوه دهنده؛ وظیفه‌ی ابتدائی بین‌الملل چهارم روپرتو کردن این مفروضات اصلی مارکسیزم انقلابی با موقعیت بین‌المللی جدید و اقدام به تعریف دوباره‌ی موقعیت موجود و برآورد تازه‌ی چشم اندازها و تکالیف لازمه بود. دنبال ننمودن چنین وظیفه‌ای قادر می‌بود زمینه‌ی را بر مدافعانه‌گران احزاب کمونیست و یا تجدیدنظر طلبان بی‌شمار چپ و راست باز بگذارد.

اکنون به منظور حفظ وضوح این شرح نامه به جای تعقیب وقایع به ترتیب زمانی ابتدا به مجموعه‌ی تحولات اصلی که رخ دادند می‌پردازیم تا به تصویر جامع سال‌های مورد بحث دست یابیم. بدین ترتیب با مسائل نظریه‌ای که در این زمان مطرح گشتند و مشکلاتی که می‌باشد به حل آن پرداخت آشنا خواهیم شد. تنها در این چهارچوب است که می‌توان اعمال بین‌الملل چهارم را باز گفت و به امکان داوری عینی این اعمال نائل گردید.

دگرگونی‌های بعد از جنگ

نخست به چکیده‌ی وقایع اصلی و تحولات عمده‌ای که از سال‌های ۱۹۴۷ و ۱۹۴۸ تا حدود سال ۱۹۶۰ ظهرور کردن می‌پردازیم. در سال ۱۹۴۷ دوره‌ی "جنگ سرد" آغاز گردید. کمی بعد، یعنی پس از پایان دوره‌ی انحصار اتمی آمریکا در سال ۱۹۴۹، سیر پیشرفت تسلیحات اتمی و مسابقه در این زمینه میان آمریکا و شوروی شروع شد. مسئله‌ی جنگ جهانی از این تاریخ به بعد بار دیگر به شکلی تازه، نه از نقطه نظر اجتماعی و بلکه از لحاظ جنبه‌های مخرب آنکه دارای مقیاسی کاملاً متفاوت با سلاح‌های به اصطلاح متعارفی بود مطرح گردید.

سال ۱۹۴۷ سال تشکیل دفتر اطلاعاتی احزاب کمونیست است. در همان زمان "جنگ سرد" اتحاد شوروی را ناچار کرد که به خاطر حفاظت "مناطق حاشیه ای" خود، از طریق روش های بوروکراتیک- نظامی، دست به دگرگون کردن مناسبات اجتماعی اروپای شرقی، که در زمان جنگ تحت اشغال آن قرار گرفته بود، بزند. اتحاد شوروی علیرغم اقداماتی چند در مورد آن اعضاء طبقات مالک که با آلمانی ها همکاری کرده بودند، ساخت اجتماعی - بورژوازی- این کشورها را دست نخورده باقی گذارده بود اما "جنگ سرد" کرملین را به محو پایه های سرمایه داری در این کشورها و تبدیل آن ها به دول کارگری واداشت.

در ژوئن سال ۱۹۴۸ اولین بحران بزرگ استالینیزم به صورت قطع رابطه‌ی بین شوروی و یوگسلاوی نمودار شد. حزب کمونیست یوگسلاوی از دفتر اطلاعاتی اخراج گردید و اتهاماتی که به آن نسبت داده شد خاطره‌ی اتهامات مربوط به "محاکمات مسکو" در سال های قبل از جنگ دوم را زنده کردند (فاشیست، جاسوس و از این قبیل). اما برای اولین بار استیلای کرملین بر تمامی دول کارگری و احزاب کمونیست مورد تعرض قرار گرفت و این امر از جانب حزبی انجام گرفت که در زمان جنگ مبارزه‌ی مسلحه را در کشور خود رهبری کرده و برخلاف اخطرات استالین این مبارزه را تا حد برقراری یک رژیم کارگری دنبال کرده بود. استالین برای جلوگیری از گسترش انشعاب به نحوی که در یوگسلاوی پیدا شده بود، اختناق را در درون کشورهای کارگری اروپای شرقی تشدید کرد. اما ماجراهای یوگسلاوی اولین شکست بزرگ اتحاد شوروی در لحظه‌ای است که این کشور به سبب مقاومت در زمان جنگ و پیروزی بر ارتش هیتلر در اوج افتخارات خود به سر می برد.

در اکتبر سال ۱۹۴۹ انقلاب چین ظفر یافت و این بار نیز این پیروزی علیرغم اخطارات استالین به رهبری حزب کمونیست چین جهت آشتبانی و تفاهم با چیانگ کایچک، صورت پذیرفت. رژیم کومینتانگ که در حال از هم گسیختگی بود در جزیره‌ی تایوان (فرمز) پناه گشت و از آن تاریخ به بعد تنها با کمک نظامی آمریکا دوام آورد. پیروزی انقلاب چین نتایج عظیمی به دنبال داشته است و در طول سال‌ها به تدریج تحول یافته اند و ما آن‌ها را به ترتیب زیر خلاصه می‌کنیم:

(الف) تغییر قابل ملاحظه‌ی موازنۀ کلی قوا به نفع سوسیالیزم در سطح جهانی.

(ب) دادن تحرک غول آسانی به انقلابات ضداستعماری که از آن پس از قاره‌ای استعمارزده به قاره‌ای دیگر گسترش یافت؛ آغاز جنگ کره در سال ۱۹۵۰؛ ادامه‌ی انقلاب ویتنام ابتدا به صورت مبارزه علیه امپریالیزم فرانسه و سپس در شکل مبارزه علیه امپریالیزم آمریکا؛ بسط انقلاب ضداستعماری به آمریکای لاتین و پیروزی انقلاب سوسیالیستی در سال ۱۹۵۹ در کوبا؛ گسترش انقلاب ضداستعماری در خاورمیانه، در آفریقای شمالی در دهه‌ی ۱۹۵۰ و سپس در آفریقای سیاه از سال ۱۹۶۰ به بعد.

(ج) افزایش بحران استالینیزم.

در طی سال‌های بعد از جنگ همچنین دگرگونی‌های عظیمی در کشورهای سرمایه‌داری از نظر اقتصادی پیشرفت و کشورهای سرمایه‌داری مستعمره و شبه مستعمره و هم در کشورهای کارگری به وقوع پیوست و می‌توان آن‌ها را چنین خلاصه کرد.

در بسیاری ممالک تحت استعمار امپریالیست ها، پیش از همه امپریالیزم انگلستان و به مقیاسی محدودتر سایر امپریالیست ها، دست به عقب نشینی انعطاف پذیری زدند و به این کشورها نوعی استقلال سیاسی صوری بخشیدند ولی در عین حال حیات اقتصادی آن ها را در تصرف خود نگاه داشتند. این اشکال جدید - و غیرمستقیم- حکومت "استعمار نو" نامیده شده اند. در موارد بسیاری امپریالیزم استعمارگر مقام اقتصادی حاکم خود را به امپریالیزم آمریکا داده است. انواع خاصی از رهبری بورژوازی بومی (از قبیل پرونیزم، ناصریزم، سوکارنیزم و غیره) پدیدار شده اند. اینان هر چند گاه دست به بازی خطرناکی با جنبش توده ای زده اند. در مورد کوبا، پیروزی انقلاب تحت رهبری ای حاصل آمد که اگر چه به جنبش کارگری و مخصوصاً جنبش کمونیستی رسمی آن کشور تعلق نداشت، ولی راه حلی سوسیالیستی برای انقلاب ارائه داد. سرانجام در درون جنبش های کشورهای استعمار زده رهبری هائی وجود دارند که یا خود را مجری نقش قبان میان شرق و غرب می گردانند و یا برای مدتی تحت کشش دول کارگری قرار می گیرند بدون آنکه از نقطه نظر اجتماعی ممالک خود را به دولت های کارگری مبدل سازند.

نهضت های انقلابی در کشورهای تحت استعمار به طرز خستگی ناپذیری رشد می یافتد. اما به علت عدم پشتیبانی کافی از جانب جنبش کارگری کشورهای متropol و فدان مشی سیاسی صحیح از جانب دول کارگری، برای آن ها مشکل بود تا جهت سیاسی لازم برای حل مشکلات حاصل از عقب ماندگی اقتصادی و اجتماعی، با کمترین هزینه‌ی ممکن را، بیابند (به استثنای کشور کوبا در آمریکای لاتین).

انزوای دولت شوروی که از سال ۱۹۱۷ تا آن زمان ادامه یافته بود در غرب (با پیدایش "دموکراسی های خلقی" اروپای شرقی) و در شرق (چین و جمهوری های دموکراتیک ویتنام و کره) از میان رفت. سپس کوبای سوسیالیست در قاره‌ی آمریکا تولد یافت. بر اتحاد شوروی دول کارگری دیگری افزوده شدند که به استثنای چکسلواکی و آلمان شرقی، از دیدگاه اقتصادی از نخستین دولت کارگری عقب مانده تر بودند. پس از دوران خشن بازسازی بعد از جنگ که در طی آن استالینیزم با دلبرستگی تمام به مفهوم "سوسیالیزم در یک کشور" بیشترانه به غارت کشورهای همسایه‌ی خود پرداخت، اتحاد شوروی چنان پیشرفت خارق العاده‌ای به خود شناخت که وی را به مقام دومین قدرت اقتصادی جهان رساند. در دول کارگری جدید اروپای شرقی نیز اشکال تازه‌ی مالکیت عموماً پیشرفت های بزرگ اقتصادی را به دنبال داشتند که با این همه به بهبود شایان توجه سطح زندگی توده‌ای نینجامیدند. این دولت‌ها در طول اولین دوره‌ی پیدایش خود با رژیم‌های داخلی مشابه با رژیم استالین در اتحاد شوروی مواجه گشتند. اما توسعه‌ی روابط جدید تولید با این حال گسترش استالینیزم را دامن نزد زیرا که این دو پدیده ناسازگاری خود را با یکدیگر بروز دادند. بدینسان بحران استالینیزم تحت نفوذ چند عامل زیر شروع به ظهور نمود: پیشرفت های اقتصادی اتحاد شوروی که بیش از پیش به وسیله‌ی رژیم پلیسی آن مهار می‌گشت، احتیاجات خاص دول کارگری دیگر که با سیاست کرم‌لین مخالف بودند، و برخاست موج انقلاب در جهان. احزاب کمونیست دیگر به طرز غیرارادی به دنبال موضع مسکو موضع نمی‌گرفتند و چین می‌رفت تا در این بحران استالینیزم نقش بسیار خاصی را ایفا کند.

در اروپای غربی، احزاب کمونیست که عموماً در پایان جنگ توسعه یافته بودند نتوانستند به جز در فرانسه، ایتالیا و چند کشور دیگر در میان طبقه‌ی کارگر پایگاهی حاصل کنند. احزاب سوسیال دموکرات یا بار دیگر به احزاب اکثریت طبقه‌ی کارگر مبدل شدند و یا این مقام قبلی خود را همچنان حفظ کردند.

ما در بالا به آغاز بحران استالینیزم همراه با مسئله‌ی یوگسلاوی در سال ۱۹۴۸ اشاره نمودیم. این بحران از آن تاریخ عملاً از پیش روی خود باز نایستاده است (آغاز دوران "استالین زدائی" [در شوروی] از لحظه‌ی مرگ استالین در سال ۱۹۵۳، وقایع برلن شرقی در ژوئن ۱۹۵۳، بیستمین کنگره‌ی حزب کمونیست شوروی و وقایع لهستان و مجارستان در سال ۱۹۵۶، کشمکش چین و شوروی، ماجراجویی چکسلواکی و غیره...).

فقدان انقلابات پیروز در کشورهای از نظر اقتصادی پیشرفت‌های برای مدتی چند بر جریان "استالین زدائی" دولت خالی از اثر نبوده و میان دیگر چیزها خصلت دیرپائی و کنترل دامنه‌دار بوروکراسی کرملین بر این جریان را تعیین نموده است. بخش اعظم "اردوی سوسیالیستی" تحت استیلای مسکو باقی ماند. چین به واسطه‌ی قطع رابطه‌ی خود با شوروی تکان سختی بر قدرت کرملین در جهان کمونیستی وارد آورد بدون آنکه به طرزی قاطع به رشد مارکسیزم انقلابی باری نماید.

در کشورهای سرمایه داری پدیده‌های شدیداً غافلگیرکننده‌ای بروز یافتند. تا آن زمان میان اقتصاددانان وابسته به محافل سرمایه داری و هم اقتصاددانان جنبش کارگری، چه مارکسیست و چه غیره، عموماً این عقیده رایج بود که به دنبال یک دوره‌ی تجدید حیات و تجدید بنا در سال‌های بعد از جنگ، خطر

یک بحران و خیم اقتصادی ظهر خواهد کرد. مارکسیست هایی که به ویژه از نظریات لنین درباره ایامپریالیزم پیروی می کردند معتقد بودند که از دست دادن مستعمرات به سقوط کشورهای متزوپل یاری خواهد نمود. اما جهان سرمایه داری به جای درهم فروریختن به مدت پانزده سال با ترقی خارق العاده و کامیابی اقتصادی بیسابقه ای روبرو شد و انقطاع هر چند گاهی این سیر رشد به جای آنکه با بحران همراه باشد تنها با "پس روی recession" های کم و بیش طولانی متفاوت اما همواره محدود مصادف گردید و از آنجا پدیده ای به وجود آمد که "جامعه‌ی مصرف کنندگان" *societe de consommation* و یا "سرمایه داری نو" neo-capitalism نام گرفت و در ظاهر چنین به نظر می آمد که این جامعه دیگر با تعریف مارکس از سرمایه داری وفق نمی دهد. در جریان این کامیابی بی نظیر سرمایه داری، جنبش کارگری اروپا که واجد دیرینه ترین رسوم سازمانی و قدیمی ترین سنن مارکسیستی بود دچار رکود و حتی عقب نشینی سیاسی چشمگیری گردید: احزاب سوسيال دموکرات حتی رسماً به رد سوسياليزم پرداختند تا خود را "احزاب خلقی" بنامند و احزاب کمونیست در جریان "سوسيال دموکرات کردن" خویش قرار گرفتند، گرایشات چپ سوسيال دموکراسی به حال از هم پاشیدگی افتادند و پیشوanon انقلابی همچون تیماج در خود چروکیده می شدند. جنبش سوسياليستی که در اروپا تولد یافته بود و بیش از یک قرن عمر داشت، این جنبشی که با چشم انداز انقلاب سوسياليستی در اروپا قبل از تحول اقتصادی و سیاسی و اجتماعی مناطق دیگر جهان بنیاد گشته بود، دیگر با تصویر دیرینه‌ی خود تطابقی نداشت.

در جریان جنگ جهانی اول و نخستین سال های انقلاب اکتبر لئین و تروتسکی پیروزی انقلاب سوسیالیستی در کشورهای استعمار زده را پا به پای پیروزی های انقلابی در اروپا ممکن تلقی کرده بودند. اما از سال ۱۹۴۸ به بعد انقلاب در خط پیرامونی کشورهای سرمایه داری درستیغ اوج خود قرار داشت و حال آنکه جنبش کارگری متروپل ها در پانین ترین درجات تاریخ خود به سر می برد، و یا به نظر می آمد که چنین باشد. و سرانجام در کشورهایی که سرمایه داری سرنگون شده بود به نظر می رسید که طبقه کارگر به نحو منفعی به حاکمیت بوروکراسی تن در داده است.

در نظر بگیرید سرمایه داری ای را که، به رغم از دست دادن مستعمرات، از همیشه شکوفان تر است، با طبقه کارگری که تقریباً تمام هم و غم ش سطح زندگانی اش می باشد و عاری از هرگونه آمال و هدف های سیاسی گشته، بسط روابط تولیدی جدید را در دول کارگری همراه با حفظ حکومت بوروکراسی بدون بسیج کارگران و خیزش انقلابی را در کشورهای مستعمره که اساساً بر طبقه دهقان متکی هستند. این ها به خوبی شکوفان شدن تنوری هائی را که هر یک به نحوی از انحصار رسالت تاریخی پرولتاریا را بر اساس قاعده مارکس، چه در کشورهای سرمایه داری کلاسیک، و چه در کشورهای مستعمره و شبیه مستعمره و چه در درون دول کارگری نفی می کنند (ماهیت طبقاتی دول کارگری نیز منشاء ظهور نظریه های فراوان بوده است) را توضیح می دهند. دریافت مجموعه ای این فرآیند در میان فشارهای عظیمی که بر تمامی دنیا و هم به طرز اجتناب ناپذیری بر پیکر جنبش تروتسکیستی اعمال می گردید، با تأخیری رو برو شد که نیز در جای خود اجتناب ناپذیر بود.

بهران های جنبش تروتسکیستی

انکار وجود دگرگونی ها و استمداد طلبیدن از متون بزرگ ترین آثار کلاسیک مارکسیزم انقلابی درباره‌ی رسالت انقلابی طبقه‌ی کارگر و غیره، به عوض توضیح مسأله، کار بس ناممکنی بود. برای جوابگونی پیروزمندانه در برابر تلنبار نظریه‌های مذکور و هم اقدام به عمل می‌باشد به یاری مارکسیزم انقلابی به آزمایش وضع موجود پرداخت و به این منظور به دنبال کلیدی که می‌توانست توضیح موقعیت جدید را امکانپذیر سازد، گشت. و همچنین می‌باشد دید چه تعديلات و اصلاحات و اغاثی بر مارکسیزم انقلابی ضروری است. انجام این مهم تنها از راه شرکت همزمان در مبارزات طبقاتی و مواجهه دادن داوری ها با موقعیت جدید در آتش این مبارزات امکانپذیر بود. و این راهی بود که بین الملل چهارم علیرغم دشواری های روزافزون که ناشی از شرکت این سازمان در یک صحنه مبارزه‌ای که تاکنون هیچکس از گرایش‌های انقلابی نظیرش را به خود ندیده بودند، برای خود برگزید. علاوه بر تصویر بسیار غامض جهان که ما در بالا رسم نموده ایم. بین الملل چهارم دو جنبش قدیمی و سازمانیافته‌ی کارگری را همچون موانعی در مقابل خود داشت و این دو سازمان تمام نیروی خود را صرف مبارزه علیه جریان های انقلابی می‌نمودند. عامل "دولت کارگری" که از سال ۱۹۴۷ بُعد جدیدی بر زمینه‌ی سیاست کارگری افزوده و در طول سال های متتمادی در قالب استالینیزم بر جنبش کارگری اثر گذارده بود - با بوجود آمدن چند دولت کارگری جدید در مناطق عقب مانده‌ی جهان - می‌رفت که اثرات بیش از پیش غامضی [بر جنبش کارگری] بگذارد.

برای درک مسائل و وظایف تحمیل شده بر بین الملل چهارم و دریافت مواضع این سازمان در طول سال های بعد از جنگ یعنی سال هائی که این تغییرات و تبدلات را دربر می گیرند، و برای داوری فعالیت های آن به عینی ترین وجه ممکن، باید استنبط درستی از وسعت دگرگونی های رخداده در جهان در اولین سال های پس از جنگ جهانی دوم داشت. باید واقعیات مذکور را بخوبی دریافت تا توضیحی مارکسیستی از مشکلات درونی بین الملل چهارم و خاصه بحران ها و انشعابات آن عرضه کرد.

تاریخ مفصل بین الملل چهارم نمی تواند از بررسی یکایک این بحران ها و انشعابات و تحقیق درباره مراحل مختلفه ای آن ها و مواضع اصلی و فرعی مورد دفاع از جانب این یا آن گروه، و نقش افراد و غیره خالی باشد. این چنین پرداخت تاریخی تنها وقتی می تواند ارزشمند باشد که از مشاهده مارکسیستی مجموعه ای عوامل حاصل گردد و برآورد صحیحی از علل عمومی آن ها و از جهت تجزیه های عمدہ که گذشته از موضع گیری های خصوصی در مقابل یکدیگر قرار گرفته اند، بدست دهد. این را می توانیم داشتن یک فلسفه ای بحران بنامیم و ما در اینجا آن را به عنوان پیش درآمدی ضروری مورد مطالعه قرار خواهیم داد. عده ای از مخالفین ما که از انجام این مهم عاجزند، تصویر باورنکردنی و خارق العاده ای از تاریخ بین الملل تحويل می دهند و آن را از بدگونی های کمابیش بیرون آکنده می سازند.

ما بررسی خود را با یادآوری نکته ای که عاری از اهمیت نیست آغاز می کنیم. شایعات بسیاری درباره بحران های جنبش تروتسکیستی رواج داشته و هنوز هم دارد. باز یک بحران دیگر، باز یک انشعاب دیگر، این کلام آناتی بود که غالباً از مبارزه بر ضد بین الملل چهارم از طریق این نوع حرف ها

بیش از بحث درباره‌ی آراء این سازمان رضایت داشتند. ما هیچگونه نیازی به انکار خصلت غالباً دردناک پحران‌های درون جنبش خود نداریم. با این حال این صفت مشخصه که به مدت طولانی مختص جنبش تروتسکیستی فرض می‌گردید و مایه‌ی تفکرات استهزاً آمیز صدرنشینان سازمان‌های بزرگ بود، امروزه به طور وسیعی گربیانگیر انواع سازمان‌های کوچک و بزرگ وابسته به جنبش کارگری گشته است. در واقع آنچه که در درون جنبش کارگری حقیقتاً حالت غیرعادی داشت هماناً یکپارچگی سازمانی،^{monolithisme} این به اصطلاح "وحدت"ی بود که از طریق خفغان هرگونه اندیشه‌ی سیاسی مستقل در درون سازمان‌هایی که خود را متعلق به مارکسیزم، یعنی نقادانه‌ترین اندیشه‌ی موجود در جهان، معرفی می‌نمودند، حاکم گشته بود. هر کس با رجوع به تاریخ نهضت کارگری به عیان می‌بیند که این تاریخ غالباً آنکه از مبارزات جریان‌های فکری و گرایشات گوناگون بر پایه‌ی اختلافات نظریه‌ای و سیاسی است و این امر طبیعی است زیرا که رشد عمل و اندیشه‌ی انقلابی خارج از برخورد مداوم نظریه‌ها و مواضع و جهت گزینی‌ها با واقعیت، قابل تصور نیست. و به دلیل اولی‌تر، در برابر جهانی که از دگرگونی‌های مستمر لبریز بود و هر روز عوامل "جدید"تری در عرصه‌ی آن ظهور می‌یافت و می‌باید، خیلی منطقی‌تر به نظر می‌آید که جز این هم نمی‌توانست باشد. اما با اینکه اختلافات درونی یک سازمان امری عادی است نباید از آن چنین نتیجه گرفت که بحث در باره‌ی اینگونه اختلافات می‌باید لزوماً و غالباً به انشعاب بینجامد. باید بر عکس به جستجوی علل عینی یا ذهنی که در وقوع چنین وضعی نقش بازی کرده‌اند، پرداخت. در تاریخ جنبش

تروتسکیستی وجود اینگونه علل عینی و ذهنی، بحران های مربوط به آن را توضیح پذیر ساخته است.

از دیدگاه عینی علت انشعابات در بسیاری از موارد آن است که اختلافات نظری بر سر تجزیه و تحلیل یا جهت گزینی ها برای ساختن حزب انقلابی به نسبت ضعف نفراتی سازمان و ریشه‌ی ضعیف آن در میان توده ها خیلی بر شدتshan افزوده می‌شود. در غالب موارد اینگونه اختلافات دقیقاً به مقابله بر اساس نوع تاکتیک انتخابی جهت فائق آمدن بر مسئله‌ی مشخصی انجامیده اند. دنیای امروز بیش از همیشه دستخوش نیروهای غول آسانی است که نه تنها جمع کوچک پیشوaran بلکه همچنین نیروهای بورژوازی، خرد بورژوازی، سازمان های کارگری توده ای و غیره را از هم می‌گسلد. می‌توان به آسانی تصویر برانگیزندۀ ای از این نوع گستاخی ها را بدست داد. شالوده‌ی تنوریک جنبش بین المللی تروتسکیستی یکی از عوامل نیقیمت مقاومت در برابر فشار منقسم سازنده‌ی نیروهای مخالف محسوب می‌گردد. اما وجود چنین شالوده‌ی تنوریکی هرقدر هم که قوی باشد عاری از محدودیت های خود به ویژه در مقابل نیروهای مادی که قادرند در برخی از موقع در چند کشور، و یا دسته‌هائی از ممالک وسعت قابل ملاحظه یابند، نخواهد بود. همانطور که بعداً نیز خواهیم دید، در هر بحران و انشعاب می‌توان به آسانی عاملی را که در شرایط معین از نظر گروهی از مبارزین اهمیتی خارج از تناسب یافته و به خروج ایشان از بین الملل منجر گردیده است، بر ملا ساخت.

از دیدگاه ذهنی، در بسیاری موارد از آنجا که به علت کوچکی سازمان عده‌ای چنین پنداشته اند که سازمان یک نوع عامل فرعی است که نباید برایش اهمیت زیاده از حد قابل شد، موقعیت ما و خامت بیش تری پیدا کرده

است. دوپاره شدن سازمان خصوصاً از نظر آنانی که فکر می کردند طریق رشد سریع آن را یافته اند، نتیجه ای جز تقلیل محدود نفرات نداشت. به نسبتی که فشار ناموزونی میان خصلت انقلابی موقعیت موجود از نقطه نظر عینی، و تکالیف مهمی که این موقعیت بر ما تحصیل می کند از یکسو، و نیروها و وسائل بسیار ناکافی ما از سوی دیگر، همچنان بر دوش سازمان ما سنگینی کرده و می کند، اینگونه احساسات فوق الذکر نیز تقویت یافته اند. این احساسات دقیقاً در نقطه‌ای مقابل احساسات موجود در درون سازمان‌های بزرگ توده‌ای قرار دارند زیرا که مبارزین اینگونه سازمان‌ها که در برابر توده‌های وسیع مسئولیت داشته و از نقش وجودی سازمان آگاهند، در برانگیختن هرگونه جدایی حتی در موقع بروز اختلافات جدی در درون سازمان‌های خود تردید دارند.

ما نمی گوئیم که انشعابات و بحران‌ها تنها از طریق عوامل شمرده در بالا قابل توضیح اند. به عنوان نمونه باید گفت که عوامل شخصی نیز در اینگونه موارد دخیل بوده اند. اما برای درک روشنی از تاریخ می باید به کلی ترین عوامل تقدم داد که بدون آن‌ها نقش عوامل دیگر نمی‌تواند اهمیت شایان توجهی کسب کند. در عرض قریب پانزده سال قابل توجه ترین تغییرات تاریخی به وقوع پیوسته اند، تغییراتی که شالوده‌ی گذار سرمایه‌داری به سوسیالیزم را ریخته اند در عین آنکه اکثریت عمدت ترین نیروهای انقلابی هنوز در قید سازمان‌های تحت کنترل رهبران رiformیست و استالینیست باقی مانده اند و تحولات اجتماعی حاصله اساساً شامل عقب مانده‌ترین و نه پیشرفته‌ترین ممالک دنیا از دیدگاه اقتصادی، می‌گردند. این وضع به پیدایش جمع‌کثیری از نظریه‌هایی که به انکار مارکسیزم پرداخته اند، کمک کرده است. این وضع

همچنین در درون جنبش تروتسکیستی به گرایشات و جریان های فکری چندی بال و پر داده است که تا اندازه ای برداشت ناهنجاری از واقعیت را دara بوده اند و به امکان تکیه ای اساسی به این یا آن عامل وابسته به موقعیت حاضر باور داشته و به ارزش نیروی سیاسی سازمان بین الملل چهارم، در همان وضعیتی که بود، اعتقادی نداشتند. مانند تمام موارد مشابه، همه ای آنانی که از ما بریدند از فرآیندی که خود را در آن درگیر می ساختند و از عاقبت راهی که در پیش داشتند، نامطلع بودند.

بد نیست بدانیم که جز در موارد کاملاً استثنائی، کسانی که با بین الملل چهارم قطع رابطه نمودند و به هنگام وحدت مجدد سازمان در سال ۱۹۶۳ به آن نپیوستند، علیرغم ادعاهای خود و نیروهایی که در ابتدای امر در اختیار داشتند، اگر از صحنه ای سیاسی به کل ناپدید نگشته اند، تعداد و اعضاء خود را سریعاً در حال نقصان یافته اند. اینجا نیز نباید این امور را ناشی از تصادف بدانیم بلکه باید در جستجوی علل برآئیم. و مقصود از عل، علل شخصی نیست چرا که در این باره اراده و توان های شخصی نایاب نیووده اند. می باید علل این وضع را در حقایق زیر جستجو نمود:

- الف) این گروه ها یا اشخاص خود را در راه سیاسی خطأ انداخته اند؛
- ب) جدائی ایشان از جنبش بین المللی که دقیقاً به خاطر خصلت بین المللی خود در برابر نیروهای غول آسای جهانی بیش از همه قابلیت مقاومت دارد و بیش از همه به تصحیح اشتباهات خود در صورت ارتکاب، قادر است. بین الملل بُت نیست و توان اعجاز هم ندارد. اما با وجود قلت نفرات، به خاطر تشکیلات خود - که در آن واحد مرکزیت یافته و دموکراتیک است - نیرویی است که بیش از همه قادر به احتراز از هرگونه انحرافاتی ملی و مقاومت در

برابر فشارهایی است که در سراسر جهان از جانب انواع قدرت‌ها (قدرت‌های دولتی، سازمان‌های توده‌ای با انواع رهبری‌های وابسته به آن‌ها و غیره) اعمال می‌گردند.

کنگره‌ی سوم جهانی (۱۹۵۱)

همانطور که قبلاً ذکر نمودیم، متعاقب کنگره‌ی دوم جهانی بین‌الملل چهارم میان کرملین و رهبران یوگسلاوی قطع رابطه ایجاد شد. کوشش‌های مسکو در جهت برکنار ساختن این رهبران و یافتن مخالفان صاحب نفوذی در برابر تیتو و حتی اعمال جبر علیه رهبران مزبور بیهوده از آب درآمد. خروشچف در گزارش معروف خود در بیستمین کنگره‌ی حزب کمونیست شوروی در سال ۱۹۵۶ حالت فکری استالین را به هنگام تصمیم نامبرده به اعلام نفى بلد تیتو چنین شرح می‌دهد:

"من اولین روزهایی را که در طی آن تصادم میان اتحاد شوروی و یوگسلاوی را به طرز مصنوعی بی‌جهت بزرگ جلوه داده بودند به خاطر دارم. یک روز که از کیف Kiev به مسکو رفته بودم به دیدار استالین دعوت شدم. استالین رونوشت نامه‌ای را که همان اوآخر به تیتو ارسال داشته بود به من نشان داد و از من پرسید: "آیا این را خوانده اید؟" و بدون آنکه منتظر جواب من باشد چنین اضافه کرد: "با تکان انگشت کوچک من دیگر تیتوهایی خواهد ماند. او سقوط خواهد کرد."

از زمانی که استالین تمام جریان‌های سیاسی درون احزاب کمونیست را از سر خود باز کرده بود این اولین باری بود که وی در اوج قدرت خود با

شکست مواجه می گردید و یک حزب کمونیست و یک دولت کارگری را در حال اقامه علیه خود می دید.

بلافصله بعد از علنی شدن قطع رابطه‌ی مزبور، رهبری بین الملل چهارم دریافت که بحران بین المللی استالینیزم از آن پس به طرز دامنه دار آغاز گشته است و میان کرملین و یک انقلاب زنده آشکارا ناسازگاری وجود دارد، و می باید یوگسلاوی را جهت مقاومت در برابر حملات استالین یاری کرد و برخورد میان یوگسلاوی و شوروی دیر یا زود انعکاسات عمیقی درون احزاب کمونیست و دول کارگری خواهد یافت و از این موقعیت می باید برای بنای رهبری های جدید انقلابی سود جست.

سازمان های تروتسکیستی با سرعت تمام بسیج شدند تا انقلاب یوگسلاوی را در پاسخگوئی آن به طوفان تهمت ها که از جانب مسکو و احزاب کمونیست بر سر آن فرو می ریخت، یاری نمایند. در این رابطه در بسیاری کشورها مبارزات تبلیغاتی به راه انداخته شد. اعلامیه ها، جزوای و میتینگ ها برای مبارزه با استالینیزم به کار گرفته شدند. سازمان های جوانان به منظور اعزام ایشان چهارم در برخی کشورها در تشکیل دسته های جوانان به منظور اعزام ایشان به یوگسلاوی، و گروه های تحقیق و حمایت و کار در خدمت انقلاب یوگسلاوی، نقش عمده را داشتند. این دسته ها از یک موفقیت نسبی برخوردار شدند و هزاران جوان در آن ها شرکت جستند. ماجراهای یوگسلاوی برای استالینیزم چریخه ای بود که هیچگاه بهبود نیافتد است.

در طی دوره ای کوتاه مدت بخش های بین الملل چهارم توانستند از بحران یوگسلاوی بهره بردارند و قوای خود را تقویت بخشنند. اما این فرآیند در سال ۱۹۵۰ متوقف گردید. در این سال به هنگام وقوع جنگ کره، رهبران

یوگسلاوی که تا آن تاریخ به پیشرفت هایی در چند زمینه‌ی سیاست داخلی (سیاست خود مدیری و غیره) و در انتقاد بخشی از گذشته‌ی استالینی کشور خود نائل شده بود، موضع مفتخانه‌ای در سطح بین‌المللی اختیار کردند و در مجمع عمومی سازمان ملل متحد به نفع مداخله‌ی نظامی ملل عضو علیه کره‌ی شمالی رأی دادند. این عمل به دلسردی بسیاری از مدافعین یوگسلاوی انجامید. بدینسان امید گردhem آوری جمع وسیع تری از پیشوون انقلابی در پرتو اختلافات شوروی و یوگسلاوی نقش برآب گردید و همه‌ی انتظارات بر پایه‌ی اینکه بحران استالینیزم از جای دیگری نشو و نما خواهد کرد، استوار شد.

در حالی که بحران میان یوگسلاوی و کرملین به اینجا کشیده بود پیروزی انقلاب چین به صورت یک عامل مهم بین‌المللی درآمد که افکار را به ارزیابی جدیدی از موقعیت واداشت. اکنون می‌شد به درستی گفت که به دلائل مشابه این پیروزی به نحو اجتناب ناپذیری بحران به مراتب عمیق‌تر از بحران یوگسلاوی را برای استالینیزم موجب خواهد گردید. اما ما نمی‌توانستیم تصور بروز این بحران را برای آینده‌ی فوق العاده نزدیک داشته باشیم. چین بتازگی از قید رژیم چیانگ کایچک آزاد شده، بلافصله خود را از سمت مرز کره در خطر تهاجم امپریالیزم آمریکا، که تایوان را به دژ محکمی در برابر جمهوری جدید چین مبدل می‌ساخت، می‌دید. چین جدید نمی‌توانست برای مدتی بر کمک‌های شوروی دست رد بزند. "جنگ سرد"، جنگ گره، سیاست بین‌المللی یوگسلاوی، همکاری شوروی و چین، همه‌ی این‌ها از این پس بر عدم کفایت چشم اندازهای کنگره‌ی دوم جهانی گواه بودند. لزوم ارزیابی مجدد موقعیت بین‌المللی آشکار بود. به علاوه بخش‌های بین‌الملل از پیشرفت‌های

بعد از جنگ نامطلع بودند و بر حجم مشکلات هر آن افزوده می گردید. این امر نیز ضرورت بررسی مجدد جهت کار ما را نشان می داد.

پنوم کمیته‌ی اجرائی بین المللی که در نوامبر سال ۱۹۵۰ برگزار گردید تصمیم به دستور فراخوانی کنگره‌ی سوم جهانی گرفت و یک سلسله تزهائی در باب چشم اندازهای بین المللی سازمان بین الملل چهارم اتخاذ کرد تا در کنگره‌ی سوم، در اوت ۱۹۵۱، به بحث گذارده شوند. این تزها به استثناء اکثریت بخش فرانسه مخالفتی جدی بر نینگیختند.

در کنگره‌ی سوم ۷۴ عضو از ۲۵ کشور مختلف شرکت داشتند.

سند اصلی که با سی و نه رأی موافق، سه رأی مخالف و یک رأی ممتنع تصویب شد، سندی بود تحت عنوان تزهائی در باره‌ی چشم اندازهای بین المللی و مشی بین الملل چهارم.

این تزها به بررسی موقعیت بین المللی پرداخته و نشانگر آن بودند که توازن عمومی نیروها با پیروزی انقلاب چین به زیان سرمایه‌داری جهانی و به سود آرمان سوسیالیزم تحول یافته است. این تزها مصراً بر علامت مقدمات یک جنگ جهانی جدید که در آن زمان به اشکال فراوانی فرونشی می یافتد (ایجاد و حدود بندی توافق‌ها میان کشورها، "جنگ سرد" و مسابقه‌ی تسليحاتی و غیره) تکیه می کرد. این تزها امکان سازش موقعی میان ایالات متحده و اتحاد شوروی را نفی نمی کردند، و چنین سازشی را پیش از هر چیز به علت سیاست‌های محافظه کارانه‌ی کرملین ممکن می دانستند، ولی [با وجود این] چشم انداز چنین جنگی را در آینده ای نزدیک ترسیم کرده بودند. به علاوه در این سند چنین آمده بود که این جنگ دارای خصلت "انقلاب جنگ" و پیروزی امپریالیست‌ها در آن نامسلم خواهد بود. به این چشم انداز

در مورد جنگ این نقطه نظر زیرین نیز مرتبط می‌گردید: که اقتصاد تسليحاتی عواقب فاجعه‌آمیزی در اوضاع اقتصادی [جهان] به بار خواهد آورد (تورم اقتصادی، تنزل سطح زندگی زحمتکشان، و غیره).

از جانب دیگر، این تزها بر آغاز ظهور پیشرفت‌های اقتصادی در اتحاد شوروی و در دول موسوم به "دموکراسی خلقی" پس از اتمام دوره‌ی بازسازی بعد از جنگ تأکید می‌کردند. اما علیرغم این پیشرفت‌های اقتصادی جائی برای گسترش استالالینیزم نمی‌دیدند و برای آن، یعنی برای بوروکراسی شوروی، هیچگونه آینده‌ی تاریخی قائل نبودند. این تزها با شروع از وقایع یوگسلاوی و چین چنین نتیجه‌ی می‌گرفتند که احزاب کمونیست حتی اگر سیاستشان رفورمیستی است، دقیقاً مانند احزاب رفورمیستی کلاسیک نیستند و در همه‌ی شرائط صرفاً آلات دست کرملین نمی‌باشند و بلکه در برخی شرائط پیدایش جنبش توده‌ای و استثنائی قادرند حتی از حد سیاست کرملین فراتر روند و خود طرح سیاستی را بریزند که اهداف صرفاً رفورمیستی آنان را پشت سر بگذارد. این تزها مصرانه روابط ملموس پر ضد و نقیض میان توده‌ها، احزاب کمونیست و بوروکراسی شوروی را خاطرنشان ساخته و لزوم بهره‌برداری از این تضادها از جانب تروتسکیست‌ها را اعلام می‌نمودند و موفقیت در انجام این مهم را در پیوستن به جنبش واقعی توده‌ها، و بیش از همه در آنجا که احزاب کمونیست مقام سازمان‌های توده داشتند، می‌دانستند.

علاوه بر این تزها و یک مصوبه‌ی سیاسی که نحوه‌ی کاربرد این تزها را در موقعیت زمانی موجود شامل بود، کنگره‌ی سوم به سه مصوبه‌ی مهم دیگر رأی داد. یکی از آن‌ها در باره‌ی مسئله‌ی "دموکراسی‌های خلقی" بود. این مصوبه با تکیه بر متنی که در یک نشست کمیته‌ی اجرائی بین‌المللی در سال

۱۹۴۹ به تصویب رسیده بود، دول اروپای شرقی را همچون "دول کارگری ناقص الخلقی بوروکراتیک" توصیف می کرد. برخلاف اتحاد شوروی که به انقلاب پرولتاریائی به صورت دولت کارگری تولد یافته و بعداً در راه انحطاط بوروکراتیک افتاده است، اینگونه دول اروپای شرقی اساساً زائیده‌ی مداخله‌ی نظامی و بوروکراتیک کرملین بوده و در بهترین حد خود با بسیج محدود و بوروکراتیک توده‌ها همراه گشته اند و بنابراین هرگز یک انقلاب واقعی به خود نمیدهند و از ابتدا با اعوجاجات بوروکراتیک تولد یافته‌اند.

در مورد خاص مربوط به یوگسلاوی که یک انقلاب واقعی را از سرگذرانده بود، مصوبه‌ی ویژه‌ای تصویب شد که در آن مراحل مختلفه‌ی این انقلاب از دوره‌ی جنگ پارتیزان‌ها به بعد مورد بررسی قرار گرفته بود. این مصوبه تضاد میان تحول روزافزون بسیاری از مناسبات این کشور را از یکسو، و سیاست بین المللی راست روانه‌ی آن از سوی دیگر خاطر نشان می کرد و خطراتی را که این سیاست در عرصه‌ی داخلی کشور و منجمله به نفع نیروهای ارتجاعی سرمایه داری دربر داشت گوشزد می نمود. اما این مصوبه همچنین نشان می داد که چنین بازگشتی به سرمایه داری هرگز نمی تواند به طور صلح آمیز صورت پذیرد. این مصوبه سال ۱۹۵۱ نمودار آن است که پاسخ بین الملل چهارم به اتهامات چین و کوبا در دوره‌ی اخیر در مورد "رجعت سرمایه داری" در یوگسلاوی و چکسلواکی و غیره، یک پاسخ وابسته به مقتضیات زمان نبوده است.

آخرین مصوبه که در باره‌ی مسئله‌ی آمریکای لاتین بود؛ وجه مشخصه‌ی آن در برداشتن اولین تحلیل مارکسیستی از ماهیت حکومت‌های نوع پرونیستی و حکومت‌های وابسته به "بورژوازی ملی" بود که خصوصاً از

طریق کم کردن نفوذ امپریالیزم خارجی و الیگارشی داخلی (ملکین زمین و بورژوازی کمپرادور) در سایه‌ی جنگ جهانی دوم رشد یافته و بخش‌های مهمی از توده‌های زحمتکش را، به درجاتی مختلف، نظر به نوع کشور، در مقابل بخش‌های ناچیزی تحت رهبری خود در این مبارزه‌ی ضدامپریالیستی با خود متحد ساخته بودند.

یک نقطه‌ی عطف تاکتیکی در بنگذاری احزاب انقلابی

کمیته‌ی اجرائی بین المللی در یک پلنوم بعدی (در تاریخ فوریه‌ی ۱۹۵۲) به عنوان متممی بر تحلیل و چشم اندازهای عرضه شده از جانب کنگره‌ی سوم جهانی، به مصوبه‌ای در مورد تاکتیک بنگذاری احزاب مارکسیستی انقلابی رأی داد که در آن مفهوم "آنتریزم" (دخول گرانی) در درون برخی احزاب سوسیالیست یا کمونیست توده‌ای برای اولین بار بسط و تعمیم یافت. الهام بخش این تاکتیک جدید "آنتریستی" نمونه‌ها یا تاکتیک‌هایی بود که در گذشته لنین و تروتسکی قویاً توصیه کرده بودند، بدون آنکه مشی دنبال شده از جانب مارکس در سال ۱۸۴۸ به هنگام درگیری انقلاب آلمان و چندی بعد به وقت تشکیل بین الملل اول نیز بر آن بی‌تأثیر بوده باشد.

لنین در کتاب بیماری کودکانه‌ی کمونیزم به تمام کسانی که به سوال: "آیا باید به حزب کارگر [انگلستان] ملحق شد؟" چنین جواب می‌دهند که: "حزب کمونیست باید در برابر رفورمیزم اصول خود را پاک و استقلال خود را دست خورده باقی نگاه دارد"، هشدار می‌دهد، بدون آنکه در این مورد به دلیل فقدان مفروضات کافی موضع قاطع اتخاذ کند. لنین می‌گفت که در این زمینه

می باید دانست ویژگی های وابسته به هر کشور را "چگونه مطالعه کرد، چگونه کشف کرد، و چگونه حدس زد" تا که در این کشورها اصول کلی و بنیادی کمونیزم را به کار بست.

چنانکه در فصل پیشین توضیح دادیم، تروتسکی در سال ۱۹۳۴ چنین آموخته بود که ساختن یک حزب انقلابی قادر به فعالیت کاملاً مستقل و قادر به بسیج طبقه کارگر در آکسیون ها توسط سازمانی که تعداد نفراتش آن را در چهارچوب گروهی عمدتاً تبلیغاتی محدود ساخته است، ممکن است دخول موقعی این سازمان در یک سازمان رفورمیستی یا سانتریستی را به منظور جمع آوری نیرو از میان جریان هائی که به سمت چپ تحول پیدا می کند، از طریق کار مقتضی با آنان و از راه یاری رساندن به تکامل تجربه ایشان، ایجاب کند. "آنتریزم" پیش از جنگ به شبیخونی درون حزب سوسیالیست شبیه بود.

متعاقب جنگ جهانی، بین الملل به دخول تروتسکیست های انگلیسی به درون حزب کارگر حکم داد و این "آنتریزم" با "آنتریزم" پیش از جنگ در داخل S. F. I. O. [مخفف نام پیشین حزب سوسیالیست فرانسه، Francaise de l' Internationale Ouvriere فرانسوی بین الملل کارگری] می باشد. مترجم] و یا در حزب کارگر بلژیک و یا در حزب سوسیالیست ایالات متحده مطابقی نداشت. تاکتیکی که برای انگلستان برگزیده شد بر ساختار جنبش کارگری این کشور و پیش از همه بر رابطه ای درونی میان حزب سیاسی و سندیکاها متکی بود. این رابطه آنچنان است که طبقه کارگر انگلستان حزب کارگر را از آن خود و حزب محافظه کار

را از آن کارفرمایان خود می داند و نسبت به حزب کارگر حتی اگر با رهبران این حزب و سیاست آنان موافق نباشد، وفادار است.

تاکتیک جدید "آنتریستی" در آن واحد بر چشم اندازهای درازمدت و هم بر چشم اندازهای مبتنی بر جزر و مد های موقعی تکیه داشت.

به هنگام برگزاری کنگره‌ی سوم جهانی در داخل حزب کارگر انگلستان به دنبال حکومت چند ساله‌ی این حزب اپوزیسیون چپ بوان Bevan تشکیل شده بود. در این زمان موقعیت بین المللی و داخلی در انگلستان محیط مساعدی را برای تشكیل و رشد یک جریان سانتریستی توده‌ای در حال تحول به چپ فراهم آورده بود. ملاحظات مربوط به جزر و مد های موقعی و تکالیف مربوط به آن‌ها از تزهای عمومی کنگره‌ی سوم جهانی نتیجه می‌شد. ما چنین فکر می‌کردیم که دورنمای یک جنگ جهانی جدید و مشکلات اقتصادی روزافرون سرمایه‌داری در مقیاس بین المللی به افزایش جریان‌هائی از نوع بوانیستی در درون احزاب سوسیال دموکرات کمک خواهد کرد و همچنین به پیدایش جریان‌های چپ توده‌ای در درون احزاب کمونیست دامن خواهد زد. بنابراین لازم بود به اینگونه جریان‌ها یاری داد تا با تجربه‌ی خود از طریق مرحلی که در آن زمان غیرقابل پیش بینی بود به تشكیل احزاب مارکسیستی انقلابی نائل آیند.

ملاحظات درازمدت ما براساس این مشاهدات از جنبش کارگری اروپا مبتنی بود، که احزاب کارگری رفورمیستی قدیمی پایه‌ی خود را همچنان حفظ نموده‌اند و همچنین امر توسعه‌ی احزاب کمونیست از جنگ جهانی اول به بعد جز در موارد استثنایی با مشکل مواجه بوده است. از این مشاهدات چنین استنتاج می‌شد که رابطه‌ی طبقه‌ی کارگر با احزاب خویش در درجه‌ی اول بر

مبنای برنامه یا مشی سیاسی این احزاب معین نگردیده و بلکه محصول تبلور دیرینه‌ی اینان در میان زحمتکشان بود و این احزاب برای زحمتکشان وسیله‌ی کمابیش معتبری را تشکیل می‌دادند که حداقل از نظر امور روزمره ایشان در جامعه‌ی سرمایه داری سودمند بودند و همچنین زحمتکشان حاضر به ترک این احزاب به منظور پیوستن به سازمان‌های جدید را که از خود محکی در عمل نشان نداده بودند، نبودند. عدم تحرک سازمانی طبقه‌ی کارگر کشورهای اروپائی به درجه‌ای خفیف‌تر در دوران انقلابی نیز نمایان بود و در این دوران رشد سیاسی طبقه‌ی کارگر سریع‌تر از رشد سازمانی آن صورت می‌پذیرفت. هیچ بحران بزرگ اجتماعی در یک کشور اروپائی نمی‌توانست بحران بزرگی را در درون احزاب کارگری توده‌ای آن کشور و خصوصاً درون حزب کارگری حاکم به دنبال نداشته باشد. بدینسان فعالیت درازمدت در داخل احزاب توده‌ای - علی‌الخصوص در حزب توده‌ای عمدی هر کشور - در دستور روز ما قرار گرفت.^{۲۲}

تئوری لئینی حزب انقلابی مبین صفات مشخصه‌ی اصلی است که چنین حزبی می‌باید داشته باشد اما این نظریه نمی‌تواند روش‌های بنگذاری آن را بیان دارد زیرا این امر متکی بر شرایط تاریخی عام و هم شرایط ویژه‌ی هر کشور است. یک حزب انقلابی نمی‌تواند گسترش یابد مگر از راه مبارزات طبقاتی و این تنها راهی است که به پیدایش پیشروان سیاسی قادر به رهمنوی طبقه‌ی کارگر در جهت سرنگونی رژیم سرمایه داری می‌انجامد. در مورد

^{۲۲}- در جریان مباحثه درباره‌ی دخول در حزب کارگر انگلستان مفروضات مربوط به ساختمان جنبش کارگری این کشور مورد تأکید قرار گرفت. در مباحثه‌ی کنگره‌ی سوم تأکید بر واقعیات مبتنی بر جزء و مدهای موقتی گذارده شد و مفروضات ساختاری جنبش بار دیگر در حدود سال‌های ۱۹۵۴ و ۱۹۵۵ مورد توجه واقع گشتند.

گروه‌های کوچکی که براساس برنامه‌ای متشکل شده‌اند (چنانکه عموماً درباره‌ی بخش‌های جنبش تروتسکیستی صادق است)، نمی‌توان تصور کرد که این‌ها تنها از راه افزایش عضویت فردی قادر باشند خود را به احزاب پیشرو و حقیقتاً مرتبط با توده‌ها مبدل سازند. هیچ حزبی از این طریق تشكیل نیافته است. همه‌ی احزاب نه فقط از طریق افزایش اعضاء بلکه همچنین از راه ترکیب با گروه‌های دیگر، تحولات جریان‌های توده‌ای و هم انشعابات که در رابطه با وقایع مهم سیاسی پیش می‌آید، تشكیل پیدا کرده‌اند. بدین ترتیب، غالب احزاب کمونیست به دنبال تحولات حاصل در درون احزاب سوسیالیست قدیمی و به علت سیاست‌های این احزاب در جریان جنگ ۱۹۱۸ - ۱۹۱۴ و با پیروزی انقلاب اکتبر پدیدار گشته‌اند. بین الملل چهارم هرگز امر تبدیل خویش به یک بین‌الملل توده‌ای را از راه رشد تدریجی و خطی بخش‌های خود جستجو نکرده و نمی‌کند. از جانب دیگر، این بخش‌ها در سال‌های اخیر تاکتیک‌هایی در تطابق با شرائط خاص که زانیده‌ی ناموزونی عظیم درجه‌ی تحول و رشد سیاسی در میان جوانان و اکثریت طبقه‌ی کارگر برخی کشورهای اروپائی بوده است، به کار بسته‌اند. تاکتیک "آنتریستی" دقیقاً به خاطر ترکیبی از شرائطی که مارکسیست‌های انقلابی هرگز در گذشته بر خود نشناخته بودند ساخته و پرداخته شده؛ مارکسیست‌ها عده‌ی بسیار قلیلی را تشکیل می‌دادند و در مقابل احزابی که اکثریت عظیم طبقه‌ی کارگر را دربر گرفته و تقریباً حق وجودی را از ایشان سلب نموده بودند، وسائل تبلیغاتی بسیار ضعیفی در اختیار داشتند. با پیدایش اوضاع جدید جریان‌های بالقوه انقلابی در کجا می‌توانستند به وجود آیند؟ ما معتقد بودیم که می‌باید علیه این عقیده‌ی چپگرایانه که کارگران غیرمتشكل در مجموع خود از نقطه نظر

سیاسی از کارگران متشکل پیشرفت‌هه ترند، مبارزه کرد. و از اینجا ما به این نتیجه نائل آمدیم که باید به هر قیمت که شده، بدون آنکه به ذره‌ای از مفاد برنامه‌ی خود دست رد بزنیم، درون سازمان‌های توده‌ای شرکت کنیم. بدون شک این تاکتیک "آنتریستی" آنگونه که به مورد اجرا درآمد پر از مخاطرات فراوان بود اما مشی مارکسیزم انقلابی براساس یک دستورالعمل مسجل و مضبوط که یک باره برای همیشه، و خالی از هرگونه خطر، فراهم آمده باشد، بدست نمی‌آید. تمام کسانی که در آن دوران درباره‌ی تسليم و ودادگی ما دم برآوردنند در این باره دستکم دچار اشتباه کامل بودند و امروزه که اوضاع سیاسی نسبت به گذشته تماماً تغییر یافته است، تعدادی از این کسان در مواردی چند در مقام دنباله روى از احزاب قدیمی قرار گرفته اند و تنها بخش‌های بین الملل چهارم از این قاعده مستثنی باقی مانده‌اند.

بین الملل چهارم در کاربرد "آنتریزم" میان تاکتیک لازمه برای احزاب سوسیالیست که وجود نوعی دموکراسی داخلی نسبی در درون آن‌ها اجازه‌ی تشکیل گرایشات را می‌دهد، و تاکتیک مربوط به احزاب کمونیست که کوچک‌ترین ابراز نقطه نظرهای مخالف را تحمل نمی‌نمایند (در آن زمان وضع این چنین بود)، تفاوت قابل بود. در میان دسته‌ی اول "آنتریزم" از نقطه نظر ما می‌باشد صورت تام به خود گیرد و حال آنکه در حالت دوم، همانطور که لnin نیز به منظور باقی ماندن درون سازمان‌های سندیکائی و توده‌ای ارجاعی و رفورمیست توصیه کرده بود، می‌باشد "دروغ گفت و حیله به کار برد"، این تکنیک نگهداری بخش مستقلی را جهت اعلام علنی مواضع تام بین الملل چهارم در نظر داشت.

نقد بر کنگره‌ی سوم جهانی

تزها و مصوبات کنگره‌ی سوم جهانی کوشش اولیه‌ای در پاسخ به مسائل مطروحه توسط دگرگونی‌های اوضاع بعد از جنگ بود که ما در یکی از فصول پیش به آن‌ها اشاره کرده‌ایم، دگرگونی‌هایی که هرگز متوقف نشد. بنا بر این بی‌فایده نیست اگر آنچه را که در این تزها با واقعیت وفق داده و هم آنچه را که خطا از آب در آمده است بررسی نمائیم. برای آنکه به قضاوتی مناسب حال دست یابیم نباید از نظر دور داشت که هر تحلیلی ناگزیر گرفتار برخی خطاهای نوافض خواهد بود چرا که سیر واقعیت همواره ظهور گرایشات جدیدی را باعث گشته است که به هنگام اقامه به تحلیل آن هنوز به قدر کافی رشد نیافته و یا از مبارزه‌ی نیروهای اجتماعی نشأت گرفته‌اند. آنچه که دانستن اش حائز اهمیت است، آن است که آیا خط عملی منتج از چنین تحلیلی در مجموع در رابطه با موقعیت مورد بحث معتبر بوده است؟ آیا این تحلیل به سازمان اجازه می‌داده که در میان وقایع سیاسی به درستی عمل کند و همراه با تغییر اوضاع سیاسی با آن برخورد کرده و تدریجاً عوامل جدید و گرایشات نوظهور را وارد محاسبات خود کند، و تصحیحات لازم مواضع را، در صورت اشتباهات تحلیل، انجام دهد.

ما در چهارچوب محدود این کتاب تنها به روشن ساختن آنچه که در خطوط اصلی خود درست بوده و هم آنچه که اساساً خطای خود را به اثبات رسانده است اکتفا می‌کنیم.

کنگره‌ی سوم تغییر توازن جهانی قوا به زیان سرمایه‌داری جهانی را به درستی تشخیص داده بود. این کنگره همچنین به درستی نشان داده بود که این امر در آن زمان هنوز مانع حفظ برتری اقتصادی (و این برتری تا لحظه‌ی

حاضر نیز ادامه دارد) و نظامی سرمایه داری که احتمالاً دیگر در مقیاسی جهانی به شکل صرفاً نظامی وجود ندارد (و البته این امر به این معنی نیست که تعادلی در هر یک از زمینه های ویژه ارتش زمینی، نیروی دریائی، نیروی هوایی، تسلیحات معموله، تسلیحات اتمی و غیره موجود است) نیست. همچنین صحت دریافت این کنگره از گروه بندی هانی که به دور دو قطب اتحاد شوروی و ایالات متحده ایجاد گردید به اثبات رسیده است. این موقعیت تنها پانزده سال بعد، یعنی وقتی که نیروهای فرار در هر دو اتحاد شدت و وسعت روزافزونی یافتد، شروع به تغییر کرد. با این وصف، حتی با در نظر گرفتن واقعیات جدید نمی توان گفت که از این پس پیمان ها و اتحاد جدید و صور تجمع نوین قابل تبیین و پیش بینی بوده و یا مشخص می باشند و تقسیم بندی پیشین در صورت و خامت قابل ملاحظه ای روابط بین المللی دیگر مجدداً نمودار نخواهد شد.

آنچه که در باب نقش دوگانه‌ی بوروکراسی شوروی و احزاب کمونیست و در باره‌ی روابط متضاد ما بین توده‌ها، احزاب کمونیست و کرملین در تزهای کنگره آمده بود، اساساً صحیح بود. بدون این ملاحظات جهت گیری در میان وقایع مهم بعد از جنگ غیرممکن می بود. همچنین توضیح آنچه که در یوگسلاوی و چین وقوع یافته بود، مطلقاً معتبر بود. رخداد احتمالی این امر از طرف دیگر به وسیله‌ی تروتسکی در برنامه‌ی انتقالی چنین پیش بینی شده بود:

ما از تمام احزاب و سازمان هانی که بر کارگران و دهقانان تکیه دارند و به نام ایشان سخن می گویند می خواهیم که با بورژوازی قطع رابطه کنند و در راه مبارزه برای قدرت کارگران و دهقانان قدم بگذارند. ما در این راه به آنان

قول پشتیبانی کامل در مقابل سرمایه داری مرتع ج را می دهیم. در عین حال، ما آغالشگری خستگی ناپذیری را حول مطالبات انتقالی که به عقیده می باشد برنامه "حکومت کارگران و دهقانان" را تشکیل دهد، سازمان خواهیم داد.

"آیا ایجاد چنین حکومتی بدست سازمان های سنتی طبقه ای کارگر امکانپذیر است؟ همانطور که تاکنون بازگو کرده ایم، تجربیات پیشین نشان می دهد که تحقق این امر حداقل بعید است. معهدها انکار قاطعانه ای این نظریه ممکن الوقوع که تحت تأثیر نوعی ترکیب کاملاً استثنائی شرائط (جنگ، شکست، ورشکستگی مالی، تهاجم انقلابی توده ها و غیره) احزاب خرد بورژوا و منجمله استالینیست ها قادرند فراتر از آنچه که خود مایلند، در راه قطع رابطه با بورژوازی قدم بردارند. غیرممکن است. به هر حال یک چیز مسلم است: و آن این است که حتی اگر این امکان بسیار اندک در جانی صورت تحقق پذیرد و یک "حکومت کارگران و دهقانان" به معنای فوق در عمل استقرار یابد، چنین حکومتی جز واقعه کوتاهی در راه دیکتاتوری پرولتاپیا نخواهد بود."

این سطور از تروتسکی به خوبی نشان می دهد که وی در عین مبارزه می توان فرسای خود برای ایجاد احزاب مارکسیستی انقلابی و مدافعانه می بین الملل چهارم، امکان موارد استثنائی را که در ضمن آن انقلاب می تواند تحت شرائط عینی فوق العاده حتی با یک رهبری غیرمارکسیست انقلابی پیروز گردد، از نظر دور نمی داشت. دوران بعد از جنگ دوم موارد چندی از این قبیل را که تروتسکی پعید ولی ممکن می پنداشت، به خود دیده است. انکار این نوع موارد موجب سردگمی کامل در عرصه جهانی است. اما باید شروط تحقق چنین مواردی را به منظور بیان خصلت استثنائی آن ها جستجو نمود تا که

روشن گردد که این نمونه ها قابل تعمیم نیستند و از وجود آن ها نمی توان نفوذ زوم بنای احزاب انقلابی را استنتاج نمود. میان گرایشات فرقه گرانی که در سال های بعد از جنگ درون جنبش تروتسکیستی پیدا شدند گروه هایی یافت می گردند که از ترس آنکه مبادا از طریق منطق صوری خود و براساس نمونه های فوق به این نتیجه برسند که ایجاد احزاب انقلابی دیگر امری زائد می باشد، دست به انکار وجود دول کارگری حادث در شرائط استثنایی و تحت رهبری کسانی که مارکسیست انقلابی نبوده اند، زده اند. انکار واقعیات لاجرم به اختیار مواضع گمراهانه منجر می گردد.

از طرف دیگر، تزهای کنگره سوم درباره چشم اندازهای جنگ و چشم اندازهای اقتصادی نادرست از آب درآمدند. چشم انداز یک جنگ جهانی جدید در آن زمان به علت ادامه آزمایشات اتمی از جانب ایالات متحده و اتحاد شوروی که می خواستند بدین وسیله سلاح های هر چه مخرب تر خود را تکامل بخشنند، مطرح شده بود. تمام دول و سازمان های سیاسی جهان برای چندین سال مشی خود را بر اساس چنین چشم اندازی برگزیدند. فاستر دالس F. Dulles وزیر امور خارجه ایالات متحده از تعقیب سیاست بین المللی ای که جهان را "تا ورطه هلاک" پیش می برد، به خود می بالید. اما باز تکرار می کنیم که هیچکس در آنوقت گمان نمی کرد که دنیای سرمایه داری در شرف ورود به یک دوره ای شکوفانی اقتصادی باشد، شکوفان شدنی که نظیر آن از حیث وسعت و دوام هیچگاه پدید نیامده بود، و تنها به وسیله ای پسروی های recession ضعیف و محدود منقطع می گشت. ما نویسنده ای را نمی شناسیم که حتی نظری اجمالی از موقعیت مشرف الوقوع ارانه داده باشد. نتیجه ای عده ای این گردش غیرمنتظره ای موقعیت اقتصادی آن بود که چشم اندازهای

مربوط به بحران سرمایه داری و جنگ جهانی به زمانی بسیار دورتر از آنچه که در تزهای کنگره پیش بینی شده بود انتقال یافت زیرا که سرمایه داری تا زمانی که در زمینه‌ی اقتصادی در وضعی فلاکت بار قرار نگیرد انگیزه‌ای اقتصادی در برآفروختن آتش جنگ ندارد.^{۲۳}

همچنین چشم اندازهای گنجانده در سند مربوط به بحران استالیینیزم که دوره‌ی اوج آن در تزهای کنگره همزمان با وقوع جنگ جهانی، و نه قبل از آن، پیش بینی شده بود، نادرستی خود را به اثبات رساندند چرا که این بحران بسیار زودتر از زمان مفروض خود بروز نمود. مخالفان تزهای کنگره‌ی سوم به سهم خود عموماً هیچگونه چشم انداز واقعی از بحران استالیینیزم حتی برای زمان‌های دور در دست نداشتند. به عبارت دیگر، خطای عمدی تزها در مورد آهنگ نسبی بحران‌های سرمایه داری و استالیینیزم بود. این کنگره وقوع بحران سرمایه داری را مقدم بر بحران استالیینیزم فرض کرده بود و حال آنکه این امر به ترتیب عکس آن وقوع پذیرفت.

دوران انشعاب بین الملل

به هنگام برگزاری کنگره‌ی سوم در درون بین الملل هیچگونه اختلافات نظری در مورد مسائل اصولی نظیر اختلاف بر سر ماهیت طبقاتی اتحاد شوروی- که در گذشته این جنبش را برای سال‌ها از هم گسیخته بود- رخ نمود. در ظاهر بین الملل از وحدت خود برخوردار بود و مخالفان تزهای کنگره در درون بخش فرانسه (آنایی که بعداً سازمان کمونیستی

^{۲۳}- بحث کنگره‌ی سوم عملاً به مسأله‌ی نزدیکی جنگ نمی‌پرداخت و بلکه بر سر مفهوم "جنگ- انقلاب" دور می‌زد.

انترناسیونالیستی I. C. O. Communiste را تشکیل دادند) در حملات خود، تأکید را بیش از آنکه بر متن تحلیل نامه، که جز برخی بخش ها مورد انتقاد عمومی آنان نبود، بگذارند، متوجه نتیجه گیری های تاکتیکی آن ساختند و این نتیجه گیری ها را دلیل تسلیم و ودادگی در برابر استالینیزم شمردند.

انشعب سال های ۱۹۵۳ و ۱۹۵۴

خطای مربوط به چشم اندازها که در بالا از آن سخن رفت نمی باشد به خودی خود انشعب برانگیزد زیرا که هیچکس در مقابل آن دورنمائی دیگر عرضه نکرده بود. با این حال دو سال پس از برگزاری کنگره، انشعابی در مقیاس بین المللی به دنبال انشعب در بخش فرانسه، در سال قبل از آن رخ داد. چگونه می توان این انشعب را توجیه کرد؟ قبل اشاره کردیم که چگونه در این زمان با تحولات غیرمنتظره ای که پایانشان نامعلوم بود، مواجه بودیم. بدینسان پس از وقوع انشعب دریافت این حقیقت که اکثریت قریب به اتفاق شرکت کنندگان در کنگره سوم در واقع صاحب مواضع و گرایشات مختلفی بودند که، نه به سبب فقدان دموکراسی در درون سازمان، بلکه به دلیل عدم وضوح موقعیت جهانی در آن زمان فرصت ابراز وجود نیافته بود، چندان مایه ای شگفتی نیست. جدائی هایی که بعداً نه فقط به صورت انشعب در بین الملل و بلکه درون هر یک از گروه های انشعابی به صورت دسته بندی ها بروز یافت، شاهد این مدعای است. در این زمینه دو عامل دیگر اگر چه نقشی تعیین کننده نداشتند، دستکم بسیار مهم بودند. نخست آنکه تراهای مصوبه ای

کنگره از جانب بخش‌ها و منجمله رهبران آن‌ها به آسانی هضم و جذب نگشتد و تنها در سال‌های پس از انشعاب بود که این حقیقت با وضوح کامل بر رهبری بین‌الملل آشکار شد. رهبری مزبور به هیچ وجه از این کیفیت آگاه نبود و دید روشنی از وضع مجموع سازمان نداشت و تنها با شگفتی عظیم، و خیلی دیر، یعنی در سال ۱۹۵۳، به هنگامی که مقدمات کنگره‌ی بعدی در حال تهیه بود، بر این امر وقوف حاصل کرد.

در عرض چند ماه پس از تشکیل کنگره‌ی سوم جهانی، روابط میان بین‌الملل و اکثریت بخش فرانسه^{۲۴} که از اجرای تصمیمات کنگره خودداری می‌کرد به تیرگی گرایید به نحوی که در اواسط سال ۱۹۵۲ در داخل Parti Communiste Internationaliste-P. C. I. (حزب کمونیست انترناسیونالیستی) انشعابی به وقوع پیوست. این انشعاب به همان شکل باقی نماند؛ به زودی دو سازمانی که خود را وابسته به بین‌الملل چهارم اعلام می‌نمودند در یک در درون خود دچار از هم گسیختگی شدند. اقداماتی از جانب بین‌الملل علیه بی‌نظمی گروه‌ها به عمل آمد که مورد تصویب کسانی که سال بعد همراه با اخراج شدگان از بین‌الملل کمیته‌ی بین‌المللی را تشکیل دادند، قرار گرفت.

چندی بعد در داخل بخش انگلستان که به علت کار منظم در درون حزب کارگر پیشرفت محسوسی نموده بود اختلافات نظری با خشونت مفرط بروز نمود که منجر به انشعاب گردید بدون آنکه حتی مواضع طرفین دعوی به وضوح تعیین شده باشد.

^{۲۴} - تقسیم گروه‌ها در درون P. C. I. به نسبت ۵۵ به ۴۵ درصد بود و این تناسب جدال داخلی این سازمان را شدیدتر ساخت.

عاملی که نقش تعیین کننده را در انشعاب بازی کرد بحران داخلی حزب کارگران سوسیالیست (S. W. P.) سازمان تروتسکیستی آمریکا بود. در این دوره مشکلات نیروهای پیشرو در این کشور بیش از پیش فزونی می‌یافتد. مک کارتیزم به طرز قابل ملاحظه‌ای در حال رشد بود. در حالی که اکثریت سازمان به مواضع بنیادی تروتسکیستی پای بند بودند، یک اقلیت نیرومند در داخل این حزب به دنبال راهی نو می‌گشت. این اقلیت با خودداری از علنى ساختن مواضع اصلی خود حداقل در متون انتشار یافته و شناخته شده از جانب بین‌الملل- بر تزهای کنگره‌ی سوم جهانی و استناد بعدی بین‌الملل و به ویژه به یک سند مربوط به مسأله‌ی استالینیزم که به منظور آماده نمودن کنگره‌ی جهانی آینده تهیه شده بود دست یازید و آن‌ها را برای مبارزه با اکثریت سازمان آمریکا به کار برد. وقتی این مبارزه‌ی داخلی به انشعاب انجامید، اکثریت S. W. P. مسئولیت امر را به گردن رهبری بین‌الملل، که با آن در این زمان بر سر مسأله‌ی "استالین زدائی" اختلاف نظری داشت، انداخت. علاوه بر این، اختلافات سیاسی موجود به بدگمانی‌های در مورد سازمان و حتی در مورد اشخاص آلوده شد. و بالاخره عملاً هرگونه تماس شخصی و تبادل نظر میان افراد در طی این دوره قطع گردید و این چنین بود که ناگهان و بدون هیچگونه مباحثه‌ی سیاسی مقدماتی در مقیاس وسیع و در درون جنبش بین‌المللی، انشعابی در سطح بین‌المللی رخ داد. یکی از اقیت‌ها "کمیته‌ی بین‌المللی بین‌الملل چهارم" را تشکیل داد. اقلیت S. W. P. تقریباً بلاfaciale پس از قطع رابطه‌ی خود با این حزب مقاصد انحلال طلبانه‌ی خود را در مورد تروتسکیزم بروز داد و به مبارزه‌ی علنى علیه بین‌الملل چهارم برخاست.

ما قبلاً به مک کارتیزم اشاره نمودیم. این پدیده بر. P. W. S فشار فراوان وارد آورد و رهبری این سازمان را که در این زمان مجبور به مبارزه با جریان انحلال طلب بود، به مقاومت در برابر نظراتی که به نظر نوآوری های خطرناکی می آمد، وادار ساخت. این امر در سال ۱۹۵۳ وقوع یافت، یعنی سالی که استالیین مرد. بلافصله پس از مرگ استالیین از جانب اتحادشوروی اولین اقدامات مربوط به "استالیین زدائی" در آن کشور آغاز گردید. کنگرهی جهانی آینده که احضارنامه مربوط به آن در ماه مه ۱۹۵۳ اعلام شد، سندی تحت عنوان صعود و نزول استالینیزم تهیه دیده بود که به نحوی غیرمنتظره بر انبار باروت جرقه نهاد. از آنجا که این سند در کنگرهی چهارم به تصویب رسید و در کنگرهی پنجم تکمیل گردید. ما تحلیل آن را به بعد موكول می کنیم. با این حال باید در اینجا همین قدر گفت که این سند در رفقانی که بعداً "كمیته‌ی بین‌المللی" را بنا کردند، وحشت زایدالوصفی برانگیخت: آنان این سند را نشانه‌ی وادادگی در برابر استالینیزم، انحلال بین‌الملل چهارم و "پابلوئیزم" قلمداد کردند.

این انشعاب به وضوح وخیم‌ترین انشعاب بین‌الملل چهارم بود. با آنکه نمی‌توان تمام گروه‌ها و افرادی را که این سازمان را ترک کرده اند به طور قطعی از دست رفته تلقی کرد، انشعابات دیگر به علت ماهیت خود عملاً بیشتر حالت قطع رابطه با جنبش تروتسکیستی را داشتند حال آنکه انشعاب مورد بحث در واقع بیش از همه چیز نوعی تقسیم جنبش به دو بخش بود که یکی راه بین‌الملل را ادامه می‌داد و دیگری که درون کمیته‌ای متشكل بود به مثابه یک فراکسیون فعالیت می‌کرد. این انشعاب زیست و حرکت تحولی هر دو بخش را عمیقاً تحت الشعاع قرار داد. در واقع این انشعاب همراه با دیگر

عواقب خود در هر دو بخش، چه در بخشی که حافظ سازمان بود و چه در بخش دیگر، از یکسو عدم توازن به وجود آورد و از سوی دیگر به تقویت نیروهای فرار داخل جنبش کمک کرد و این امر در دوره ای رخ داد که همچنان که چند بار گفته ایم، جنبش تحت فشار نیروهای قدرتمندی بود که به طرزی ناموزون بر بخش های مختلف آن سنگینی می کردند. یقیناً یکی از نتایج این انشعاب تقویت خصلت ناهمگون برخی جریان های داخل آن و همچنین تقلیل قدرت سازمان و دستگاه مرکزی آن بود. در طول سال های انشعاب اعضاء و گروه های واپسیه به جنبش بین المللی تروتسکیستی تحولاتی را از سر گذراندند که به هیچ وجه برایشان مقدار نبود. اگر این انشعاب (که به نظر ما اجتناب ناپذیر نبود) رخ نداده بود بین الملل می توانست شاید سریع تر و یقیناً به بهای کمتری به آن بینش جامع از دنیا بعد از جنگ که دیری بعد در دوره‌ی تجدید وحدت خود کسب کرد، دست یابد.

کنگره‌های چهارم و پنجم جهانی (۱۹۵۴ و ۱۹۵۷)

امر تهیه‌ی مقدمات و برگزاری کنگره‌ی چهارم جهانی تحت تأثیر انشعاب فوق الذکر، که در آن بین رخ داده بود، واقع شد. در این کنگره که در ژوئیه‌ی سال ۱۹۵۴ تشکیل گردید نمایندگان بیست و یک کشور شرکت نمودند. بخشی از وقت این کنگره مصروف گروه کوچکی گردید که مبارزه‌ی شدیدی را علیه طرفداران کمیته‌ی بین المللی به راه انداخته بود ولی بلافصله پس از انشعاب تمامی حملات بسیار شدید خود را متوجه بین الملل چهارم ساخت. این گروه، که حتی نخواست تا پایان کنگره در آن باقی بماند، به زودی نیز خود از هم پاشید، مبارزه برای ایجاد احزاب جدید انقلابی را امری زائد تشخیص می داد.

مهم ترین تکلیف کنگره‌ی چهارم عمق بخشنیدن به موضع تصویب شده در کنگره‌ی قبلی بود. در این کنگره دو سند اساسی اتخاذ شد. یکی از آن‌ها، که به وسیله‌ی پابلو Pablo عرضه گردید، مسئله‌ی پیوند تروتسکیست‌ها به جنبش واقعی توده‌ها را مورد بررسی قرار می‌داد و شرائط انقلابی وقت و وظیفه‌ی اساسی در رابطه با ساختن احزاب انقلابی و مارکسیستی توده‌ای را یادآوری می‌نمود. در این مورد سند مذکور بر ضرورت درآمیختن با توده‌ها در عمل و نه در برنامه پاشاری می‌کرد. این سند تحولاتی را که درون سازمان‌های توده‌ای در حال وقوع بود روشن می‌کرد و لزوم اینکه سازمان‌های تروتسکیستی، در اینگونه سازمان‌ها زمینه‌ی فعالیتی برای خود برگزینند را خاطرنشان می‌ساخت و البته مقصود از چنین فعالیتی اصلاح کردن این سازمان‌ها نبود. این سند اضافه بر ملاحظات اساسی دارای ملاحظات تاکتیکی خاص در مورد کشورهای مختلف بود.

سند دیگر که از جانب ارنست مندل ارائه شد صعود و نزول استالینیزم نام داشت. این سند در کنگره‌ی بعدی نیز به کار گرفته شده و تکمیل گشت. ما در صفحات بعدی به این سند خواهیم پرداخت.

نقش کنگره‌ی چهارم بیش از هر چیز، جلوگیری از بروز عواقب انشاعاب و از نو سازماندهی نیروها در مقابل گرایشات گریزنده از مرکز سازمان، که بواسطه‌ی انشاعاب به حرکت در آمده بودند، و تحکیم پایه‌های سازمان به دنبال ضربات وارد بود.

کنگره همچنین قطعنامه‌ای دیگری را که استقرار مجدد وحدت جنبش تروتسکیستی را ممکن و مطلوب اعلام نموده و کمیته‌ی اجرائی منتخبه در این کنگره را مأمور برقراری تماس با سازمان‌های غائب (سازمان‌های

وابسته به کمیته‌ی بین المللی) می‌ساخت تا آنان را از موضع کنگره درباره‌ی مسئله‌ی وحدت مطلع گرداند، تصویب کرد.

اندکی پس از برگزاری کنگره‌ی چهارم موقعیت درونی بین الملل رو به بهبودی گذاشت. در این مورد تغییر موقعیت جهانی نقش بسیار مؤثری داشت. از سال ۱۹۵۵ به بعد نقطه‌ی عطف غیرمنتظره‌ای در وضع اقتصادی کشورهای پیشرفت‌های سرمایه‌داری را احساس کردیم. دوران شکوفانی اقتصادی شروع به برنشستن کرده بود. و اکنون می‌باشد که این مسئله پرداخت. در اکتبر ۱۹۵۵ کمیته‌ی اجرائی بین المللی اولین پاسخ خود را در این زمینه تهیه نمود که در آن از پیدایش عالم شکوفانی اقتصادی در طول بیش از یک سال گذشته سخن می‌رفت. این متن پیش از آنکه نوعی تحلیل نظریه‌ای باشد، توصیفی بوده و به چشم اندازهای مربوط به وضع جدید با احتیاط پرخورد کرده بود.

عاملی که بیش از همه در بهبود وضع جنبش مؤثر بود، تحول اوضاع داخلی اتحاد شوروی و دول کارگری اروپای شرقی بود. در شوروی مبارزه‌ای میان رهبرانی که جانشین استالین شده بودند جریان داشت و بریا Beria اولین کسی بود که از صحنه بیرون رانده شد. سپس نوبت مالنکف Malenkov بود که به زودی جای خود را به اتحاد بولگانین- خروشچف Boulganine-Khrouchtchrv داد. این مبارزه تا حدود دو سال دیگر همچنان ادامه یافت. بحران در صدر حزب و عقب نشینی‌های رهبری امکان ابراز نظرات نامطابق با اصول رایج را در جانی که مدت‌های مديدة فقط یک نظر حکومت می‌کرد فراهم آورد.

و آنگاه سال ۱۹۵۶ فرارسید که وقایع عمدی آن تشکیل کنگره‌ی بیستم حزب کمونیست شوروی و وقایع لهستان و مجارستان بودند. در کنگره‌ی بیستم خروشچف در یک نشست سری گزارشی در باب "کیش شخصیت استالین" عرضه کرد و در آن تعدادی از جنایات استالین را تقبیح نمود. او در این گزارش به دنبال ریشه‌ی پدیده‌ی استالینی نبود؛ بلکه بر عکس گزارش او تنها شخص استالین را قربانی می‌کرد تا دستگاه قدرت بوروکراسی را از خطر برها ند. در لهستان اعتصابات متعدد و سپس تولد یک جنبش توده‌ای گومولکا Gomulka را، که یکی از قربانیان دوران استالین بود، به مقام رهبری حزب و دولت رساند. در مجارستان، در برابر عظمت بسیج توده‌ای و رفتار نامصممانه ایمناگی Imre Nagy، کرملین از طریق مداخله‌ی ارتشد شوروی به سرکوب خونین جنبش توده‌ای دست زد.

از جانبی دیگر، در زمینه‌ی انقلاب مستعمراتی، هنوز از خاتمه‌ی جنگ میان امپریالیزم فرانسه و ویت مینه Viet-minh مطابق با مفاد موافقنامه‌های ژنو در ژوئیه ۱۹۵۴ دیری نگذشته بود که جنگ الجزایر آغاز شد (نوامبر ۱۹۵۴).

سال ۱۹۵۶ همچنین سال بحران سوئز بود. در این سال، متعاقب ملی شدن کanal سوئز، دولت‌های فرانسه و انگلستان به هم‌دستی اسرائیل دست به مداخله‌ی نظامی بر علیه مصر زدند. این کشورها به خاطر فشار توأم واشنگتن و کرملین مجبور شدند از مداخله‌ی نظامی خود دست بکشند.

در این زمان تمامی بخش‌های بین الملل درگیر دو نوع فعالیت عملی بودند. در مرتبه‌ی اول مداخله در فراشد بحران بین المللی استالینیزم و احزاب کمونیست، که عمدتاً در محافل روشنفکرانه و دانشجویی این احزاب نمودار

شده ولی همچنین به برخی اقسام کارگری نیز سوابیت کرده بود. و به علاوه تعداد زیادی از بخش‌ها در راه کمک هر چه بیشتر به انقلاب الجزایر و به طور کلی انقلاب‌های مستعمراتی به همکاری پرداختند.

در طی این دوره بخش‌های بین الملل به طور کلی فعالیت‌های خود را از سر گرفتند و به تعداد اعضاء خود تا اندازه‌ای افزودند و از آنجا که آنچه که بین الملل در عرض این مدت طولانی، بر اساس ملاحظات صرفاً تئوریک، در مورد استالینیزم برملا کرده بود، برای اولین بار به مقیاسی قابل ملاحظه در عمل نشان داده شد، اعتماد عمومی نسبت به آن بالا گرفت. و علاوه بر افزایش تعداد اعضاء سازمان، که هنوز بسیار محدود بود، اعتبار و اتوریته‌ی سیاسی سازمان تقویت شد.

در چنین شرائطی بود که بعد از نوامبر سال ۱۹۵۶، مقدمات پنجمین کنگره‌ی جهانی، که ماهیتی کاملاً متفاوت با کنگره‌ی قبلی داشت چیده شد. در جریان آماده ساختن این کنگره، مطابق با تصمیمات کنگره‌ی چهارم، کوششی در جهت تجدید رابطه با کمیته‌ی بین المللی و به منظور عملی نمودن وحدت مجدد سازمان صورت گرفت. به دنبال تشکیل کنگره‌ی بیستم حزب کمونیست شوروی از نوشه‌های مطبوعات کمیته (و بویژه مطبوعات سازمان S. W. P.) چنین بر می‌آمد که اختلافات نظری در مورد ا-ج-ش-س و مسئله‌ی "استالین زدایی" کاوش یافته باشند. اما کوشش فوق اساساً به این دلیل که عدم اعتماد در زمینه‌ی سازمانی همچنان باقی بود، با شکست مواجه گشت.

کنگره‌ی پنجم در اکتبر سال ۱۹۵۷ قریب صد نماینده و ناظر از بیست و پنج کشور را به دور هم گرد آورد. در بین نماینده‌گان ناظر هیأت نماینده‌گی رزمندگان الجزايری نیز حضور داشت.

مسیر وقایع امکان این را فراهم کرده بود که دگرگونی‌های بعد از جنگ با وضوح خیلی بیشتر روشن کردند. سه مسئله‌ی اساسی مورد بررسی کنگره قرار گرفت که نتیجه‌ی آن‌ها متون زیرین بود: چشم اندازهای اقتصادی و سیاسی جهان؛ انقلاب مستعمراتی از پایان جنگ دوم جهانی تا به امروز؛ صعود، نزول و سقوط استالینیزم.

سندی که تحت عنوان "چشم اندازهای اقتصادی و سیاسی جهان"، توسط پابلو ارانه شد، قبل از هرچیز به بیان مفصل علل شکوفانی اقتصادی غیرمنتظره‌ی ایالات متحده و اروپای غربی اختصاص داشت. این سند به توضیح روش‌های "بحran شکن" (anti-crises)، که دول سرمایه داری به کار می‌برند و نقش اعتبار مصرف، قروض ملی و غیره پرداخته و افزون بر آن روشن کرده بود که روش‌هایی که سرمایه داران، برای رسیدن به نتایجی که آنقدر به آن افتخار می‌کردند، به مرور زمان پسروی‌های اقتصادی متعددتر، بیکاری تکنولوژیک و شکسته شدن درازمدت ارزش ارز را به دنبال خواهد داشت. سند مزبور در مورد اقتصاد دول کارگری، در عین تصدیق رشد اعجاب آور آن، نشان می‌داد که این کشورها که تا آن زمان تأکید خود را بر تهیه‌ی وسائل تولید و غالباً بدون در نظر گرفتن هزینه‌ی تولیدی گذارده بودند، به علل اجتماعی مجبور خواهند بود اهمیت بیشتر و روزافروزی به تولید کالاهای مصرفی بدهند و همچنین به معقولانه ساختن rationalisation اقتصاد خود اقدام نمایند. این سند به جای آنکه به پیشنهاد راه حل‌هایی از

قبيل آنچه که اصلاح طلبانی نظير ليرمن Liberman، تراپزنيکوف Trapeznikov، سيك Sik و غيره مدافع آند، بپردازد، نقش دموکراسى کارگری را به عنوان عامل ضروری پیشرفت در زمينه‌ی اقتصادی، و نه فقط به مثابه یک عامل سیاسی محوری، مؤکد می‌ساخت. اين سند همچنین بر اين نکته تأکيد می‌کرد که ممالک استعمارزده با آنکه از نظر ارقام مطلق در حال پیشرفت اقتصادی محدودی می‌باشد. در واقع در مقایسه با ديگر کشورهای جهان در حال نزول نسبی هستند و نتيجه‌ی اين نزول نسبی افزایش فقر توده‌های اين ممالک خواهد بود و بدین ترتیب آن شرائط عینی که انقلاب را در کشورهای استعمارزده دامن می‌زد به جای خود باقی خواهد ماند. در زمينه‌ی مبارزه‌ی طبقاتی در کشورهای سرمایه داری، اين سند چنین اعلام می‌داشت که موقعیت جدید اقتصادی با آنکه ديگر محلی برای مبارزات انقلابی در زمان فعلی باقی نمی‌گذارد، با اين حال در رابطه با مراحل مختلفه‌ی سیکل اقتصادی به مبارزات مطالباتی کارگران در برخی کشورها منجر خواهد گردید.

سند کنگره درباره‌ی انقلاب مستعمراتی، که توسط پیر فرانک عرضه شد، بر اين تأکيد گذاشته بود که انقلاب مستعمراتی مسئله‌ی اصلی دوران بعد از جنگ است و اين مسئله تمام چشم اندازهای را که از ابتدای آغاز جنبش کارگری و حتی بعد از انقلاب اکتبر مطرح بوده اند، و بنا بر آن‌ها انقلاب می‌باید ابتدا در غرب و بعد در شرق به پیروزی برسد، بر هم زده است. اين سند نشان می‌داد که اين انقلاب‌ها تنها به مثابه انقلابی مداوم می‌توانند به پیروزی برسند و از اين نظر جزء متشکله‌ی انقلاب جهانی به شمار می‌روند و در مرحله‌ی مورد بحث حلقه‌ی ميان انقلاب اکتبر و پیروزی انقلاب جهانی را تشکيل می‌دهد. اين سند سپس به بررسی دقیق جنبش‌های مستعمراتی، ماهیت رهبری این

جنبش‌ها و به ویژه رهبری هائی که خصلت بنای پارتبیستی آشکاری داشتند، و به سیاست امپریالیست‌ها و دول کارگری مختلف (شوروی و چین) در اریطه با کشورهای تحت استعمار و جنبش‌های آنان پرداخته و نقش پرولتاریا و دهقانان ممالک استعمارزده را مورد مطالعه قرار داده بود. و اهمیت جنگ‌های چربیکی در اینگونه کشورها نه فقط به عنوان عامل نظامی بلکه همچنین به مثابه‌ی عامل سازماندهی و آموزش سیاسی توده‌ها نیز در این سند مورد تأکید واقع شده بود. کنگره به ضرورت و اختصاص بخش اعظمی از فعالیت‌های جنبش تروتسکیستی، و به ویژه بخش‌های متعلق به کشورهای امپریالیستی، به انقلاب ضداستعماری پافشاری کرد.

کنگره‌ی پنجم سند صعود و نزول استالینیزم را که در کنگره‌ی قبلی به تصویب رسیده بود دوباره اتخاذ کرد و بر آن بخش دیگری تحت عنوان نزول و سقوط استالینیزم افزود، این مجموعه که توسط ارنست مندل ارائه گردید یکی از کامل‌ترین متون را درباره‌ی استالینیزم، دول کارگری و احزاب کمونیست تشکیل می‌دهد. این متن از مراحل عمده‌ی تاریخ بعد از انقلاب اکتبر آغاز می‌کند؛ دوران اوج انقلابی سال‌های ۱۹۱۷ تا ۱۹۲۳، فرونژینی موج انقلاب در سال‌های ۱۹۴۳ تا ۱۹۴۶، دوران اوج نوین انقلاب از سال ۱۹۴۳ به بعد. این متن آن شرائط عینی را که در به قدرت رسیدن استالین در شوروی مؤثر و بر احزاب کمونیست حاکم بوده اند (انزوا و عقب ماندگی دولت شوروی، فروکش موج انقلابی در جهان) یادآور کشته و آن‌ها را با موقعیت جدید مقایسه می‌نماید: وجود چندین دولت کارگری، تبدیل کشور شوروی به دومین قدرت جهانی، خیزش نوین موج انقلاب در دنیا. و بدین ترتیب متن مذبور وقایعی را که در بطن بحران استالینیزم جای دارند روشن می‌سازد و

نشان می‌دهد که دیگر از این پس جز در صورت شکست در یک جنگ جهانی، که امکانش خیلی کم است، خطر بازگشت به سرمایه‌داری در روسیه‌ی شوروی وجود ندارد. ادامه‌ی بحران استالینیزم لاجرم برخورد میان بوروکراسی و پرولتاریا را برخواهد انگیخت. این سند اقدامات مربوط به "استالین زدائی" دولت از جانب بوروکراسی را به مثابه‌ی دفاع از خود و نه انحلال طلبی بوروکراسی، توصیف می‌نماید و نشان می‌دهد که چگونه دستگاه قدرت از طریق این اقدامات به دنبال پایه‌ی گسترشده‌تری در میان قشر بوروکرات و همچنین برآورده کردن برخی از حیاتی ترین خواست‌های توده‌ها می‌گردد. آن بخش از این سند که پس از وقایع سال ۱۹۵۶ نوشته شده درونمای غلطی بدست می‌دهد زیرا که تشدید بحران استالینیزم را امری فوری تلقی کرده و دوره‌ی بعد از برکنار شدن "گروه ضدحزبی" توسط خروشچف در سال ۱۹۵۷، را که حدود ده سال به طول انجامید، یعنی دوره‌ای که می‌توان بر آن نام دوران "رفورمیستی" گذاشت، پیش بینی نمی‌کند. و بالاخره این سند با آغاز از آنچه تروتسکی در برنامه‌ی انتقالی سال ۱۹۳۸ نوشته بود و با در نظر گرفتن اطلاعاتی که شرائط جدید شوروی بدست می‌داد و تجربیات کشورهای لهستان و مجارستان در سال ۱۹۵۶، یک طرح اولیه‌ی برنامه‌ی انتقالی برای انقلاب سیاسی را شامل بود. در این سند بحران احزاب کمونیست، دول کارگری و دول سرمایه‌داری جای مهمی را اشغال می‌کرد. گسترش بعدی اختلافات چین و شوروی بار دیگر تجدیدنظر عمیق در این موضوع را مطرح ساخت.

کنگره‌ی پنجم مباحثات دامنه‌داری را به خود دید و برخی نکات مورد مشاجره شدید نمایندگان مختلف قرار گرفت اما هیچگونه مبارزه میان

گرایشات بروز نیافت. بین الملل کاملاً تجدید قوا کرده بود و یک بار دیگر به اتفاق آراء خود را موافق با وحدت مجدد جنبش بین المللی [تروتسکیستی] اعلام کرد. اما در پشت وحدتی که در کنگره رخ نمود، بحران های جدیدی در حال تکوین بود و حتی در همین زمان اصطکاکات چندی در درون رهبری بین الملل احساس می شد.

بحران ها و صفتندی های جدید (کنگرهی ششم جهانی)

انشعاب سال ۱۹۵۳ گروه های زیادی، از جمله جنبش های آمریکای شمالی را بر ضد بین الملل برانگیخت و بدین ترتیب باعث ایجاد یک عدم توازن خطرناکی در داخل سازمان، که تعداد نمایندگان آسیائی در آن نسبتاً محدود بود و بخش سیلان هم، به طوری که بعداً فهمیدیم، راه انحطاط را در پیش گرفته بود، و بالاخره بخش های اروپائی آن هم در شرایطی هر چه نامساعدتر و در محیطی بیش از پیش خالی از سور سیاسی فعالیت می کردند، شد. البته بخش های اروپائی به زودی قسمت مهمی از فعالیت های خود را به کمک به انقلاب الجزایر تخصیص دادند؛ اما این فعالیت ها علیرغم اهمیتشان تنها جماعت قلیلی را که غالباً غیرکارگری بوده و نسبت به انقلاب ممالک استعمارزده حساسیت داشتند، و در میانشان هم احساسات شکست طبانه نسبت به انقلاب سوسياليستی در کشورهای سرمایه داری پیشرفتی کم نبود، به خود جلب کرد. تضاد بین از یک طرف ممالک استعمارزده که در آن ها حتی اگر جنبش توده ای با شکست مواجه می گشت دیری نمی پانید که دوباره سر بر افزارده و انقلاب آن در سال ۱۹۶۰ به آفریقای سیاه هم گسترش یافته بود و در کشور کوبا، در میان دندان های امپریالیزم یانکی، می رفت تا به صورت

انقلاب سوسیالیستی به پیروزی برسد، و از طرف دیگر رکود سیاسی کامل در اروپا که طبقه‌ی کارگر آن با به قدرت رسیدن دو گل در سال ۱۹۵۸ در شرف مواجهه با بزرگ ترین شکست سال‌های بعد از جنگ بود، به طور چشمگیری بر جسته شده بود.

پدیده‌ی بسیار مهم دیگری که تأثیر خود را بر جنبش تروتسکیستی هم گذاشت، مشاجره میان چین و شوروی بود.

این وقایع به جز بین الملل چهارم، آن بخشی از جنبش تروتسکیستی را هم که به دور کمیته‌ی بین المللی گرد آمده بود متاثر ساخت. آنجا هم افتراقاتی پدیدار شد. بدین ترتیب، از طریق فراشد پیچیده‌ای از افتقادات و صفت‌بندی‌های جدید، شرایط اتحاد جدید بین الملل تدارک دیده شد. اما در این بین، پیش از برگزاری کنگره‌ی ششم بحران وخیم دیگری در درون بین الملل شروع به رشد کرد.

اختلاف نظر در رهبری بین الملل ابتدا بر سر مسائل تاکتیکی مربوط به بخش‌های اروپائی، که قسمت اعظم فعالیت‌هایشان را وقف کمک به انقلاب‌های ضداستعماری می‌کردند، پدیدار شد. ما شاهد ظهور گرایشاتی شدیم که فعالیت بخش‌های اروپا در مورد مسائل کشورهای خود را ناچیز (اگر بخواهیم واژه‌ی بیفایده را اینجا به کار نبریم)، می‌شمردند. این‌ها منعکس کننده‌ی آن جریاناتی در درون جنبش ما بودند که به کلی از طبقه‌ی کارگر کشورهای اروپائی سلب امید کرده بودند. این گرایشات، به ویژه در فرانسه، به دنبال رسیدن دو گل بر مصدر قدرت تقویت شدند. طبقه‌ی کارگر در این زمان با شکست سختی رویرو شده بود؛ حزب کمونیست با از دست دادن یک میلیون و نیم رأی به نفع دو گل در نیمه‌ی دوم سال ۱۹۵۸، با اولین شکست

بزرگ انتخاباتی خود مواجه گشته بود. برای بعضی‌ها دیگر امر مدرسانی به انقلاب ضداستعماری وظیفه‌ای نبود که اهمیتش برحسب ضرورت موقعیت سیاسی زمان تعیین شده باشد، بلکه از آنجا که از نقطه نظر اینان انقلاب پرولتاریائی در اروپا برای دوره‌ی بسیار طویلی، اگر نه برای همیشه، از دستور روز خارج گشته بود، تنها امر قابل اجرا به شمار می‌آمد.

در این دوره در درون رهبری بین‌الملل نوعی توافق میان پابلو و پساداس Posadas برقرار شد و این دو علیه "اروپانیان" و اعضاء رهبری بین‌الملل که نمی‌خواستند علیرغم سطح مبارزاتی بسیار پائین جنبش توده‌ای در اروپا از فعالیت سیاسی در درون جنبش روگردانند، متحد شدند. در پایان سال ۱۹۵۹ وقتی که کمیته‌ی اجرائی بین‌المللی تصمیم به فراخواندن کنگره‌ی آینده گرفت، فراشد تشکیل گرایش‌ها شروع به برگسته شدن کرد. در حالی که اسناد کنگره در دست تهیه بود رفیق پابلو و رفیق Santen در آمستردام زندانی شدند و به جرم فعالیت‌های خود برای یاری به انقلاب الجزایر تحت تعقیب قرار گرفتند. سازمان در مقابل این دستگیری‌ها عکس العمل نشان داد و مبارزه‌ی تبلیغاتی وسیعی را به منظور دفاع از مبارزین خود به راه انداخت، مبارزه‌ای که در عین حال به دفاع از انقلاب الجزایر وابسته بود. این دستگیری‌ها به پساداس فرصت داد تا مبارزه‌ی داخلی شدیدی را علیه اکثریت اعضاء رهبری بین‌المللی بر پا سازد. وی تمام نیروهای خود را در آمریکای لاتین بسیج کرد تا در کنگره اکثریت را بدست آورد. وی خود را سخنگوی پابلو وانمود کرد و از آن زمان به بعد بود که شروع به موضع گیری‌ها و سخن پرداذنی‌های هر چه افراطی‌تر کرد. زیاده روی‌های او در کنگره آنچنان بود که گروه کوچکی از رفقا که گرایش پابلو را نمایندگی می‌کردند و با

پساداس همکری داشتند، از وی جدا شدند. پس از آنکه پساداس در کنگره شکست خورد، به مدت چند ماه به مبارزه‌ی خود در داخل بین الملل ادامه داد و سپس ناگهان اندکی پیش از آزادی پابلو در نشریات آمریکای لاتینی اش علناً وی را نیز مورد حمله قرار داد و با بین الملل قطع رابطه کرد. در کنگره‌ی ششم قریب صد نفر نماینده از حدود سی کشور شرکت داشتند. به سبب مبارزه‌ی سرسختانه ولی از نظر سیاسی فقیر فراکسیون پساداس، مباحثات باعث پیشرفت فکری واقعی بین الملل نشدند. در برخی موارد حتی مبارزه با نظراتی واقعاً بدوفی در مورد او جگیری مداوم و لاینقطع انقلاب و ناتوانی کامل سرمایه داری برای به اجرا گذاشتن اقداماتی در راه نه تنها متوقف کردن این او جگیری بلکه حتی محدود کردن آن برای مدت زمان مشخصی ضرورت پیدا می‌کرد. اما اسناد مصوبه در کنگره خالی از اهمیت نبودند.

سند ارنست مندل درباره‌ی موقعیت اقتصادی جهان، رشد اقتصادی دول کارگری و به ویژه ورود چین به صحنه‌ی جهانی به مثابه یک نیروی صنعتی را روشن می‌کرد. این سند در عین حال ادعاهای خروشچف را که در آن زمان اعتبار فراوان یافته و دائر بر آن بودند که شوروی ایالات متحده را به زودی از لحاظ اقتصادی پشت سر خواهد گذارد، رد می‌نمود. در مورد کشورهای سرمایه داری این سند توضیحات قبلی مربوط به عل "شکوفانی" سریع و ناگهانی اقتصاد را از سر می‌گرفت و آن ها را در زمینه‌های مختلف منجمله درباره‌ی رشد سریع تعداد نوآوری‌های تکنولوژیکی عمیق‌تر می‌ساخت. این سند همچنین امکانات و محدودیت‌های بازار مشترک اروپا را که در آن زمان در حال تقویت شدن بود، نشان می‌داد. در مورد کشورهای استعمارزده سند

مزبور بر رکود، و حتی نزول سطح زندگی در این ممالک تأکید می‌کرد و اعلام می‌داشت که کمک‌های اقتصادی کشورهای سرمایه داری و هم دول کارگری به منظور تعديل وضع فوق و در نتیجه از میان بردن آن علل عینی که قوه‌ی محركه نیرومند انقلاب ضداستعماری به شمار می‌آمدند، ناکافی خواهد بود.

سند دیگری که درباره‌ی انقلاب در کشورهای استعماری از جانب لیویو مایتان Livio Maitan ارائه گردید به طور اخص موقعیت یک دسته از مناطق و یا کشورهای تحت استعمار را مورد بررسی قرار می‌داد. بخش عظیمی از این سند به انقلاب الجزایر و دورنمای نوید بخش استقلال این کشور تعلق داشت. مصوبه‌ی ویژه‌ای نیز به کوبا اختصاص داشت که فراشد انقلابی ای که اندک زمانی پیش این جزیره را به دولتی کارگری (اولین دولت کارگری در قاره‌ی آمریکا) مبدل ساخته بود، دنبال می‌نمود.

یک سند هم در مورد استالینیزم از طرف پیر فرانک ارائه شد که خصلت "رفورمیستی" دوره‌ی ما بعد سال‌های پرچوش و خروش ۱۹۵۳ تا ۱۹۵۷ و تضادهای جدیدی را که در دول کارگری رو به پیدایش بود خاطرنشان می‌ساخت. این سند همچنین به مطالعه‌ی تضادهایی که احزاب کمونیست درگیرشان بودند نیز پرداخته بود. این سند خصلت سازش موقعیت میان چین و شوروی را که در متن مصوبه‌ی کنفرانس مسکو که چند هفته قبل از آن با شرکت هشتاد و یک حزب کمونیست و کارگری تشکیل شده بود، منعکس شده بود نشان می‌داد و چنین نتیجه می‌گرفت که این سازش دیری نپائیده و بحران روابط چین و شوروی ناچاراً بار دیگر بروز خواهد کرد.

برای اولین بار از سال ۱۹۴۸، لانکا ساما ساماجا Lanka Sama Samaja (بخش بین‌الملل چهارم در سیلان) در این کنگره شرکت نکرده بود

و کنگره از این امر ابراز نگرانی فراوان نمود. حزب L. S. S. P. در مارس سال ۱۹۶۰، علیرغم همه انتظاراتی که برانگیخته و بین الملل را هم در آن سهیم کرده بود، دچار شکست انتخاباتی گشت. رهبری L. S. S. P. به جای بررسی عمیق علل اشتباهات تحلیل و چشم اندازهای سیاسی نادرست خود، آنطور که بین الملل در اسناد داخلی خود در خطاب به این سازمان انجام داد، سیاست کاملاً فرصت طلبانه‌ای را در پیش گرفت که از دیدگاه بین الملل جایز نبود. بیرونیهای بین الملل در یک بیانیه‌ی علنی جدائی خود را از این سیاست اعلام نمود. کنگره‌ی ششم در مصوبه‌ای که متن آن علنی گردید عدم موافقت خود را در رابطه با سیاست تعقیب شده از جانب این سازمان به دنبال شکست انتخاباتی آن و بخصوص نسبت به رأی موافق این حزب به بودجه‌ی حکومت بورژوازی حزب آزادی سری لانکا Sri Lanka Freedom Party بیان کرد و حزب تروتسکیستی سیلان را به اصلاح سیاست خود فراخواند.

پساداس و فراکسیون وی (که مقدار زیادی از نفوذ خود را در آمریکای لاتین از دست می‌داد) با جنجال فراوان خود را وابسته به پابلو اعلام کرده و منکر این بودند که فراکسیون وی و پابلو از هم جدا هستند. پس از برگزاری کنگره‌ی ششم و دو ماه بعد از آزادی پابلو، ناگهان پساداس در آمریکای لاتین دست به حملات علنی علیه وی زد؟ این حملات غیرمنتظره که شخص پابلو را نیز به تعجب واداشت از کجا سرچشمه می‌گرفتند؟ به زودی کاشف به عمل آمد که اگرچه هر دو علیه کسانی که "اروپانیان" اشان می‌نامیدند (اینان حملات خود را به ویژه متوجه ارنست مندل، لیویومایتان و پیر فرانک و سپس "آمریکای شمالی‌ها" ساخته بودند) توافق داشتند، با این حال بر سر مسئله‌ی اختلاف چین و شوروی در دو قطب کاملاً مخالف قرار داشتند. اختلاف چین و

شوروی در واقع بر جنبش تروتسکیستی، همانگونه که بر تمامی جنبش کارگری و نهضت‌های توده‌ای، اثرات قابل توجهی باقی گذاشت.

در سال‌های ۱۹۵۹ و ۱۹۶۰ وقتی که منازعه‌ی چین و شوروی به صورت برخوردي میان دو حزب، که در آن اختلافات سیاسی در درجه‌ی اول قرار داشتند، علی‌گشت، بین الملل از خود واکنش نشان داد و به اتفاق آراء پشتیبانی انتقادآمیز خود را از چینی‌ها که مواضعشان در مورد برخی از مسائل اساسی (انقلاب ضداستعماری، طرق صلح آمیز و پارلمانتاریستی، همزیستی مسالمت آمیز و غیره) در مقایسه با مواضع شوروی مترقی تر بود، اعلام داشت. کمی بعد از کنفرانس هشتاد و یک حزب کمونیست و کارگری که در آن سازشی میان چین و شوروی صورت گرفت، بین الملل در کنگره‌ی ششم خود درباره‌ی تحلیل اختلافات چین و شوروی متفق الرأی بود و پابلو در آن زمان در نامه‌ای که از زندان خود به کنگره ارسال داشت چنین نوشتہ بود:

"می‌توان گفت که قطع رابطه میان جناح فرصت طلب و دست راستی [شوروی‌ها] و جناح متعایل به سانتریزم [چینی‌ها]، مستقل از تحولات ناکهانی و اجتناب ناپذیر این بحران (یعنی اختلافات چین و شوروی و شاخ و برگی که ممکن است بعداً به آن افزوده شود، عمیق و پایدار می‌باشد [...]."

اما در اواسط سال ۱۹۶۱ بر سر مسئله‌ی اختلافات چین و شوروی اختلاف نظرهای چندی در درون بین الملل پدید آمد. پساداس پس از قطع رابطه با بین الملل نه تنها تقریباً تمام مواضع چینی‌ها را کاملاً اختیار کرد، بلکه همچنین اعلام نمود که وی خود الهام بخش آن‌ها بوده است. چنانکه می‌دانیم Mao Tse- مسکو کوشش کرد تا با جعل برخی گفته‌های مانوتسه تونگ- Toung در مورد سلاح‌های اتمی وی را به دروغ متهم به این سازد که

خواستار جنگ اتمی است. اما پساداس بی مهابا گزارگوئی را به آنجا رساند که اعلام کرد روسیه‌ی شوروی، برای تضمین پیروزی انقلاب جهانی، لازم است اقدام به جنگ اتمی بکند. وی همچنین به تکرار حملات چینی‌ها به کاسترو Castro پرداخت و از خود نیز به آن افزود^{۲۰}. در درون بین الملل پابلو، در شرایطی که اکثریت بین الملل از مواضع اش دفاع می‌کردند، به کل نقطه نظرش را معکوس کرد؛ او مواضع چینی‌ها را با استالینیزم یکی دانست و از خروشچف، و مخصوصاً از رهبران یوگسلاوی پشتیبانی کرد. پشتیبانی ای که به زحمت می‌توان آن را انتقادی نامید.

کمیته‌ی بین المللی

تاریخچه‌ی سازمان‌های مشکله‌ی کمیته‌ی بین المللی و نیز تاریخ خود این کمیته طبیعتاً، درون تاریخ بین الملل چهارم جای دارد. در مورد نکته‌ی اخیر ما از اینکه نمی‌توانیم از حد یادداشته‌های مختصراً فراتر رویم پژوهش می‌طلبیم. یک مشکل اولیه برای این کار این است که کمیته‌ی بین المللی در واقع به مثابه فراکسیونی، بدون پیوندهای سازمانی محکم ما بین طرفدارانش عمل می‌کرده است و نه به مثل یک سازمان سانترالیزه. بنا بر اطلاعاتی که رفقاء شرکت کننده در این کمیته به ما ارسال دانسته اند تجمعات بین المللی کمیته بسیار محدود بوده و موضوع‌گیری‌های آن غالباً پس از تبادل نظر میان بخش‌های کمیته به شکل اسناد بخش‌های ملی فرموله شده است. بنابر این

^{۲۰} - ما در اینجا به مواضع سیاسی ای که به قلم پساداس انتشار یافته اند بسنده می‌کنیم و با کمال میل جنبه‌ی جدید نثر او را، که از زمان قطع رابطه اش با بین الملل پیبدار شده، و عبارت از شیوه‌ای است که او با جدیت تمام کلیش شخصیت خودش را رواج می‌دهد، به کناری می‌گذاریم به جز خودش، کس دیگری نمی‌تواند دنبال آن بیفت...

پس از یادآوری شرائطی که در باره‌ی تشکیل کمیته‌ی بین‌المللی در بالا آورده‌یم ما در اینجا به اوضاع و احوالی که آن را به سمت وحدت مجدد سوق داد می‌پردازیم.

گفته‌یم که در ابتداء اختلافات سیاسی‌ای، مخصوصاً در مورد پدیده‌ی "استالین زدایی"، در مراحل اولیه این فرآیند، وجود داشت که بدگمانی‌های در مورد نقش مرکز بین‌الملل در بحرانی که در سال ۱۹۵۳ به جدائی S. W. P. در آمریکا منجر شد، به آن اضافه می‌گشت. به علی‌مختلفی توضیحات لازم برای روشن کردن این مطلب عرضه نشدند؛ و در عرض سال‌ها بدگمانی‌های فوق الذکر - که به طور اخص متوجه شخص پابلو بود - مانع عظیمی در برابر هرگونه تجدید رابطه بود. لیکن از سال ۱۹۵۶، برگزاری کنگره‌ی بیستم حزب کمونیست شوروی و بروز اختلافات شوروی و چین به نزدیک ساختن مواضع این دو سازمان در مورد مسأله‌ی بحران استالینیزم یاری نمود.

از جانب دیگر، در مورد مسائل انقلاب ضداستعماری، به ویژه بر اساس وقایع کوبا، اعضاء و طرفداران کمیته‌ی بین‌المللی و به طور اخص اعضاء وابسته به بخش‌های آمریکای شمالی و آمریکای لاتین تجربه‌ای را از سر می‌گذرانند که از بسیاری جهات با تجربه‌ی بین‌الملل چهارم در مورد انقلاب الجزایر شباهت داشت.

در درون کمیته‌ی بین‌المللی هم در حالی که اکثریت به اختیار مواضع پرداخت که با مواضع اکثریت بین‌الملل تلاقی داشت، اقلیتی نیز حول مواضع متفاوت و کاملاً مخالفی شکل گرفت. این امر، هنگام تجدید وحدت بین‌الملل موجبات انشعاب کمیته‌ی بین‌المللی را فراهم آورد. در داخل این کمیته گروه انگلیسی انجمن کارگران سوسیالیست S. L. L. Socialist Labour League

و گروه فرانسوی سازمان کمونیستی انترناشیونالیست Organisation Communiste Internationaliste- O. C. I. نکات مواضع مشترک نداشتند، با این حال به قصد رد نظرات فوق الذکر و حفظ مواضع فرقه گرایانه خود درباره بخی مسائل با یکدیگر توافق حاصل کردند.

برای اینان مسأله انقلاب ضداستعماری وجود خارجی ندارد. ممالک استعماری خود کشورهای سرمایه داری می باشند. که این البته صحیح است. و در نتیجه از نقطه نظر ایشان اگر در اینگونه کشورها رهبری انقلاب عمل کارگری، و حتی بالاتر از آن، مارکسیست انقلابی، نباشد، انقلاب سوسیالیستی نیز امکان پذیر نبوده و آنچه که در جریان خواهد بود صرفاً خیانت به جنبش های توده ای است. اینان بینش تنگ نظرانه ای نسبت به دهقانان این دسته ممالک دارند و آنان را با دهقانان نسبتاً مرتفع کشورهای اروپای غربی در یک ردیف به حساب می آورند. اینان با اینکه خود را تروتسکیست می نامند، خصلت مداوم انقلاب در این نوع کشورها را درک نمی کنند. وقتی انقلاب کوبا پیروز شد اینان نخواستند آن را به رسمیت بشناسند. در یکی از بیانیه های کمیته مرکزی S. L. L. می توان چنین خواند که در کوبا "یک انقلاب سیاسی صورت پذیرفته است که قدرت را از دست طبقه بورژوا بدست بخش دیگری از همان طبقه منتقل ساخته است... بدین ترتیب پس از کمال آتاتورک Kemal Ataturk، چیانگ کای- چک، ناصر، نهرو، کاردناس Cardenas، پرون Peron و بن بلا، اکنون کاسترو را داریم". و دیگر آنکه "رژیم کاسترو دولت طراز نوینی را به وجود نیاورده است" که به طور کیفی با رژیم باتیستا متفاوت باشد. امروزه S. L. L. هنوز کوبا را یک

دولت بورژوائی به شمار می آورد و کاسترو را رهبری همدیف باتیستا و
چیانگ کای- چک قلمداد می کند!

در مورد مسأله‌ی "استالین زدائی"، این گروه‌ها تقریباً به کل منکر فراشده‌های هستند که از زمان مرگ استالین در شوروی صورت پذیرفته است. این‌ها فکر می کنند که هرگونه سخن از وجود اقداماتی در جهت لیبرالیزه کردن رژیم این‌گونه کشورها "تسلیم" در برابر استالینیزم می باشد. اینان از تشخیص فرق بین "لیبرالیزه کردن" که تا اندازه‌ای در شوروی انجام گرفته، و "دموکراتیزه کردن" که ابداً وجود ندارد، عاجزند.

در واقع از نقطه‌ی نظر اینان از سال ۱۹۳۸ یعنی زمانی که بین‌الملل چهارم بینانگذاری شد و برنامه‌ی انتقالی به تصویب رسید، هیچ‌گونه تغییرات عمیقی در جهان وقوع نیافته است. اینان به طور منجمدی به یکایک الفاظ این برنامه آویخته‌اند و تروتسکیست‌ها را که در فهم شرایط جدید دوران ما و تعریف یک سیاست مارکسیستی و انقلابی مقتضی با این شرایط کوشیده‌اند، تحت عنوان وادادگان مورد حمله قرار می دهند.

وحدت نوین بین‌الملل

یک دوره‌ی نسبتاً طولانی بحران و از هم گسیختگی می‌تواند درآمد دوران تجدید وحدت هم پاشد. تمام وقایع مهم این زمان - مسأله‌ی "استالین زدائی"، منازعه‌ی چین و شوروی، انقلابات ضداستعماری - تنها باعث انشعاب در میان تروتسکیست‌ها نشده بود بلکه همین عوامل در عین حال در فائق آمدن بر وحیمترین انشعاب سازمان، انشعاب سال‌های ۱۹۵۳ و ۱۹۵۴ نقش داشتند.

به هم نزدیک شدن سیاست‌های اکثریت بین الملل چهارم و اکثریت کمیته‌ی بین المللی در مورد مسائلی به اهمیت مسأله‌ی "استالین زدائی" و انقلاب ضداستعماری و شباهت تجارب آن‌ها در مورد کوبا و الجزایر ناجارا مسأله‌ی تجدید وحدت را مطرح می‌کرد زیرا -در دوره‌ای که بار دیگر گسترش جنبش تروتسکیستی در جهان در شرف آغاز بود- هر دو دسته آگاه بودند که تجزیه‌ی این جنبش در مقابل چشم انداز‌های جدیدی که در مقابل بین الملل چهارم گشوده شده بودند، زیان قابل ملاحظه‌ای بر این سازمان وارد خواهد کرد. بدین ترتیب در سال‌های ۱۹۶۱ و ۱۹۶۲ دو سازمان چندین بار با یکدیگر تماس گرفتند. در جریان تبادل نظرها ثابت گردید که نزدیکی فکری که بین دو سازمان آشکار گردیده بود واقعاً جدی بوده و هیچگونه مانع سیاسی عمدۀ‌ای در برابر وحدت مجدد سازمان به چشم نمی‌خورد.

کمیسیونی با شرکت نمایندگان بین الملل چهارم و کمیته‌ی بین المللی به تعداد مساوی به منظور تهیه‌ی مقدمات تجدید وحدت در یک کنگره‌ی مشترک آینده، تشکیل گردید. در درون بین الملل چهارم و هم در داخل کمیته‌ی بین المللی کسانی که با تجدید وحدت سازمان مخالف بودند و مشی سیاسی آنان در ضدیت با اکثریت سازمان خودشان قرار داشت (از یکسو فراکسیون پابلو و از سوی دیگر L. S. L. و I. O. C.) سعی کردند تا بحث وحدت مجدد را تابع بحث در مورد مسأله‌ی انشعباب سال ۱۹۵۳ و علل و مسئولین آن بکنند. از هر دو جانب اکثریت چنین پیشنهادی را رد کرد. البته هیچکس وجود چنین مباحثه‌ای را انکار نمی‌کرد اما در صورتی ممکن بود با آن موافقت کرد که این مباحثه در چهارچوبی صحیح به منظور کسب نتایج مثبت قرار داده شود. اگر در ریشه‌ی این انشعباب عاملی اصولی نهفته بود چنین عاملی یقیناً به نحوی از

انحاء در عرض دهه‌ی شصت به دور مسائل سیاسی زمان بروز می‌کرد و اگر آنطور که ما باور داشتیم این انشعاب اساساً محصول علّ تصادفی و موقتی (اشتباهات تحلیلی یا مربوط به چشم اندازهای نادرست) و یا سازمانی بود چنین علی نمی‌باشد سدی در برابر تجدید وحدت سازمان ایجاد کند. تحقیق درباره‌ی علل و مسئولیت‌های انشعاب باید خصلت آموزشی داشته باشد؛ از این رو بر حسب موافقت نامه‌ی مشترک دو سازمان چنین تصمیم گرفته شد که این مسأله در طول برقراری وحدت مجدد سازمان طرح نشود و بررسی‌های مربوط به آن به زمانی دیگر، یعنی وقتی که پیوند سازمانی مستحکم گشته باشد، موكول گردد. در چنین وضعی این مباحثه می‌تواند بی‌آنکه بر فعالیت‌های سازمان سنگینی کند، و بدون آنکه الزاماً خطوط شکاف موجود در دوره‌ی انشعاب را دنبال نماید، به خوبی انجام گیرد. برای کسانی که خواستار وحدت بودند به خوبی آشکار بود که در بطن چنین درخواستی از جانب اقلیت‌ها، تمایل ایشان به بهره‌برداری از اینگونه بحث‌ها، به خاطر توجیه انشعاب برای بار دیگر، و حتی بدتر از آن تضمین دوام این انشعاب قرار داشت و نه میل ایشان به پیشبرد امر وحدت.

کنگره‌ی تجدید وحدت (دیالکتیک کنونی انقلاب جهانی)

در همان زمان که بین‌الملل کنگره‌ی هفتم و کمیته‌ی بین‌المللی کنفرانسی از سازمان‌های خود را تدارک می‌دیدند، کمیسیون دو جانبه این دو سازمان مشغول فعالیت بر سر مسأله‌ی تجدید وحدت بود، تجدید وحدت قرار بود در جریان کنگره‌ی مشترکی بلافصله پس از تشکیل دو مجمع فوق الذکر حاصل

گردد. کمیسیون دو جانبه اسنادی را که می‌بایست بحث مشترک دو سازمان را پایه ریزی کند، فراهم کرد.

بدین ترتیب در ژوئن سال ۱۹۶۳، پس از کنگره‌ی بین‌الملل و کنفرانس کمیته‌ی بین‌المللی، کنگره‌ی تجدید وحدت با شرکت بیست و شش کشور تشکیل شد. در این کنگره گرایش پساداس و سازمان‌های S. L. L. و O. C. دعوت شده بودند که اولی به دعوتنامه جواب نداد و آن دو دیگر از شرکت در کنگره خودداری کردند. پس از تشکیل دو مجمع فوق الذکر کنگره‌ی مشترک وحدت مجدد بین‌الملل را اعلام، و رسماً متونی را که در دو مجمع بر سرشان رأی گیری شده بود، تصویب کرد و رهبری جدید و واحدی را تعیین نمود. اقلیت سازمان تحت رهبری پابلو سند متقابلی را [در مقابل سند اکثریت] در مورد اوضاع بین‌المللی و تکالیف بین‌الملل چهارم عرضه داشت. این اقلیت در تشکیلات مختلف رهبری نماینده داشت.

کنگره تصمیم گرفت یک مبارزه‌ی تبلیغاتی برای آزادی هوگو بلانکو Hugo Blanco که اندک زمانی قبل از تشکیل کنگره دستگیر شده و در خطر مجازات اعدام قرار داشت، ترتیب دهد.

در کنگره‌ی جهانی این بار نماینده‌ی بخش سیلان شرکت داشت اما اطلاع حاصل کشت که این بخش در وضع نابسامانی گرفتار آمده و نماینده‌ی این بخش تنها اقلیتی از رهبری آن را نماینده‌گی می‌کرد. ما در صفحات بعدی به سرکشی این بخش خواهیم پرداخت.

کنگره یک روز تمام را به بحث درباره‌ی مسئله‌ی الجزایر، که پابلو در باره‌اش گزارش داد، اختصاص داد. کنگره با اتفاق آراء امکانات قابل ملاحظه‌ی تحول انقلاب الجزایر به سمت انقلاب سوسیالیستی، به طرز مشابه

با کوبا، را تأیید نمود و تصمیم گرفت تا حداکثر کوشش خود را در بسیج بین الملل و بخش‌های آن به جانبداری از این انقلاب به کار برد. کنگره به عنوان اساس تجدید وحدت منشوری را در شانزده اصل^{۲۶} اتخاذ کرد که موضع بنیادی تروتسکیزم را به صورت یک مجموعه، فورموله کرده بود. این منشور قبلًاً توسط حزب کارگران سوسیالیست P. S. W. ایالات متحده اتخاذ گشته بود و این سازمان، که به علت قراردادهای قانونی "دموکراسی" امپریالیستی آمریکا، نمی‌توانست رسماً پیوند سازمانی خود را با کنگره‌ی وحدت اعلام کند، خواسته بود از این طریق پشتیبانی کامل خود را از تجدید وحدت بین الملل ابراز دارد.

علاوه بر مصوبه مربوط به موقعیت سیاسی بین المللی، کنگره به دو سند سیاسی مهم رأی موافق داد. یکی از آن‌ها منازعه‌ی چین و شوروی و اوضاع شوروی و دول دیگر کارگری را مورد بررسی قرار می‌داد و دیگری به دیالکتیک کنونی انقلاب جهانی اختصاص داشت.

متن مربوط به استالینیزم تصویری کلی از تلاشی این پدیده بdst می‌داد. این متن تحقیق مفصلی از اختلافات بروزیافته در جریان منازعه‌ی چین و شوروی را ارائه داده و به نقد بسیار دقیقی از موضع دو حزب می‌پرداخت. این متن همچنین افراطاتی را که میان دیگر احزاب کمونیست پدید آمده بود مورد بررسی قرار می‌داد. این متن همچنین به تحلیلی از رهبری کوبا نیز پرداخته و در ضمن توجه به محدودیت افق دید این رهبری نسبت به مسائل آمریکای لاتین، بر موضع عموماً مترقی آن تأکید می‌کرد. موقعیت داخلی دول کارگری و پیدایش تضادهای جدید و جریاناتی که بالقوه می‌توانستند تبدیل به

^{۲۶}- رجوع کنید به صفحه ۱

یک نیروی اپوزیسیون بشوند به تفصیل مورد بررسی این متن قرار گرفته بود. متن مذبور یوگسلاوی را بمثابه موردی خاص مورد مطالعه قرار می‌داد و بر آن بود که رابطه با مسائل اساسی جهت اختیار شده از جانب این کشور در مقایسه با دول کارگری دیگر صحیح تر بوده ولی افراط در کاهش مرکزیت نظام آن و قبول نوسان آزاد قوانین بازار خطرات بسیار جدی در بر دارد. این سند نکات اساسی یک برنامه‌ی عمل برای دول کارگری را دو باره تنظیم می‌نمود. این برنامه به جنبش تروتسکیستی امکان می‌داد تا در بحران‌های استالینیزم مداخله نماید و نقاط اتکائی در درون دول کارگری پیدا کند.

سند اصلی کنگره به «دیالکتیک کنونی انقلاب جهانی» اختصاص داشت. این سند نتایجی را که اکثریت عظیم تروتسکیست‌ها در تمامی جهان، به دنبال دگرگونی‌های عظیم بعد از جنگ، بدان رسیده بودند فورموله می‌کرد.

متن این سند با توضیح این حقیقت آغاز می‌کشت که برخلاف آنچه که در گذشته برای مدت مديدة انتظار می‌رفت انقلاب جهانی از اتحاد شوروی به سمت ممالک استعمارزده، نه به سوی کشورهای سرمایه داری پیشرفته، گسترش یافته است. این متن نشان می‌داد که این فرایند که نخست انقلاب را به حواشی نظام سرمایه داری انتقال داده است تا سپس به قلب آن دست اندازد، به هیچ وجه دستاورد تقدیر نبوده و اساساً از خیانت‌های رهبری‌های سنتی طبقه‌ی کارگر، یعنی سوسیال دموکرات‌ها و استالینیست‌ها، ناشی شده است.

سند مورد بحث سپس این واقعیت را نشان می‌داد که انقلاب جهانی در عصر ما در حال پیشروی در سه جبهه است که هر یک از این جبهه‌ها دارای کیفیات مشخصه خاص خود می‌باشد: انقلاب پرولتاریائی یا به اصطلاح کلاسیک، در

دول سرمایه داری پیشرفت؛ انقلاب ضداستعماری، در کشورهای سرمایه داری عقب مانده که به سمت فرا رونیدن به انقلاب مداوم تمایل دارد؛ انقلاب سیاسی ضد بوروکراتیک در دول کارگری. سند مذکور تأکید می کرد که انقلاب جهانی جمع ساده‌ی این سه بخش نیست و تمامیتی را تشکیل می دهد که بخش‌های گوناگون آن متقابلاً بر یکدیگر تأثیر می گذارند. و دقیقاً بخش اعظم این متن به تحقیق درباره‌ی کیفیات مشخصه هر یک از این بخش‌ها و تأثیر متقابله آن‌ها بر یکدیگر اختصاص داشت.

اما این سند به بررسی شرایط "عینی" انقلاب جهانی محدود نمی‌گردید و با همان جویانی و پیگردی به شرائط "ذهنی" نیز می‌پرداخت و سپس در عین یادآوری ضرورت ایجاد رهبری‌های انقلابی، یعنی وظیفه‌ای که بین الملل چهارم از بدو بنیانگذاری خویش برای خود برگزیده بود، به سئوالی که از جانب بسیاری مبارزین، که خصوصت عمدی نسبت به بین الملل نداشته و با لزوم بنای حزبی در آن واحد مرکزیت یافته و دموکراتیک مخالف نیستند، طرح می‌گردد، پاسخ می‌گفت. این سئوال بدین قرار است: چرا تاکنون بین الملل چهارم به سازمانی توده‌ای بدل نگشته است؟ چرا این سازمان پس از پایان دوران فروکش مبارزات کارگری که از سال ۱۹۲۳ تا سال ۱۹۴۳ ادامه یافت، نتوانسته است به این هدف خود نائل گردد؟ سند مورد بحث از پاسخ به این سؤال طفره نمی‌رود و نشان می‌دهد که چگونه سهم عظیم ارتش شوروی در شکست نازیزم مستقیماً به نفع رهبری‌های استالینیستی خاتمه یافته است.

جنگ ۱۹۱۸ - ۱۹۱۴ صرفاً جنگی ما بین امپریالیست‌ها بود که اساساً کارگران کشورهای اروپائی در آن درگیر شده بودند. این کارگران که در آن زمان توسط احزاب بین الملل دوم سازمان داده شده بودند با خشم تمام نسبت

به خیانت سوسیال دموکراتی از جنگ برون آمدند و توده های عظیم آن ها به فراخوان انقلاب اکتبر و بین الملل کمونیست جواب مثبت دادند. احساسات آن ها در این مورد عاری از هرگونه ابهام بود، حتی اگر از دیدگاه سیاسی گرفتار اختشاش فکری بودند. اما جنگ ۱۹۴۵ - ۱۹۳۹ با اینکه ادامه‌ی جنگ جهانی قبلی به شمار می‌رفت، با آن تفاوت داشت. چرا که این جنگ ترکیبی از جنگ بین امپریالیست‌ها (مانند جنگ پیشین) و جنگ تدافعی روسیه‌ی شوروی علیه امپریالیزم آلمان و متعددان آن بود. اشغال اروپا توسط ارتش امپریالیزم آلمان عامل دیگری بر این موقعیت افزود. کارگران اروپا خواهان دفاع از اتحاد شوروی و مبارزه با نازیزم در مالک خود بودند. ولی به دنبال سیاست استالین و احزاب کمونیست، این کارگران پیکار خود را نه تنها در هدستی با سازمان‌های بورژوائی یا سوسیالیستی [سوسیال دموکرات. مترجم] بلکه تحت رهبری حکومت بورژوائی که با اتحاد شوروی "متحد" شده بودند، انجام دادند. از نظر بسیاری، این پیکار بر سایر چیزها تقدم داشت؛ و قضايا بعد از به چنگ آوردن پیروزی روشن خواهند شد. از جانب دیگر برنامه‌های رزیستانس [قوای مقاوم کشورهای تحت اشغال. مترجم] نیز ایجاد توهمناتی می‌کرد. این شرایط باعث شد که در سال ۱۹۴۵، کارگران اروپائی پرخلاف دوران ما بعد جنگ جهانی اول با احساسات بسیار خفیف‌تری از جنگ بیرون بیایند، و به هر حال هیچگونه خصوصیت نسبت به رهبران احزاب کمونیست نداشتند، چه در نظر آن ها این رهبران سمت نمایندگی اتحاد شوروی را دارا بودند که با قربانی های بی‌شمار غلبه‌ی بر نازیزم را متنضم گشته بود. در این دوره تبلیغات تروتسکیست‌ها علیه سیاست سازش طبقاتی احزاب کمونیست با بورژوازی ممالک خود مفهوم عام نگشت و این اوضاع به

بورژوازی اروپا اجازه داد تا با کمک احزاب کمونیست خوش انقلابی موجود را جذب و نابود سازد. بحران استالینیزم تنها پس از سرآغاز "جنگ سرد" و در بحبوحه‌ی دوران شکوفائی اقتصادی که در طی آن بی‌اعتنایی توده‌ها نسبت به امور سیاسی شدت گرفته بود، پدیدار شد و وسعت یافت.

این سند همچنین نشان می‌دهد که چگونه، در شرایطی که بحران استالینیزم در محتوای بسیار غامضی اکشاف می‌یافتد و در همان زمان کشورهایی که دارای غنی‌ترین سنن مارکسیستی بودند از مرحله‌ی غیرسیاسی شدن طبقه‌ی کارگر می‌گذشتند، توسعه‌ی بین‌الملل چهارم با موانع متعدد و قابل ملاحظه‌ای روپرتو گردیده است که با این حال نتوانسته اند از توسعه‌ی هر چه راسخانه‌تر این سازمان، به موازات افزایش فرسودگی رهبری‌های قدیمی، جلوگیری کنند. در خاتمه این سند^{۷۷} با توانی استثنایی، حقانیت وجودی مسلم‌تر از همیشه‌ی بین‌الملل چهارم را، آنچنان که هست و زیست می‌کند، در شرایط کنونی جهان و برای آماده‌سازی بین‌الملل توده‌ای فردا نشان می‌دهد. تا جانی که می‌دانیم، تاکنون هیچکس اقدام به نقد و یا پاسخگوئی به این سند را، حتی به صورت جزئی یا غیرمستقیم، ننموده است.

حملات علیه بین‌الملل وحدت یافته (گروه‌های انشعابگر)

کنگره‌ی تجدید وحدت به آن اوضاع تشکیلاتی که باعث تشدید تأثیر نیروهای گریز از مرکز بر پیکر بین‌الملل گشته بود، خاتمه داده بود اما این

^{۷۷}- رجوع کنید به مستخر جات گنجانده در ضمیمه‌ی شماره‌ی ۲

نیروها از صحنه ناپدید نشده بودند و مشکلات مربوط به این مسأله با وحدت مجدد سازمان از میان نرفته بود.

در درون بین الملل وحدت یافته اکثریت سازمان هائی که با هم متحد شده بودند در روابط مابین اشان به هیچگونه مشکلی، حتی از نوع فرعی، برخورندند. بر عکس این سازمان ها مجبور بودند از بین الملل در مقابل آنانی که نخواسته بودند به آن پیووندند، و همچنین به مدت چند ماه در مقابل فرآکسیون پابلو در داخل سازمان دفاع نمایند. از نظر این گروه ها تجدید وحدت سازمان اولین قدم در راهی بود که دیر یا زود وجود آن ها را به خطر می انداخت و بنابر این واجب بود که به هر قیمتی این وحدت را پیش از استحکام یافتن آن درهم شکنند.

کنگره ای اکثریت عظیم نیروهای تروتسکیست را دوباره متحد ساخته بود. فرآکسیون پساداس می رفت تا به سرعت به حد گروه منفرد و کم و بیش مهمی در کشور آرژانتین تقلیل یابد. در همه جای دیگر این فرآکسیون به شکل گروه های چند نفری موجودیت داشت. فرآکسیون پابلو نیز وقتی که یک سال پس از برگزاری کنگره علناً با بین الملل قطع رابطه کرد، از نقطه نظر تعداد نفرات بسیار ضعیف بود. تنها دو سازمان خارج از بین الملل وجود دارند که از حیث تعداد قابل توجهند و این دو L. S. در انگلستان و I. O. در فرانسه می باشند. حقایقی که در درون بین الملل برای همه روشن بود، در بیرون از آن به علت محتوى نشریات وابسته به این دو گروه که قسمت اعظم آن به حملات علیه بین الملل اختصاص داده شده بود، شکل دیگری به خود می گرفتند.

ما قبلاً موضع فرقه گرایانه‌ی گروه‌های هیلی Healy و لامبر Lambert را بر ملا ساخته‌ایم؛ و دیگر نیازی به تفصیل در این باره نیست. جالب توجه اینکه حملات این دو سازمان به بین‌الملل، بر اساس اتهام "پابلوئیزم"، حتی تا چند سال بعد از قطع رابطه‌ی پابلو با بین‌الملل، مرتب شدیدتر و شدیدتر می‌شد، در صورتی که حملات آن‌ها علیه شخص پابلو، که از لحظه‌ی جدائیش با بین‌الملل دیگر مورد بی‌اعتنای ایشان قرار گرفته بود، بسیار ناچیزتر بود. این پابلو و نظریات وی نبود که ایشان را به خود مشغول می‌داشت، این وجود و فعالیت‌های بین‌الملل و بخش‌های آن بود. اینان در آوریل سال ۱۹۶۶ هیاهوی بسیاری در مورد برگزاری یک کنفرانس بین‌المللی وابسته به "کمیته‌ی" خود که قرار بود بین‌الملل چهارم را "بازسازی" کند، به راه انداختند اما این کنفرانس هیچگونه موقفيتی کسب نکرد و با قطع رابطه با کسانی که به عنوان ناظر بدان قدم گذاشته بودند خاتمه پذیرفت.

گروه پساداس پیش از همه در آمریکای لاتین موجب آسیب برای بین‌الملل گشته بود زیرا که وی آنجا، و به ویژه از نظر کوبانی‌ها، به نادرستی موضع تروتسکیزم و بین‌الملل چهارم را نمایندگی می‌کرد و حملات کاسترو علیه بین‌الملل چهارم و دیگر گرایشات انقلابی به هنگام تشکیل کنفرانس سه قاره در ژانویه‌ی ۱۹۶۶ در هاوانا، تا اندازه‌ای مبتنی بر نقاط نظر شدیداً انحرافی پساداس بود. بین‌الملل چهارم بدون آنکه لحظه‌ای از فعالیت خود در دفاع از انقلاب کوبا بازایستد، با تحکم، اما بدون زیادی روی در انتخاب الفاظ، سخنان ضدتروتسکیستی فidel کاسترو را خاطر نشان ساخت. نتیجه آن بود که یک سال بعد در سالروز بیانیه‌ی کاسترو رادیوی هاوانا حین پخش دوباره‌ی

خطابه‌ی وی قسمت مربوط به حملات علیه بین‌الملل چهارم و دیگر جریان‌های انقلابی را تکرار ننمود.

مبارزه‌ای که پاپلو و اعضاء فراکسیون وی از فردای روز برگزاری کنگره علیه بین‌الملل آغاز کردند، چند ماه به طول انجامید و اینان در این مدت از موضوعی به موضوع دیگر لغزیدند، بعد از شکستی که طبقه‌ی کارگر فرانسه در اثر رسیدن دو گل به قدرت متحمل شد، این گسترش انقلاب الجزیره در سال‌های قبل از کسب استقلال و هم بعد از آن بود که در شکل گرفتن نظرات پاپلو نقش عمده را بازی کرد. وی به درستی میان مسیر انقلاب الجزیره و انقلاب کوبا شباهت هائی می‌دید و در نتیجه برای یک انقلاب سوسیالیستی پیروزمند در الجزیره امیدواری داشت. در این مورد میان ما و او اختلاف نظری وجود نداشت. اما پاپلو از یکسو بواسطه‌ی از دست دادن هر چه بیشتر تماس خود با بین‌الملل چهارم و از سوی دیگر به خاطر امید کاذب بستن بر امکانات شخصی خویش در زمینه‌ی مداخله در رأس جنبش الجزیره، سرانجام بدون آنکه مشی سیاسی بین‌المللی چندان فرصت طلبانه یا فرقه‌گرایانه‌ای را اختیار نموده باشد (در این زمان وی مواضع مختلفی را بر پایه‌ی تأثیرات ذهنی فوری خود از اوضاع برミ گزید و گاهی این مواضع را در عرض مدت بسیار کوتاهی تماماً تغییر می‌داد) رویه‌ای در پیش گرفت که براساس آن منکر ضرورت یک سازمان بین‌المللی با عملکرد مبتنی بر سانترالیزم دموکراتیک گردید. وی آن مفهومی از بین‌الملل چهارم را به پیش کشید که تا دیروز با تمام قوا رد کرده بود، یعنی فراسیونی از فراکسیون‌ها که هر یک می‌باشد در برابر دیگران آزادی عمل داشته و تنها بر سر مسائلی که همه با هم توافق دارند می‌توانند به اقدامات مشترک دست بزنند. پاپلو پس از قطع

رابطه‌ی با بین‌الملل بیش از هر چیز به تفسیر وقایع دنیا پرداخت چرا که نظریات او از این پس دیگر به هیچ وجه با امر پایه ریزی احزاب انقلابی جدید ربطی نداشت بلکه بر توسل به جنبش‌های توده‌ای به شکل موجود آن‌ها مبتنی بود.

انحطاط بخش سیلان

یکی از دردناک‌ترین مسائلی که برای رهبری واحد بین‌الملل پیش آمد، مسأله‌ی بخش سیلان بود. اکنون جای آن دارد که کلیت این مسأله را مورد بررسی قرار دهیم.

حزب لانکا ساما ساما‌جا - L. S. S. P.
یکی از بخش‌های بین‌الملل بود که در مقایسه با سایر بخش‌ها صفات بسیار خاص خود را از نقطه نظر منشاء ترکیب، عملکرد سازمانی و هم نفوذ آن در کشور خود دارا بود. این تفاوت‌ها تا اندازه‌ی زیادی به برخی خصوصیات موقعیت سیاسی و اجتماعی کشور سیلان مربوط می‌شد. در جزیره‌ی سیلان با آنکه با کشور هندوستان همسایه است جنبش بورژوازی به مبارزه برنخاسته بود و حال آنکه حزب کنگره‌ی هندوستان حتی جرات به سازماندهی قیامی علیه استعمارگران انگلیسی به هنگام مشکلات عظیم کشور بریتانیا در جنگ دوم جهانی نموده بود. مبارزه برای استقلال سیلان را جوانان روشنفکر متعلق به طبقه‌ی بورژوا، که در دهه‌ی سی در طی تحصیلات خود در دانشگاه‌های انگلستان به عقاید کمونیستی روآورده بودند شروع کردند. به علاوه، برجسته‌ترین این جوانان که از شکست انقلاب دوم چین متأثر گشته بودند به

تحقیق علل آن دست زدند و در این بین با موضع تروتسکی در مورد این انقلاب آشنائی حاصل کردند و نظریه‌ی انقلاب مداوم را پذیرا شدند، آنان در بازگشت به سیلان حزب L. S. S. P. را تأسیس و آغاز به متشکل کردن کارگران در درون سندیکاهای کردند و در زمان جنگ استالینیست‌های سیلانی را که به علت اتحاد میان شوروی و امپریالیزم بریتانیا از مبارزه علیه استعمار سر باز زده بودند، از حزب بیرون راندند. به زودی اختناق ایشان را به زیر ضربات خود کشید و به زندان انداخت اما آنان توانستند از حبس گریخته و به کشور هند پناه ببرند. اینان در هند در مبارزات توده‌ای شرکت کردند و بخش بین الملل چهارم در هندوستان را بنیان گذارند و پس از بازگشت مجدد به سیلان در سال‌های بعد از جنگ، به سبب رویه‌ی خود در آن چند سال جنگ با محبوبیت عظیمی در میان توده‌های زحمتکش روبرو شدند. بورژوازی سیلان و دقیقاً بخش کمپرادور آن که شدیداً به سرمایه داری انگلستان وابسته بود، از عقب نشینی‌های این کشور استفاده نموده و به دنبال هندوستان استقلال سیلان را در سال ۱۹۴۸ بدست آورد بی‌آنکه حتی کوچکترین مبارزه‌ای در این راه کرده باشد. حزب وابسته به این بورژوازی کمپرادور که Parti National Uni- U. N. P. حزب متحد ملی) نام داشت قدرت را بدست گرفت و در همین زمان بود که L. S. S. P. به عنوان دومین حزب عمده‌ی این کشور و در مقام حزب زحمتکشان در عرصه ظهر نمود. بدینسان این حزب که استالینیست‌ها را از درون خود رانده و به بین الملل چهارم پیوسته بود، برخلاف دیگر بخش‌های بین الملل زانیده بحران‌ها و مبارزات داخلی جنبش کارگری علیه رهبری‌های قدیمی و مرسوم نبوده و بلکه از اقدام شهامت آمیز یک دسته جوان روشنفکر و انقلابی که برای

نخستین بار طبقه‌ی کارگر سیلان را سازمان داده و استقلال آن کشور را در برابر امپریالیزم انگلستان طلب کرده بودند، نتیجه می‌گشت. در رأس حزب دسته‌ای قرار داشت که اکثریت آن از مردانی نظیر کالوین R. de Silva، Leslie Gunawardene، برنارد سویزا Bernard Soyza، دوریک دی سوزا Edmund Samarakkody، ادموند ساماراکودی Doric se Souza از خصائص عالی عقلانی و مبارزه جویانه برخوردار بودند، تشکیل شده بود. درون رهبری این بخش همچنین عناصر دیگری مانند N. M. Perera وجود داشت که به مسائل نظریه‌ای کم تر علاقه نشان می‌داد و خصلتاً فرصت طلب بود و اختیارات خود را نیز به سبب فعالیت‌های منظم صنفی خود بدست آورده بود. هسته‌ی رهبری سازمان این عناصر را تحت کنترل داشت. پایه‌ی حزب از کارگران بسیار مبارزی متشکل بود که خود را وقف طبقه‌ی خویش ساخته بودند اما در ابتدای امر به دلائل عینی فاصله‌ی بسیار زیادی از نظر درجه‌ی تشکل سیاسی میان رهبری و پایه‌ی سازمان وجود داشت. اکثریت عظیم کارگران به زبان انگلیسی آشنایی ندارند و به سبب فقدان لغات لازم در زبان‌های سنگالی Cinghalais و تامیلی Tamile آموزش سیاسی کارگران دشوار بوده و از این رو آنان دریافتی ابتدانی از اصول مارکسیزم و نظریه‌های تروتسکی و بین الملل چهارم داشتند. حزب L. S. P. در قاطبه‌ی خود دارای ریشه‌ی واقعاً تروتسکیستی نبود. این حزب همچنین از یک دوره‌ی جدال‌های درونی رد شده بود و عناصر خردۀ بورژوای درون آن از جانب رهبری سرکوب و طرد گشته بودند. در طول سال‌ها، رهبری L. S. S. P. همچون یک رهبری واقعاً انقلابی عمل کرده و

در راه پیشبرد سازمان خود به سمت تروتسکیزم اقدام کرده بود. این رهبری در روز ۱۲ اوت ۱۹۵۳ به هنگام وقوع یک هارتال (اعتصاب عمومی) که این جزیره را از هستی ساقط کرد، رویه ای تحسین آمیز اتخاذ کرد و چندی بعد با شهامت تمام بر ضد گرایشات کمونالیست *communaliste* که دو ملیت اصلی کشور سیلان را علیه یکدیگر برانگیخته بودند، برخاست.

با این وصف اعضاء این رهبری علیرغم صفات عقلانی خود، بدون نقطه ضعف نبودند. حزب آنان دارای ساخت واقعی یک سازمان بلشویکی نبود و کنگره‌های آن در واقع صورت مجامع عمومی ای را داشت که در آن ها در بعضی مواقع فصاحت بیانی بر برهان سیاسی گوی سبقت می‌ربود. پس از مدتی چند، زمانی که این سازمان در انتخابات موقفيت هائی کسب کرد، آموزش سیاسی جای خود را به نوعی تمرکز سطحی روی مسائل محلی داد و در درون حزب گرایشات پارلمانتاریستی رشد نمود و رهبری حزب در عین اینکه به وجود چنین وضعی واقع بود علیه آن به طرز شایسته مبارزه نکرد تا که خود نیز آلوده شد. و بالاخره، اگرچه این حزب دارای پایه‌ی کارگری مستحکمی بود، با این حال در میان توده‌های روستائی که اکثریت جمعیت این جزیره را تشکیل می‌دادند به هیچ وجه نفوذ نکرده بود و نیز هیچگونه برنامه‌ای برای این توده‌ها نداشت و این امر از بسیاری جهات علت اصلی نابسامانی سیاسی آن به شمار می‌رفت. این حزب برای مدت میدی تها در میان کارگران سنگالی (کارگران بندر کولومبو، کارگران اداره‌ی حمل و نقل، کارمندان پانین رتبه و غیره) راه یافته بود و با تحمل مشکلات فراوان بود که توانست در میان بخش بسیار مهم پرولتاریای سیلان یعنی بخش کارگران

مزارع که از هندی هائی متشکل می باشد که در زمان های پیشین بواسطه ای احتیاجات روزمره ای انگلیسی ها بوسیله ای آنان مانند "واردات" به این کشور گسیل یافته و هیچگاه از هیچگونه حق تابعیت ملی، نه سیلانی و نه هندی برخوردار نگشته اند نفوذ کند.

بین الملل به کرات اینگونه ضعف ها و لزوم علاج آن ها را به رهبران L. S. S. P گوشزد کرده بود. اما کوشش های بین الملل نظر به شرائط درون حزب تنها به تماس با اعضائی که با زبان انگلیسی آشنائی داشتند، یعنی با پیشرفتۀ ترین بخش آن که همان رهبری حزب باشد، محدود می شد.

بعدت چند سال در صحنۀ سیاسی تنها دو حزب P. U. N. و P. L. S. S. در برابر یکدیگر قرار داشتند. اما در طی دهه ۱۹۵۰ بر اثر انشعابی در Sri Lanka Freedom Party- U. N. P ، حزب آزادی سری لانکا- L. F. P. بوجود آمد. در برابر شگفتی رهبران P. S. S. این حزب جدید در سال ۱۹۵۶ در انتخابات پیروز شد و قدرت را بدست گرفت. رهبران L. S. S. P. که در ارزیابی خود از این حزب به عنوان حزبی بورژوازی که در مقایسه با P. U. N. بر اقشار وسیع تری متکی است، کاملاً حق داشتند، با این همه به جای آنکه علی این پیروزی انتخاباتی را عمیقاً مورد تحلیل قرار دهند، چنین تصور کردند که این حزب جدید نیز مانند P. U. N. به سرعت در مسند قدرت خود فرسوده گشته و از آنجا راه را جهت کسب قدرت برای L. S. S. P. باز خواهد گذارد.

با چنین دورنمایی بود که L. S. S. P. به امید بدست آوردن اکثریت پارلمان در انتخابات سال ۱۹۶۰ شرکت کرد. و برای پیروزی در انتخابات مزبور از هیچ کوششی فروگذاری نکرد و به همین دلیل شکستی هم که متحمل گردید به

مراتب محسوس تر بود. از این تاریخ به بعد رهبری P. S. S. L. جهت سیاسی خود را باخت و شروع به نوسان کرد. و نفوذن-م-پره را که از قبل بطور آشکارتر از همه از مواضع رفورمیستی خود دفاع می کرد شروع به گسترش کرد. روز بعد از انتخابات وی به P. S. S. L. پیشنهاد کرد با یک دولت انتلافی تشکیل دهد. این پیشنهاد از جانب حزب رد شد اما گروه پارلمانی P. S. S. L. عملأً به حکومت پورژوانی S. L. F. P. رأی اعتماد داد. بین الملل چهارم علناً این رأی را محکوم کرد.

پس از چندی، هنگامی که توده ها علیه اقدامات حکومت جدید وارد عمل گشتند، L. S. S. P. به اپوزیسیون پیوست بدون آنکه انتقادی جدی از رویه‌ی پیشین خود به عمل آورده باشد. تحکیم نسبی حزب P. F. L. در انتخابات سال ۱۹۶۰ تزلزل رهبری P. S. S. L. را تشدید کرد و این رهبری یک مرتبه با عواقب سیاسی غفلت کاری خود در مورد مسائل رostaهای سیلان مواجه گردید. این رهبری به این امر پی نبرد که برخلاف P. N. U. که به پورژوانی کمپرادور وابسته بود، این حزب پورژوانی جدید بر "پورژوانی ملی" تکیه داشت و توانسته بود در میان توده های رostaانی آن پشتیبانی ای را که P. S. S. L. از آن غافل مانده بود، بدست آورد. با این حال در سال های ۱۹۶۲ و ۱۹۶۳ که توده ها دوباره وارد مبارزه در عمل شدند، حزب L. S. S. P. بار دیگر قدری به چپ گرانید. این حزب همراه با حزب کمونیست سیلان و یک سازمان خردۀ پورژوانی رادیکال مآب (حزب P. E. M.) باجهای، که جبهه‌ی متحد چپ نامیده شد، تشکیل داد. این جبهه در میان توده های سیلانی با استقبال فراوانی روبرو شد و اگر به خاطر عدم کفایت برنامه‌ی آن نبود، می‌توانست نقطه‌ی شروع یک مبارزه‌ی خارج از پارلمانی

برای کسب قدرت باشد. اما مبارزه‌ای که فقط تانیمه‌راه هدایت شود و خیمترین عواقب را به دنبال خواهد داشت.

در درون رهبری حزب ن-م- پره را که به مدت طولانی در چنگال قدرت فکری برتر و استحکام منطق سیاسی اعضاء دیگر رهبری تسلیم بود، به سبب نوسانات این رهبری خود را از زیر کنترل آنان آزاد ساخت. رهبری سازمان که دیگر جهت سیاسی و قرارگاه فکری خود را از دست داده بود به دو دسته منقسم شد: از یک جانب هسته‌ی اصلی سازمان هماره با کالوین-ر- دی سیلووا و لزلی گاناواردین موضعی مصالحه آمیز نسبت به P. L. F. P. اتخاذ کردند و حال آنکه بخش دیگری مرکب از ادموند ساماراکودی و بالاتامپو Bala Tampoe به دفاع از مواضع اصولی و صحیح پرداختند. اما شیوه‌های سیاسی‌ای که آنان در این راه به کار می‌بردند از دیدگاه بین الملل فرقه‌گرایانه بود و نمی‌توانست پایه‌های حزب را در مورد لغش‌های رهبران آن متقادع سازد. در این موقعیت پرآشوب، ن-م- پره را بدون مطلع ساختن حزب دست به مذکراتی با نخست وزیر زد و سپس خواستار برگزاری فوری کنگره‌ی فوق العاده‌ی حزب به منظور پاسخگوئی به پیشنهادات مربوط به تشکیل یک دولت انتلافی که از طرف نخست وزیر به وی ارائه شده بود، گردید. در این زمان دیگر تجزیه سیاسی کامل‌ا بر سازمان سیلان چنگ انداخته بود. در دستگاه قدرت بورژوائی را رد کردند. گروه قدیمی کالوین-ر- دی سیلووا و لزلی گاناواردین که حزب را به مدت بیست و پنج سال رهبری کرده بود برای پیشنهادات ترمیمی خود در مورد مصوبه‌ی پره را فقط ۱۰٪ آراء را کسب کرد و تارای گیری نهانی تنها ۴ تا ۵٪ آراء را حفظ کرد و بقیه این آراء به

پره تعلق گرفت و در اینجا بود که نامبرده ریاست سازمان را بدست آورد و به اتفاق بعضی دوستان خود وارد حکومت شد.

پس از آنکه کنگره‌ی ششم جهانی در سال ۱۹۶۰ رأی مربوط به بودجه دولتی سیلان را محاکوم کرد، و S. W. P. هم مستقلأً، از طریق موضع گیری علنی در نشریه‌ی میلیتانت Militant از آن پشتیبانی کرد، رهبری L. S. S. P. برای اصلاح مشی سیاسی خود دست به یک سلسله اقدامات بسیار ناکافی زد. ولی نوسانات آن بار دیگر به زودی بروز یافت. بین الملل کوشش کرد تا توسط دخالت‌های متعدد خود به اصلاح عمیق‌تر و کامل‌تر خط سیاسی L. S. S. P. بپردازد. در کنگره‌ی هفتم جهانی که اندکی قبل از تجدید وحدت بین الملل برگزار گردید رفیق ساماراکودی نمایندگی بخش سیلان را به عهده داشت. در این زمان جناح چپ، که وی بدان تعلق داشت خود را از اکثریت سانتریست رهبری جدا ساخته بود ولی تا آن هنگام لزوم تشکیل فراکسیونی به منظور مبارزه علیه اکثریت را تشخیص نداده بود. در این هنگام L. S. S. P. به تازگی جبهه‌ی واحد چپ را احداث کرده بود. کنگره نامه‌ی طویلی به L. S. S. P. ارسال داشت که در آن عدم شایستگی سیاست آن حزب در چهار نکته‌ی اساسی تأکید گشته بود:

الف) تحلیل انتقادی ناکافی از اشتباه سال ۱۹۶۰؛

ب) عدم بینش روشن از ماهیت خارج از پارلمانی و امکانات بالقوه‌ی جبهه‌ی متحد چپ که با جنبه‌های پارلمانی آن در تضادند؛

ج) فقدان هرگونه انتقاد علنی از سیاست فرست طلبانه‌ی متحدهین دیگر این جبهه (حزب کمونیست و M. E. P.)؛

(د) پیوند ندادن سازمان‌های سندیکائی کارگران کشتزار تامیلی به این جبهه‌ی متحد چپ.

چندی بعد یعنی در بیست و سوم آوریل ۱۹۶۴، وقتی که دبیرخانه‌ی متحده‌ی بین الملل چهارم از اقدامات ن-م- پره را مطلع گشت، این اقدامات را محکوم ساخت و اعلام کرد که قبول چنین سیاستی چیزی جز خیانت نخواهد بود. در کنگره‌ای که به تاریخ ششم و هفتم ژوئن همان سال در کولومبو تشکیل گردید، پیرفرانک به عنوان نماینده‌ی بین الملل چهارم سیاست انتلافی حزب مزبور را در برابر کنگره تقبیح نمود. در برابر عموم مردم سیلان که جریان این کنگره را دنبال می‌کردند، وی اعلام کرد که اتخاذ سیاست مزبور به قطع رابطه‌ی میان آن حزب و بین الملل منجر خواهد شد. و بلافضله پس از رأی کنگره دبیرخانه‌ی متحده دست به همین کار زد.

طرفداران بین الملل چهارم در سیلان پس از رأی کنگره گردهم آمدند تا سازمان تروتسکیستی سیلان را از نو بسازند. اما بدینکه در این کشور ضربه‌ی سختی بر تروتسکیزم وارد آمده بود و از آن زمان تا حال نیز جنبش تروتسکیستی در سیلان دیگر مقر مستحکمی باز نیافته است.

مبازرات تبلیغاتی بین الملل (دومین کنگره‌ی پس از تجدید وحدت)

خوشبختانه رهبری متحده‌ی بین الملل مجبور نشد که صرفاً به مشکلات درونی سازمان و حملات گروه‌های مخالف پیردازد. در این دوران جنبش

تروتسکیستی به فعالیت‌های دامنه‌دار و وسیع شونده‌ای پرداخت که پایه‌های وحدت را مستحکم ساخت و مقدمات جهش بعدی بین الملل را فراهم آورد. بین الملل دست به یک مبارزه تبلیغاتی به قصد دفاع از انقلابیون محبوس در لهستان و بخصوص دو رهبر جوان لهستانی به نام های مودزلووسکی Kuron و کورون Modzelevsky دانشگاه ورشو بودند، زد و نامه‌ی سرگشاده‌ی ایشان به حزب کارگر لهستان را انتشار داد. این نامه از دوران اپوزیسیون چپ و مرگ تروتسکی تا آن زمان، اولین سند برنامه‌ی انقلاب ضد بوروکراتیک بود که از درون یک دولت کارگری بیرون می‌آمد. بین الملل همچنین مواضع کمونیست‌های چپ را که از سیاست انجمن کمونیست‌های یوگسلاوی la Ligue des Communiste Yougoslaves انتقاد می‌نمودند، به عموم شناساند. برای اولین بار پس از سالیان دراز، اندیشه‌ی مارکسیزم انقلابی در جانی که استالینیزم برای مدت‌های مديدة تسلط‌تمام داشته و یا در جانی که نوعی رهبری دست راستی به حکومت ظالمانه‌ی خود اشتغال داشت، به نوعی فورموله شده بود. علاوه بر آن بین الملل چهارم چندین بار این فرصت را یافت که مواضع و اسناد مربوط به عناصر منتقد شوروی را به عموم بشناساند و اخیراً نیز آراء کارگری جهان را از مواضع یک جریان فکری چپ در چکسلواکی آگاه گردانید.

بین الملل چهارم به انحصار گوناگون در منازعه‌ی چین و شوروی مداخله کرد. بخش‌های بین الملل از هر فرصتی به منظور تأثیرگذاری بر سیر بحران احزاب کمونیست استفاده کردند. چنانکه در جریان تشديد اختلافات، این دو

رهبری- چین و شوروی- یکدیگر را متقابلاً به تبانی با بین الملل چهارم متهم ساختند.

قبل‌اً به اقدامات مربوط به دفاع از کوبا اشاره کرده ایم. در این باره باید تأکید کرد که فعالیت‌های تروتسکیست‌های آمریکای لاتین نقش خیلی مهمی در روشن کردن مواضع نادرست کوبانی‌ها در مورد تروتسکیزم داشت. بر طبق تصمیم کنگره‌ی جهانی که ذکر آن گذشت، یک مبارزه‌ی تبلیغاتی در سطح بین‌المللی، برای دفاع از هوگو بلانکو، مبارز تروتسکیست و رهبر دهقانان پرونی آغاز گردید. این مبارزه پس از یک آغاز نسبتاً بطيئی وسعت قابل ملاحظه‌ای یافت. سیل اعلامیه‌های همبستگی از هر جا سرازیر شد و رقم متنیگ‌ها و تظاهرات تشکیل شده در شهرهای متعدد و در تمامی نقاط جهان، بالا گرفت. این مبارزه آنچنان قدرتمند بود که سندیکاهای رفورمیستی و سازمان‌های وابسته به احزاب کمونیست را نیز تحت تأثیر قرار داد. بین الملل هرگز چنین مبارزه‌ای را در سطح جهانی ترتیب نداده بود. این مبارزه با تحول شرایط عینی در آمریکای لاتین و سپس در ویتنام در آمیخت و این موقعیت جدید در توسعه‌ی همبستگی با مبارزه‌ی مزبور مؤثر واقع شد. بر اثر این مبارزه ابتدا محکمه‌ی هوگو بلانکو چند بار به تأخیر انداخته شد و سپس هنگامی که این محکمه بر پا گردید، نامبرده دفاعیه‌ی باشکوهی از خود عرضه کرد. مبارزه‌ی تبلیغاتی مزبور موفق شد خطر مجازات اعدام را از میان ببرد، چه نظر به اتهاماتی که به هوگو بلانکو وارد شده بود، اگر عقاید عمومی جهانی برانگیخته نمی‌شد یقیناً حکم اعدام از جانب دادگاه صادر شده بود.

و سرانجام از اوائل سال ۱۹۶۵، یعنی پلافالصله پس از بسط سریع و غول آسای عملیات نظامی یانکی ها در ویتنام، بین الملل به تمام بخش ها و به همه‌ی مبارزین پیشرو هشدار داد تا دست به اقدامات کمکی در مورد انقلاب ویتنام بزنند.

در مدتی کم تر از دو سال پس از تجدید وحدت بین الملل، تصمیم صدور فراخوان برای کنگره‌ی آینده اتخاذ گردید. در این کنگره که در دسامبر سال ۱۹۶۵ برگزار شد قریب شصت نفر به نمایندگی از بیست و پنج کشور حضور یافتدند. در این کنگره ثابت گردید که وحدت مجدد در شرائط مناسبی صورت پذیرفته و بین الملل تا اندازه‌ی بسیار زیادی بر نیروهای گریز از مرکز سازمان فائق آمده است. این سازمان از این پس قادر بود تا نیروهای اصلی خود را به سمت خارج متوجه ساخته و در شرائط عادی تری به پرورش مشی سیاسی خود بپردازد.

کنگره در وهله‌ی اول ضرورت دفاع از ویتنام را موکد ساخت. از آنجا که این کنگره شکست فاحش توده ها در برزیل و اندونزی را در چند قدمی خود در پشت سر داشت، با نیروی تمام، لزوم ایجاد یک استراتژی جهانی برای انقلاب سوسیالیستی در مقابل استراتژی کلی امپریالیزم را بیان داشت. کنگره در طی یک فراخوان اعلام داشت:

"رحمتکشان کمونیست، اعضاء احزاب کمونیست، کارگران،
جوانان، روشنفکران کشورهای کارگری: با آغاز و گسترش مبارزه‌ی
تبليغاتی خود کرملين را وادر سازید تا دست از مشورت های پنهانی و
مشکوک خود با مهاجم امپریالیست برکشد و به خاطر بسپارید که
کرملين درست در لحظه‌ای به این کار دست می زند که از رساندن

یاری بیش تر و رای کمک ناچیز و حقیرش به توده های قهرمان
جمهوری دموکراتیک ویتنام و جبهه ای آزادیبخش ملی ویتنام جنوبی
روگردان است. توده های میلیونی، شعار زیرین را از سرگیرید:
هوایپیما و موشك برای مردم ویتنام!

"زحمتکشان، دهقانان فقیر، مبارزین ناسیونالیست کشورهای شبه
مستعمره: با عزم راسخ به مقابله با امپریالیزم برخیزید و متحداً مشت
خود را از همه طرف بر سر آن بکوبد. از اینکه امپریالیزم آمریکا
نیروهای عمدی خود را در ویتنام درگیر ساخته است، سود جوئید تا
جبهه های جدیدی علیه آن بر پا کرده و چاکران و نوکران آن را هر جا
که شرائط مساعد است، نابود کنید."

"کارگران تمام جهان: رهبران تمام سازمان های توده ای و رهبران
همهی دول کارگری را که مدعی اند که به نام سوسیالیزم سخن
می گویند، وادار به تشکیل جبهه ای واحد ضد امپریالیستی تزلزل
ناپذیری سازید که امپریالیزم را زیر ضربات مخوف خود مجبور به
عقب نشینی نماید!"

علاوه بر مصوبه‌ی سیاسی که در آن برخی نکات اساسی و منجمله بحران
رهبری در انقلاب های ضد استعماری - که تا آن موقع منجر به شکست های
پی در پی و وخیم این انقلاب ها کشته بود - و مسئله‌ی ظهور جریان های جدید
اپوزیسیون در کشور ایالات متحده بررسی شده بود، چند سند دیگر در این
کنگره مورد بحث قرار گرفت و به تصویب رسید.

سیر تحول سرمایه داری در اروپای غربی و تکالیف مارکسیست های
انقلابی موضوع سندی را که از جانب ای- ریورا I. Rivera ارائه شده بود،

تشکیل می داد. این سند مفصل‌به تحلیل موقعیت تحول یافته‌ی اقتصادی که در هر کشور خصلتی جداگانه داشت، پرداخته و تضادهای بازار مشترک را برملا می نمود. و بر پیدایش گرایشاتی در جهت برقراری "دولت قوی" و همچنین موانعی که در برابر اینگونه گرایشات موجود بود، تأکید می کرد. سند مزبور همچنین ظهور جریان‌های فکری ارجاعی و گرایشات نژادپرستانه را که در برخی کشورها از مسئله‌ی مهاجرت کارگران خارجی و بخصوص کارگران سیاه، بهره برداری می کردند، تحت توجه قرار می داد. سند مورد بحث انحطاط عمیق رهبری‌های قدیمی سوسیال دموکرات یا استالینیستی را نشان داده و خطر ادغام شدن سازمان‌های سندیکاتی در درون نظام سرمایه داری را که روز به روز بیش تر می شد، یادآوری می کرد. این سند همچنین به این مسئله اشاره می کرد که در کشورهایی که سوسیال دموکراسی بر جنبش کارگری حاکم بود، گرایشات چپ بیش تر از درون جنبش سندیکاتی پدیدار می گشتند زیرا که بخشی از بوروکراسی سندیکاتی به منظور حفظ اعتبار خود در نزد کارگران مجبور بود تا نقش اپوزیسیون را به عهده گیرد. و سرانجام این سند برخلاف تصورات آن دسته از جریان‌های سیاسی متعددی که در تئوری مواضع انقلابی خود را حفظ کرده ولی نسبت به خصلت دوره‌ی حاضر کاملاً شکاک بودند، اعلام می نمود که تضادهای سرمایه داری حتی در چهارچوب ننوکاپیتالیزم در چنان حدی است که مبارزات اقتصادی تدافعی توده‌ها می تواند در بعضی مواقع به نبردهای تهاجمی در جهت پیروزی بر سر مطالبات انتقالی و به موقعیتی انقلابی همراه با استقرار ارگان‌های قدرت دوگانه مبدل گردد. با آغاز از چنین ملاحظات و با توجه به موقعیت بین المللی

است که برنامه های انتقالی جدآگانه و مختص به هر کشور می باشد تنظیم گردد.

سند دیگری درباره "منازعه‌ی چین و شوروی و بحران جنبش بین المللی کمونیستی" که به وسیله‌ی لیویومایتان گزارش داده شد، ابتدا به بررسی مسئله‌ای می پرداخت که از جانب چندین گروه مطرح گردیده بود: آیا در چین یک دوره‌ی استالینیستی وجود داشته است؟ (و به طور کلی آیا هر دولت کارگری عقب مانده می‌باید الزاماً از چنین دوره‌ای گذر کند؟). سند مذبور به این سؤال پاسخ منفی می‌داد و بر تفاوت‌های میان مانوئیزم و استالینیزم انگشت می‌گذاشت و نقطه‌نظر تروتسکی را مبنی بر اینکه استالینیزم شکل منحصر به فردی از بورکراتیزه شدن است چونکه این پدیده زائیده‌ی مجموعه‌ای از شرائط است که هرگز نمی‌توانند دوباره در تاریخ گرد هم آیند. تأیید می‌کرد. این متن همچنین احزاب و گروه‌های طرفدار چین از یک طرف، و احزاب و گروه‌های جانبدار مسکو از طرف دیگر را دقیقاً مورد بررسی قرار می‌داد. فصلی از این متن هم به مسئله‌ی کاسترونیزم اختصاص داشت.

سند حجیمی به "پیشرفت‌ها و مسائل انقلاب کشورهای آفریقانی" اختصاص یافته بود. تقریباً ده سال از زمانی که استعمار قدیمی در آفریقا جای خود را به ساختارهای جدید داده بود، می‌گذشت. این سند سه بخش عمده را از یکدیگر مجزا می‌کرد: آفریقانی که در آن استعمار و نژادپرستی هنوز زنده بود، آفریقانی که در آن کاملاً نظام استعمار نو برقرار بود، و آفریقانی که در آن تحولات انقلابی در حال تکوین بود.

بخش اول اساساً جنوب آفریقا را دربر می گرفت. این بخش هیچگونه مسائل خاص تاریکی را بر نمی انگیخت؛ اصل مطلب به مسائل مبارزه ای که امکان داشت در این نقاط شدت فوق العاده یابد، مربوط می گردید.

بخش دوم کشورهای نظیر مراکش، تونس، لیبی، غالب مستعمرات پیشین فرانسه در آفریقای باختری، کنگو، سیرالئونه، نیجریه، اتیوپی، سومالی، و غیره را شامل می گشت. این بخش نیز مسائل نظریه ای مشکلی را مطرح نمی ساخت. ماهیت نواستعمارانه‌ی آن مطلقاً واضح بود و وظائف مبارزین انقلابی در این باره را می شد به سادگی فورموله کرد.

بخش سوم شامل کشورهای نظیر غنا Ghana، زنگبار، گینه، مالی، مصر و الجزایر بود. این بخش به طور کلی به کشورهای مربوط می گردید که از راه مبارزه‌ی توده ای به استقلال نائل شده بودند و یا به اقدامات ضدامپریالیستی و گاهی ضدسرمایه داری دست یازیده و در خط پیشگامان مبارزه علیه نظام استعماری یا نواستعماری قرار داشتند. بخش مهمی از این سند به شرح وقایع، تحولات درونی و موقعیت این کشورها از نقطه‌ی نظر طبقاتی و اقدامات انجام شده در آن‌ها و غیره اختصاص یافته بود. به ویژه قسمت مهمی از سند مربوط به مسئله‌ی انقلاب الجزایر می شد که در آن توجه بسیار خاصی به تجزیه‌ی بن‌بلا و موقعیت جدید که از چند ماه قبل با کودتای ۱۹ ژوئن ۱۹۶۵ و با به قدرت رسیدن بومدین حاصل آمده بود، معطوف شده بود. این سند تضادهای موجود در این نوع دولت‌ها را نشان می‌داد و سعی می‌کرد شرایطی را که قادر می‌بود حرکت توده‌ها را باعث شود و از آنجا امکانات تبدیل این کشورها به دولت‌های کارگری را به وجود آورد، فورموله کند.

این سند با فصلی در مورد چشم انداز ها و تکالیف و همچنین چند نتیجه‌گیری اساسی خاتمه می‌یافتد. این سند خصائص انقلاب آفریقا را که بوجود بخش‌های بسیار عقب مانده، تقابل میان اشکال قبیله‌ای در حال تلاشی و چشم انداز‌های سوسیالیستی دنیاگیر قرن بیستم، و رشد مرکب فوق العاده‌ی این قاره نتیجه می‌شود، بر جسته می‌ساخت. این سند نشان می‌داد که چگونه حتی در صورتی که مارکسیست‌های انقلابی به پیروزی هم برسند، حل اینگونه مشکلات بدون کمک‌های بلاعوض وسیع دول کارگری آسان نخواهد بود. در این مورد به ویژه کمک دولت‌های کارگری نئی که در آینده در کشورهای صنعتی اروپای غربی و آمریکای شمالی زاده خواهد شد، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار خواهد بود. تکلیفی که این سند برای مبارزین بین الملل معین می‌کرد عبارت بود از یاری رساندن به امر پرورش کادرهای آفریقائی شایسته و قادر به ایجاد احزاب انقلابی واقعی.

بحث در باره‌ی این سند و بخصوص بر سر مسأله‌ی انقلاب الجزایر، تعیین ماهیت حکومت بن بلا، تعیین ماهیت رژیم مصر و غیره بسیار غنی بود. کنگره این سند را تصویب کرد و در عین حال چنین نظر داد که با آنکه این سند می‌توانست پایه‌ی مناسبی جهت فعالیت‌های بین الملل باشد معذالت بعضی مسائل کنگره در این سند می‌باید به نحو عمیق تری مورد بررسی واقع گردند و چنین تصمیم گرفت که بحث در باره‌ی سند مذکور پس از پایان کنگره ادامه یابد و مسأله‌ی انقلاب آفریقا در دستور کار کنگره‌ی جهانی آینده جای گیرد.

فصل هفتم:

نقطه عطف موقعیت جهانی (۱۹۶۸)

از همان روزهای برگزاری کنگره در پایان دسامبر ۱۹۶۵، علام تجدید حیات بخش‌های بین‌الملل که در پیوستن تعداد هر چه بیشتر جوانان به بین‌الملل و حتی پذیرش آنان به مقام نمایندگی در این کنگره تجلی می‌یافتد، مشهود بود. این پدیده در عرض سال‌های بعدی تشدید یافت و مسائلی مطرح نمود که بسیاری از آن‌ها تازگی داشت. و اکنون ما به نقطه‌ای رسیده‌ایم که در آن شرح تاریخی به تحلیل سیاست روز می‌نجامد.

جنگ ویتنام عاملی بود که به قاطع ترین و انکارناپذیرترین وجهی به تسريع فراشند چرخش اوضاع جهانی، که در آن زمان در زیر پوشش بی‌تفاوتی و رکود سیاسی در اروپا و استقرار رفورمیزم، بعد از استالین زدائی، در دولت‌های کارگری، در حال تکوین بود یاری رساند. همچنان که مارکس می‌گفت، انقلاب، این کور موش پیر، با سرسرختی تمام سوراخ خود را حفر می‌کرد تا که یک روز زمینی که اینگونه از زیر تهی می‌شد، بنحو نامترقبه‌ای در هم فرو نشیند. عوامل دیگری نیز به همان نحو در برگشت اوضاع نقش مساعد داشتند. به عنوان نمونه باید از "انقلاب فرنگی" چین نام برد، علیرغم آشکال افراطی که این "انقلاب" بارها به خود گرفت. کنگره‌ی نهم

حزب کمونیست چین نشان داد که هدف از "انقلاب فرهنگی" در اصل عبارت از آن بود که دستگاه بوروکراتیک انعطاف پذیر و جزمیت یافته را از کار برکنار نموده و دستگاه بوروکراتیک فعل تری را جانشین آن سازند. یکی از روش های انجام این عملیات توسل به بسیج توده ای علیه دستگاه قدیمی بود. اما در کشورهای سرمایه داری نیز بی شمار بوده اند اینگونه بسیج های عمومی که به برانگیختن اعمال انقلابی انجامیده اند!

یک پدیده بین المللی که شاخص چرخش بعدی موقعیت جهانی محسوب می گردد، وارد شدن دانشجویان کشورهای سرمایه داری در عرصه ای عمل بود. تا آن هنگام فقط قشر دانشجوی کشورهای عقب مانده در مبارزات توده ای شرکت داشت. در واقع در کشورهای استعمار زده این امر برای کسی تازگی نداشت چرا که این قشر همواره در انقلاب های این ممالک نقش مهمی را ایفا نموده است. اما ورود قشر دانشجوی کشورهای سرمایه داری پیشرفتی تا چنین حدی به عرصه ای سیاسی پدیده جدیدی بود که در دوره های پیشین و حتی در تاریخ انقلاب های بورژوائی نظیر آن دیده نشده بود. البته شرط مختص به هر کشور در ظهور این پدیده نقش داشتند ولی از آنجا که این پدیده بین المللی بود مطلقاً می باشد پایه ای عینی مشترکی را دارا باشد. برای اولین بار، در دورانی که به طور متوسط از اوضاع مساعد اقتصادی برخوردار بود، دانشجویان - در قالب توده های وسیع و نه به شکل اقلیت های ضعیف- مستقل از رهبری های سنتی طبقه ای کارگر ابتدا به نظام دانشگاهی و فرهنگی و سپس به ساختارهای اجتماعی دنیای سرمایه داری، حمله ور گشتد. به علاوه عالم مختلفی مبنی بر بیدار شدن کارگران جوان نیز در این دوران به چشم می خورد، اگرچه این پروسه مانند پروسه ای بیدار شدن جوانان دانشجو

برجسته نبود. در بین این کارگران نیز گرایش به سمت جستجوی راه های خارج از کنترل رهبرهای سنتی طبقه‌ی کارگر دیده می‌شد. و سرانجام پدیده‌ی تازه‌تر و غیرمنتظره‌تری به وقوع پیوست که عبارت از روی آوردن نوجوانان دبیرستانی به مسائل زندگی سیاسی جامعه بود. بین الملل به فوریت بر اهمیت استثنائی تحولات پدیدار شده در میان جوانان پی‌برد.

بخش‌های بین الملل با سرعت تمام به کار تبلیغ و آغازگری در اذهان عمومی به طرفداری از انقلاب ویتنام پرداختند. هدف از این اقدامات تشکیل تظاهرات پرقدرتی بود که بتواند بر عکس اقدامات "جنبش صلح" *Mouvement de la Paix Petitions* که دائماً مشغول تهیه‌ی مکرر عرض حالات تفاوت میان خواست‌های "مذاکرات" که همچون ابزاری در دست مسکو در خدمت سیاست همزیستی مسالمت آمیز قرار گرفته بود، و یک سیاست انقلابی، تحت آرمان پیروزی جنبش آزادیبخش ملی ویتنام، میسر نبود.

سیاست اتخاذ شده از جانب چین و طرفداران آن هم، هر اندازه هم که از برخی نظرات دچار اختشاش فکری بود، موافق جلوتر رفتن از سیاست احزاب دنباله رو کرملین، در کمک به انقلاب ویتنام بود.

یکی از ذی قیمت ترین کمک‌ها به رشد جریان‌های انقلابی بدست چه گوارا Che Guevara به هنگام طرح شعار مشهور خود صوت پذیرفت: "یک ویتنام دوم، یک ویتنام سوم". و او برای تحقق چینی‌آرمانی به شهادت رسید. مبارزین تروتسکیست همواره در صفحه اول تمام تشکیلات *ad hoc* [مختص به این اقدام مشخص- مترجم] که در چندین کشور اروپائی به وجود آمدند تا تمام هوای خواهان مبارزه‌ی توده‌ای در مورد مسأله‌ی جنگ ویتنام را در یک

جبهه‌ی واحد وسیع متشکل کنند، قرار داشتند. تروتسکیست‌ها منشاء اصلی اولین تظاهرات اروپای غربی در پشتیبانی از ویتنام بودند (تظاهرات لی یژ در ۱۵ اکتبر ۱۹۶۶، تظاهرات اکتبر ۱۹۶۷ به هنگام مرگ چه گوارا، تظاهرات برلن در ۲۱ فوریه ۱۹۶۸). آنان در صدر نبرد دانشگاه برکلی و تمام اعمال ضد جنگ در ایالات متحده قرار داشتند. و هم آنان بودند که پیوند درونی جنبشی را که در انگلستان برای ویتنام مبارزه می‌کرد، متضمن گشتند و این جنبش در تاریخ ۲۷ اکتبر ۱۹۶۸ در برپا ساختن تظاهراتی با شرکت صدهزار نفر در لندن توفیق یافت.^{۲۸}

۲۸ - موضع فرقه گرایان سازمان L. L. S. هیچگاه رفت آمیزتر از اینجا جلوه نکرد: اینان از شرکت در اقدامات عملی مشترک با به اصطلاح "خرده بورژواها" سر باز زند و بدین ترتیب در شرایط موجود وقت فعالیت ایشان به حملات خشن علیه بین الملل چهارم و هواخواهان آن و افساگری‌های صرف‌الفظی در برابر رهبری‌های رفورمیستی و استالینیستی تقلیل پیدا کرد و به انفراد کامل آنان در مقابل تظاهرات بزرگ توده‌ای انجامید. بدین ترتیب اینان پس از ارسال چند صد جوان انگلیسی به لی یژ در تاریخ ۱۵ اکتبر ۱۹۶۶ به منظور افساء بین الملل چهارم، از شرکت در تظاهرات ۲۷ اکتبر ۱۹۶۸ در لندن که شاید بزرگ‌ترین تظاهرات توده‌ای در انگلستان از تاریخ پایان جنگ به بعد تا آن زمان، و به هر حال پیکار جویانه ترین آن‌ها بود، امتناع ورزیدند. تظاهرات علیه جنگ ویتنام هچنین در واقعیت امر تظاهرات چیزی‌ها علیه سیاست عمومی حکومت ویلسون Wilson به شمار می‌رفت. فرقه گرایان این تظاهرات را تحت عنوان تجمع خرد بورژواها و نوعی "کلاهبرداری" تقبیح کردند.

ما دوست نداریم با استفاده و یا سوءاستفاده از نقل قول‌ها به ترویج اصل اتوریته پیردازیم. اما در برابر فرقه گرایانی که همواره الفاظ را به شهادت می‌گیرند تا بهترین معانی را مendum سازند، گاهی بیفاایده نیست تا کلام را به پویندگان فدمت یافته بسیاریم. پس بر آنچه که لذین در جزوی بیماری کودک صفتانه‌ی کمونیزم ("جب گرانی") نوشته است گوش فرا دهیم: "کدام عامل است که به نظم درونی حزب انقلابی پرولتاریا قوت می‌بخشد؟... پیش از همه، آگاهی قشر پیشرو پرولتاریا، دلیستگی عیق آن به انقلاب، حاکمت آن بر نفس خویش، حس فدکاری آن و شهامت قهرمانانه‌ی آن. و سپس قابلیت آن در ایجاد رابطه و نزدیکی با توده‌ها، و یا به عبارت دیگر، توانانی آن در آمیختن با وسیع ترین توده‌های رحمتشک و در وهله‌ی اول درون توده‌های پرولتاری، اما همچنین توده‌ی رحمتشکان غیرپرولتاری. ثالثاً حقانیت رهبری سیاسی که این قشر پیشرو به وجود آورده [...]." (تائید از لذین)

بدین طریق، اهمیت آمیزش با توده‌های غیرپرولتاری، تا حد معینی، پیش از اهمیت اختیار سیاست درست قید شده است. می‌باید جسارت لذین را داشت تا بتوان به این نحو سخن خویش را

سازمان های تروتسکیستی در جریان اقدامات دفاعی در مورد ویتنام خود را با اشاره وسیع جوانان که در جستجوی یک مشی انقلابی در حال آشنازی با حقایق انقلاب اکتبر و عقاید لنین و تروتسکی و جنبش تروتسکیستی بودند، مرتبط می ساختند. سازمان های تروتسکیستی و به ویژه آن هایی که در اروپا و ایالات متحده سال های طولانی طاقت فرسا و متلاشی کننده ای را پشت سر گذارده بودند خون تازه ای را در رگ های خود جاری دیدند و از تجدید حیاتی پردامنه تر از همیشه بهره ور گشتند.

این پدیده ناچاراً انتقادات فرقه گرایان را برانگیخت - شما اعضاء خود را از میان دانشجویان برمی گزینید و نه از میان کارگران و از این قبیل. گذشته از اینکه سازمان های پیشروئی چون سازمان های جنبش تروتسکیستی دلیلی ندارند که از فعالیت و عضوگیری در محیطی که نیروهای دماغی ارزشمند و لازم برای جنبش کارگری یافت می گردند، غافل بمانند، این پدیده که عموماً در درون دول پیشرفتی سرمایه داری نمود یافت نیازمند بررسی تحلیل بود زیرا که به طور ویژه ای از یک موقعیت جدید اجتماعی، که با پدیده های قبلی تاریخی متفاوت بود ناشی می شد. ترقیات تکنولوژیکی، ضروریات اقتصادی و پیشرفت های جدید در زمینه های علمی محیط دانشگاهی را منفجر می کرد یعنی به افزایش کمی دانشجویان تا سرحد تغییر کیفی اهمیت اجتماعی اشان می انجامید. و در همان حال مقامی که این دانشجویان در درون اجتماع برای خود می جستند دیگر همانند مقام دانشجویان دوره های پیشین نبود. از همان دوران تحصیل دانشگاهی و حتی از روزهای دبیرستان، تضادهای جامعه ای سرمایه داری این دانشجویان را شدیداً به فکر و امی داشت. اینان حتی میان

بیان کرد. اگر این سطور بدست ما گناهکاران در مانده نوشته می شد این فرقه گرایان چه ها نداشتند که در مورد ما بگویند؟

اولین کسانی بودند که به تضادهای جامعه‌ی نئوکاپیتالیستی حساسیت نشان می‌دادند. این پدیده در ایالات متحده ابعاد استثنائی و بزرگی کسب کرد اما گرایشات مشابه در جاهای دیگر نیز به وجود آمدند. از این پس در آرگامپریالیزم قریب شش میلیون دانشجو وجود دارد و این رقم درصدی را تشکیل می‌دهد که از درصد دهقانان چندان پائین‌تر نیست. این دانشجویان در شهرهای دانشگاهی مرکز یافته‌اند. تحصیلات آنان برخلاف آنچه که در گذشته در مورد اغلب ایشان صدق می‌کرد، دیگر این دانشجویان را قادر به جانشینی پدران و یا بزرگ ترانشان در مقام سرمایه داران، کارخانه‌داران، تجار و یا بورژواهای صاحب مشاغل آزاد (مانند پزشک، وکیل و غیره) نمی‌سازد. متخصصین فنی که تعداد آن‌ها اکنون بسیار زیاد می‌باشد، دیگر امیدی به دستیابی به مناصب کمیاب بالا رتبه در شرکت‌های بزرگ ندارند. اینان لاجرم به انسان‌های تبدیل می‌گردند که تنها با اتکاء به کار دست خود امرار معاش می‌نمایند و توسط شرکت‌های بزرگ سرمایه داری و یا دولت استثمار می‌شوند. این اشار که از نقطه‌نظر اجتماعی به طبقات میانه متعلق‌اند، مانند کارگران با خطر بیکاری مواجه بودند. در میان این اشار دانشجویی، که تعدادشان کثیر است، تضادهای دیگر و فراوان جامعه به طور بارزی مشهود بود. نحوه‌ی کاربرد دانش اکتسابی ایشان به شیوه‌ی سرمایه‌داری (چه در زمینه‌ی علوم طبیعی با استعمال مثلاً انرژی اتمی برای مقاصد نظامی، و چه در حیطه‌ی علوم اجتماعی برای نیات انحرافی و یا استثمار انسان‌ها)، ارتکاب اعمال مهیب از جانب جامعه در مورد ستمدیده ترین اشار اجتماعی (توده‌های ممالک استعمارشده، سیاهان)، این دانشجویان را از حد انتقاد از اصول آموزشی، که دولت بورژوائی آن‌ها را هر

چند گاه به منظور تشویق تعلیم دیدگان به قبول مشاغل از خودبیگانه ساز اصلاح می نمود، سریعاً به سمت انتقاد علل اساسی نابسامانی ها که خود نیز قربانی آن بودند، راند.

بین الملل تازه تهیه‌ی مقدمات کنگره‌ی جدید خود را، که در آن علاوه بر تحول کلی موقعیت جهانی، می‌باشد مسائل ویژه‌ی بسیار مهمی نظری "انقلاب فرنگی" چین مورد بررسی قرار گیرد، شروع کرده بود که بزرگ‌ترین نقطه‌ی عطف اوضاع بین‌المللی از زمان پایان جنگ تاکنون، اتفاق افتاد.

سال ۱۹۶۸، که با شکست سخت آمریکائی‌ها به دنبال تهاجم تت Tet ویتنامی‌ها آغاز گردید، بدون شک به مثابه سالی پر شمر بر تاریخ انقلاب سوسیالیستی نقش خواهد بست. دو رخداده در این سال در صدر وقایع دیگر قرار گرفتند: پیش از همه، جریانات ماه مه ۱۹۶۸ در فرانسه؛ که با یک انقلاب دانشجویی شروع گردید و سپس اعتصاب عمومی ده میلیون کارگر به نوبه‌ی خود اقدام وسیعی از خرد بورژوازی را به طرزی بیسابقه وارد مبارزه‌ای کرد که نه تنها مرجعیت دولت و مالکیت بورژوازی بلکه همچنین تعداد زیادی از نهادهای سرمایه داری را مورد سئوال قرار می‌داد. و بعد، جهش انقلابی در چکسلواکی، که در عرض اولین هفته‌ی عملیات اشغالگرانه‌ی شوروی وسعت و نیروی بیسابقه‌ای در این دولت کارگری پیدا کرد.

بر این وقایع، که مشکل است توصیفی برایشان پیدا کرد، باید چند واقعه‌ی دیگر را که عواقبشان در همان جهت به پیشرفت‌ه است، اضافه کرد:

- الف) بحران رهبری و نظام سیاسی دو حزب امپریالیزم آمریکا، که در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۹۶۸ ظهر یافت (برکنار شدن جانسون، بی‌اعتنای عمومی نسبت به نیکسون و همچنین نسبت به هامفری، فقدان مرجعیت سیاسی دو کاندیدای فوق الذکر).
- ب) بحران جنبش کمونیستی جهانی که مهم ترین تظاهرش در این بود که مسکو قطعاً مرجعیت و مقام "رهبری" اش را در این دستگاهی که برای مدت‌ها یکپارچه و شدیداً بوروکراتیک بود از دست داد.
- ج) ورشکستگی شرم آور حکومت حزب کارگر انگلستان که قوی ترین حزب سوسیال دموکراتی بین‌المللی و مایه‌ی امید فراوان سوسیال دموکرات‌ها بود.
- د) ورود توده‌های شهرنشین کشورهای آمریکای لاتین به صحنه‌ی عمل پس از حالت منفعل چند ساله‌ی آنان، و منجمله در مکزیک، که بورژازی این کشور آن را تا آن زمان در برابر انقلابات نوع آمریکای لاتین مصون می‌پنداشت.
- دکرگونی هانی که در طی دو سال قبلی در اوضاع جهانی پیدا شد و بالاخص پیوستن نسل جوان به صفوف مبارزه و دور از کنترل دستگاه‌های سنتی رهبری طبقه‌ی کارگر، مسئله‌ی تغییراتی در تاکتیک مبارزه را برای بخش‌های اروپائی بین‌الملل چهارم مطرح کرد. از همان اوan ظهر این پدیده‌ها، جنبش تروتسکیستی به تعديل بعضی از تاکتیک‌های خود پرداخته بود. این امر بخصوص در مورد بخش فرانسه از زمان جنگ الجزایر، و بدنبال موضع‌گیری احزاب کارگری در برابر این جنگ، صادق بود. ولی در آن زمان اینگونه تعديلات هنوز به طور کامل صورت نپذیرفته بودند. وسعت و حدتی که جنبش

جوانان به خود گرفت، و از جمله باعث شکل گرفتن گرایشاتی در جناح چپ احزاب کمونیست شد که قوت این را داشتند که بتوانند به مثابه عاملی مؤثر در صحنه‌ی سیاست چندین کشور اروپائی وارد شوند، باعث شد که بخش‌های اروپائی، از اوائل سال ۱۹۶۷، بحثی در مورد تاکتیک‌های مناسب برای فعالیت در این شرایط، و از جمله تجدیدنظر در مسأله‌ی "آنتریزم" باز کنند. جهت گیری مباحثه‌ای که بر این اساس آغاز یافت به سمت مسأله‌ی تغییر تاکتیک متمایل بود. "آنتریزم" بهانی بود که پرداختن اش، به علت عدم تناسب میان سلطه‌ی رهبری‌های سنتی و ضعف پیشگامان جنبش، که فعالیت‌هایشان عملانمی توانست از سطح فعالیت‌های یک گروه تبلیغاتی فراتر برود، ناکزیر بود. از این زمان به بعد ایجاد فرماسیون‌هایی که بتوانند در عین اقلیت بودن دارای قدرت عمل در برخی بخش‌ها باشند، میسر است و این عملیات می‌توانند در سطح ملی نیز کسب اهمیت کنند. از جانب دیگر، تاکتیک "آنتریستی" قریب پانزده سال پیش [از نوشتن این کتاب- مترجم] با در نظر گرفتن تناسب قوا در آن زمان و برپایه‌ی دورنمای گسترش بحران رهبری‌های سنتی کارگری و به منظور تشکیل جریان‌های چپی در درون این رهبری‌ها بنیان گشته بود (به صفحه‌ی ۶۱ نگاه کنید). اما به سبب طولانی شدن دوران شکوفانی اقتصادی، گرایشات چپی سازمان‌های سنتی، خود عموماً گرفتار لغزش به راست مجموعه‌ی جنبش توده‌ای کارگری شده‌اند و تنها در چند مورد خاص می‌باشد که عکس این واقعیت رخ داده است. از نظر ما با این حال همین چند مورد خاص برای توجیه تاکتیک گذشته کافی هستند.

از آنجا که، آنانی که، دست از حملات خود به "آنتریزم" برنکشیده‌اند سرانجام در فرقه‌گرانی منجمد شده‌اند، پس از وقایع ماه مه ۱۹۶۸ کافیست که

صرفاً به عنوان نتیجه‌ی این تاکتیک به ایجاد گروه جوانان کمونیست انقلابی
در پرتو فعالیت‌های خود Jeunesse Communiste Révolutionnaire
درون اتحادیه دانشجویان کمونیست Union des Etudiants کمونیست
اشارة نمانیم که پرازش‌ترین سهمی است که تروتسکیزم Communists
در مه ۱۹۶۸ در فرانسه از خود ادا نموده است^{۲۹}. همچنین فراموش نکنیم که

^{۲۹} - جریانات ماه مه ۱۹۶۸ در فرانسه همچنین ارزیابی سیاست سازمان I. C. O. این دشمن بزرگ "انتریزیم" را که در مورد کوبا و ویتنام خطی مشابه خط سازمان انگلیسی S. L. L. دنبال نموده است، ممکن ساخت. در جریان بزرگ ترین واقعه مبارزه طبقاتی بعد از جنگ، افشاگری‌های روزانه‌ی این گروه که مخالف اطلاق نام انقلابی به هر فرد خارج از خود است، منجر به شرکت نکرده‌ی آن در درگیری‌های که با نیروهای دولت بورژوازی رخ داد گردید. اینان هر بار علیه درگیری‌ها هشدار دادند و به موضعه درباره‌ی متفرق شدن جمعیت و حذرکردن از "سلام خانه‌ی" دشمن پرداختند. ما از خواننده دعوت می‌کنیم تا به کتاب مه ۶۸، یک تمرین عمومی une repetition general Mai ۶۸، نوشته‌ی دانیل بن سعید Daniel Bensaid و هانری ویر Henri Weber نگاه کند. نویسنده‌کان مزبور در کتاب خود به خوبی نشان داده اند چگونه و چرا فرقه‌گرائی این گروه در لحظات قطعی عمل به فرصت طلبی مبدل می‌گردد و این فرصت طلبی به هنگام غصب نشینی توده‌ها، دوره‌ای که از نقطه نظر بازپردازی به حملات همیشگی مناسب حال این گروه است، یاریگر به فرقه‌گرائی تغییر شکل می‌دهد.

از آنجا که در این پاورقی به شرحی از این گروه پرداخته‌ایم، امیدواریم از اینکه بر این یادداشت چند سطر دیگر، که ممکن است در ظاهر امری شخصی جلوه کند ولی در واقع با بخشی از تاریخ جنبش تروتسکیستی ارتباط دارد، می‌افزاییم ما را بخشد. این گروه که از انتقاد جدی مواضع بین‌الملل ناتوان است، حول وقایعی که به دوره‌ی پیش از جنگ مربوط می‌گردد، نویسنده‌ی کتاب حاضر را مورد حملات خود قرار داده است. محتوى اصلی این جملات در مجموعه‌ی مقالاتی تحت عنوان جنبش کمونیستی در فرانسه از جانب بروئه Broue گنجانده شده است. نامبرده که یکی از اعضاء گروه مزبور می‌باشد از خود حواسی بسیاری بر مقالات تروتسکی در این کتاب افزوده است. هدف از این حواسی آن است که به خواننده بقیه‌لاند که تروتسکی بین سال‌های ۱۹۳۵ و ۱۹۳۸ دست به یک مبارزه‌ی جدی علیه فراکسیونی که من در آن عضو بودم زده و این فراکسیون در ساقط نمودن جنبش ژوئن ۱۹۳۶ شدیداً مسئول بوده است. در آن زمان میان تروتسکیست‌ها اختلافات نظری چندی وجود داشت که به هنگام خروج آنان از S. F. I. O. تشیید پیدا کرد (به صفحه‌ی ۶۰-۵۹ نگاه کنید) و انسجامی به وقوع پیوست و مجادلات بسیار حادی درگرفت. من در اینجا قصد ندارم به تاریخ انشاعب سال ۱۹۳۵ ابیردازم چرا که در آن صورت ضروری خواهد بود جزوه‌ای به منظور توضیح عقیده‌ی کنونی خود در آن باره بنویسم و در هر صورت عقیده‌ی من نکته‌ی مشرکی با اطراح فرقه‌گرایانه‌ای که همه چیز را سیاه یا سفید نشان می‌دهد، ندارد. به هر صورت این ادعا که من در مرکز جدل‌های تروتسکی قرار داشتم، با واقعیت وفقی ندارد؛ و "اتهام" دوم هم صرفاً

S. D. S. در آلمان در بطن سوسیال دموکراسی که سازمان توده ای این کشور می باشد، تولد یافته است.

نقطه‌ی عطف سال ۱۹۶۸ نقطه‌ی ای است که در آن دوران بی تفاوتی و رکود سیاسی در کشورهای پیشرفت‌های سرمایه داری، یعنی دوره ای که اندکی پس از پایان جنگ جهانی آغاز گشته بود، و همچنین دوره‌ی "رفورمیزم"، که پس از اولین سال‌های مرحله‌ی "استالین زدائی" در دول کارگری پدیدار شده بود، خاتمه می‌پذیرد. این نقطه‌ی پایان دورانی است که در آن انقلاب جهانی تقریباً منحصراً بر محمل انقلاب ضداستعماری استوار بود و از این رو به طرز قابل ملاحظه‌ای گرفتار ناهنجاری شده بود. این امر زمینه‌ی مساعدی برای پیدایش نظریه‌های متعدد رفورمیستی یا انقلابی ای فراهم آورده بود که همه در یک نکته مشترک بودند: به اصطلاح ناتوانی پرولتاپیا در ایفای نقش انقلابی به ویژه در کشورهای پیشرفت‌های سرمایه داری. حرکت توده‌های رحمتکش فرانسه و چکسلواکی و همچنین وقوع تظاهرات در شهرهای بزرگ آمریکای لاتین ضربه‌ی مرگباری بر همه‌ی این نظریه‌ها فرود آورد. انحرافاتی که به مدت قریب بیست سال دامنگیر انقلاب جهانی شده بود اکنون در حال انهدام است.

مضحك است از طرف دیگر، اگر این ادعاهای صحت داشتند چگونه می‌توان این عمل تروتسکی را که علیرغم انشعاب گواهی مرا در برابر کمیسیون دیوئی به مثابه‌ی گواهی یک "دوست" ذکر کرد، توضیح داد؟ بعد از همه‌ی این سخنان حال چنین فرض کنیم که من در سال ۱۹۳۵ دچار اشتباه بودم. این چه چیزی را علیه مواضع امروزی من و بین الملل ثابت می‌کند؟ تروتسکیست‌های غریبی هستند آنان که به این قبیل "استدللات" توسل می‌جویند! وبالاخره گویا بروئه فراموش کرده است که من دوباره با تروتسکی وحدت کردم. اگر این نویسنده واقعاً می‌خواست به تاریخ نگاری شایسته ای دست زند می‌باشد به منظور پرداخت کامل به مسئله و احتراز از ترسیم تصویری ناقص و در نتیجه نادرست از آن، به تجسس در مکاتبات میان من و تروتسکی در این باره بپردازد و در چنین صورتی می‌توانست به درستی مشاهده نماید که تروتسکی در مورد مسئله‌ی فرق هیچگونه بحث مقدماتی حول علل و مسئولیت‌های مربوط به انشعاب و هیچ نوع "انتقاد از خود"ی را از جانب من خواستار نگرددیه بود.

تحولات اوضاع بین المللی به طرز غیرمستقیم حتی در مشی سیاسی احزاب کمونیست نیز منعکس شدند. از سال ۱۹۳۵ این احزاب بخصوص در کشورهای اروپای غربی کاری به جز پیشنهاد سیاست سازش طبقاتی با سوسیال دموکراسی و جناح هائی از بورژوازی، تحت عنوانی "جبهه‌ی خلق"، "جبهه‌ی ملی"، "اتحاد چپ"، و غیره نکرده اند. اما اهداف گوناگونی از ورای این سیاست دنبال گردیده است. پیش از جنگ هدف چنین سیاستی تنها "راه را بر فاشیزم بستن" بود. بلافاصله پس از جنگ هدف از آن عبارت از دستیابی بر "دموکراسی خلقی"، نوعی دموکراسی به سبک برنشتاين بود که می‌باشد تدریجیاً و در طول زمانی نامعین به سوسیالیزم منتهی شود. در حال حاضر "دموکراسی پیشرفتی" از جانب آنان به مثابه مرحله‌ای که سریعاً به سوسیالیزم نیل خواهد یافت، عرضه می‌گردد. به طور مسلم سیاستی که مبتنی به طرق مسالمت‌آمیز و پارلمانتاریستی است در همه‌ی موارد منجر به شکست می‌شود. اما اینکه آنان در حال حاضر مجبور گشته اند که در جواب به خواست‌های شنوندگان خود و عده‌ی سوسیالیزم در آینده‌ای نزدیک را بدنه‌ند، خود از علام تحولات فوق است.

بین الملل در چنین شرائطی که از دیدگاه تئوریک و سیاسی بسیار مساعدتر بود، کنگره‌ی جهانی خود را برای سال ۱۹۶۹ آماده کرد. در این کنگره که در آوریل ۱۹۶۹ برگزار گردید هشتاد و هشت نماینده از بخش‌های مختلف و هم نمایندگان برادر و ناظرانی از سی کشور شرکت کردند.

اسناد عمدی تصویب شده از طرف کنگره به قرار زیر بودند:

- تزهانی درباره‌ی برخاست جدید انقلاب جهانی و گزارش مقدماتی رفیق مندل در مورد این تزهانی، که به اتفاق آراء منهای دو رأی تصویب گردید.

- مصوبه ای در باره‌ی چشم اندازهای انقلابی آمریکای لاتین که از طرف رفیق روکا Roca ارائه گردید و با اکثریت دو سوم آراء حاضر تصویب گردید.

- مصوبه ای در باره‌ی "انقلاب کبیر فرهنگی" در چین و گزارش رفیق لیویومایتان که این مصوبه را عرضه کرده بود. اکثریت قاطع کنگره به این مصوبه رأی موافق داد.

- مصوبه ای که به تعیین جهت فعالیت‌های بین الملل در آینده‌ی بسیار نزدیک و در رابطه با قشر جوان رادیکالیزه شده می‌پرداخت و مسائل مربوط به این جهت گیری را، که در سندي که از جانب رفیق آلبر تهیه شده بود مطرح شده بودند، به مباحثه می‌گذاشت.

این کنگره همچنین به اتفاق آراء گزارش فعالیت‌های دیپرخانه‌ی متعددی سابق را که از جانب رفیق مندل عرضه شده بود و گزارشی را درباره‌ی اوضاع مالی بین الملل، و مصوباتی در باره‌ی موقعیت جنبش در آلمان، آرژانتین، سیلان و انگلستان تصویب کرد. در مورد انگلستان که تا آن زمان در آن بخش رسمی بین الملل وجود نداشت، کنگره گروه بین المللی مارکسیست در آن بخش رسمی بین الملل شناخت، کنگره گروه بین المللی Marxist Group-IMG را به عنوان بخش بریتانیائی بین الملل به رسمیت شناخت.

ترزهای مربوط به برخاست جدید انقلاب جهانی که در کنگره ارائه شد نقطه‌ی عطفی را که در سال ۱۹۶۸ در موقعیت جهانی پدید آمده بود در شش نکته‌ی اساسی خلاصه می‌کرد: تهاجم متقابل امپریالیست‌ها که بدنبل پیروزی انقلاب کوبا از جانب امپریالیزم آمریکا شروع شد پس از بدست آوردن موفقیت‌های موقتی و مهم در برزیل، اندونزی و بسیاری کشورهای آفریقائی، با ابتکار نظامی توده‌های قهرمان ویتنامی در تهاجم ت است در سال ۱۹۶۸ دچار شکست

گردید؛ مقاومت پیروزمندانه‌ی خلق ویتنام با کاهش رشد اقتصادی کشورهای امپریالیستی همراه شد و این امر به تشدید تضادهای اجتماعی و تقویت مبارزه‌ی طبقاتی در اغلب این کشورها انجامید؛ مه ۱۹۶۸ در فرانسه سرآغاز برخاست انقلابی در اروپا را افتتاح کرد؛ دفاع پیروزمندانه‌ی انقلاب ویتنام و شروع مبارزه‌ی انقلابی در چند کشور امپریالیستی امکانات رفع موائع و سست کردن دهنده‌ای را که در مرحله‌ی پیشین بر انقلاب ضداستعماری بسته شده بود فراهم آورد؛ آمادگی شرائط انقلاب سیاسی در دول کارگری بوروکراتیک انحطاط یافته یا ناقص الخلقه، تحت تأثیر انقلاب ویتنام و بحران انقلابی در فرانسه، به بسیج پردامنه‌ی توده‌ها در چکسلواکی و یوگسلاوی منجر گردید و تا دروازه‌های اتحاد شوروی نیز امتداد یافت؛ پیدایش یک قشر پیشگام جوان در مقیاس جهانی که به حد زیادی از کنترل سازمان‌های توده‌ای سنتی رها گشته، وضع مساعدی را برای حل مسئله‌ی مرکزی دوران ما، یعنی ایجاد یک رهبری انقلابی جدید برای پرولتاپیای جهان، فراهم ساخته است.

گزارش فعالیت‌های دبیرخانه‌ی متحده به حق نقش پراهمیت و حتی گاه قاطع مبارزین بین‌الملل چهارم را در مبارزات تبلیغاتی اشان برای دفاع از انقلابات ویتنام و کوبا، و در دفاع از مبارزین تحت پیگرد و آزار بورژوازی مانند هکوبلانکو، و در دفاع از انقلابیون پرونی، دانشجویان مکزیکی و یا مبارزین تحت ستم بوروکراسی نظیر رفقاء لهستانی مودزلوسکی و کورون، و در پشتیبانی از انقلاب سوسیالیستی در کشورهای عربی و غیره متذکر می‌شد. این گزارش همچنین پیشرفت قابل توجه مطبوعات و انتشارات تروتسکیستی در جهان و وسعت فوق العاده چاپ و تجدید چاپ آثار تروتسکی به زبان‌های

متعدد و در کشورهایی که قبلاً این کتاب‌ها هیچگاه در دسترس عموم قرار نگرفته بود، یادآور می‌ساخت.

گزارش مزبور بخصوص مداخله‌ی جنبش تروتسکیستی در وقایع ماه مه ۱۹۶۸ در دوره‌ی قبل از تشکیل کنگره‌ی جهانی را بر مبنای تجدید بنای بخش فرانسه، که از آن پس تحت نام جامعه‌ی کمونیست Ligue Communiste با نیروئی ده برابر و نفوذی غیرقابل مقایسه با نفوذ سازمان تروتسکیستی قدیمی فعالیت می‌کرد، مورد ارزیابی قرار می‌داد.

شرکت کنندگان در کنگره‌ی جهانی نشان دادند که در جنب پیشرفت‌های درخشنان فوق الذکر، در بخش‌های دیگر نیز پیشرفت‌های چندی وجود داشته است. تشکیلات رهبری بین الملل و بخش‌های وابسته به آن شاهد جریان یافتن خون تازه‌ای در بدن سازمان بودند و این خون تازه را کادرهای جوانی تشکیل می‌دادند که از عالی‌ترین صفات بالقوه نسل‌های جدیدی که در راه انقلاب سوسیالیستی جهانی گام گذاشده بودند، بهره‌مند بودند.

اثرات چرخش اوضاع جهانی تنها در ترکیب و رشد جنبش تروتسکیستی خود را نشان نداد؛ این نقطه‌ی عطف نه فقط به طور کلی، بلکه از راه تجزیه و تحلیل عمیق و دقیق با روش مرسوم جنبش مورد مذاقه کامل قرار گرفت. در مباحثاتی که حول این مطلب درگرفت، علاوه بر مشخص کردن تکالیف کلی، که سنتاً همیشه انجام می‌شد، یک نکته خصوصاً نافذ و حساس مشهود بود، که نتایج اصلی این چرخش را برجسته می‌کرد، و آن عبارت بود از لزوم ارتقاء فعالیت‌های بین‌الملل تا به آن سطحی که این اوضاع جدید ایجاب می‌کرد. وظیفه‌ی سازمان دیگر از آن پس به شرکت در مبارزات توده‌ای جهت شناساندن برنامه‌ی خود محدود نمی‌شد و بلکه، حداقل در بعضی کشورها و

برخی از بخش‌های مبارزه، کوشش در مداخله به منظور ایفای نقش رهبری کننده را دربر می‌گرفت. محور اصلی و هادی بحث‌های کنگره، که سور و علاقه‌ی شرکت‌کننگان در آن چشمگیر بود، مسأله فعالیت‌های تروتسکیست‌ها برای نفوذ آتی اشان در مبارزات عملی در برخی زمینه‌ها بود.

در جریان مباحثات مربوط به اسناد اصلی کنگره چنین مسلم گشت که جنبش تروتسکیستی، پس از کوشش‌های ناموفق در طی سال‌های دشوار جهت ایجاد سدی در برابر رشد استالینیزم، و سپس بعد از شرکت در برخاست‌های نوین انقلابی که مع الوصف قادر نبودند از طریق بوروکراسی آزادی جویند، برای اولین بار در تاریخ خود امکان آن را داشت که با اثبات اعتبار برنامه اش در مورد بعضی بخش‌های هنوز محدود مبارزات توده‌ای در عمل، و نه فقط در تئوری در مبارزات توده‌ها نفوذ کند. کنگره‌ی جهانی خود را نسبت به موقعیت جدید حاصل و مفاهیم ضمنی آن و همچنین چشم اندازهایی که این وضع جدید می‌توانست در راه بنا ساختن یک بین‌الملل توده‌ای مارکسیستی و انقلابی بگشاید، بسیار آگاه نشان داد. واضح است که چنین نقطه‌ی عطفی نمی‌تواند تنها مورد رأی گیری یک کنگره قرار گیرد؛ هر قدر هم که این خود مهم باشد. دوره‌ی کنونی بر بین‌الملل و بخش‌های آن و بر سازمان‌هایی که از نظر سیاسی به آن وابسته‌اند مراقبت روزمره‌ای را جهت واقعی ساختن این نقطه‌ی عطف ایجاب می‌کند، و همچنین تقویت روابط میان تمام بخش‌های جنبش را ضروری می‌سازد.

اندکی پس از کنگره‌ی جهانی، جامعه‌ی کمونیست فعالیت تبلیغاتی فوق العاده‌ای، که به مناسبت کاندید شدن رفیق آلن کریوین Alain Krivine برای انتخابات ریاست جمهوری، به راه انداخت، نشان داد که جنبش

تروتسکیستی چه جهشی به جلو کرده است. این مبارزه‌ی تبلیغاتی از چهارچوب کشور فرانسه فراتر رفت و بین الملل را به اقسام وسیع سراسر اروپا شناساند. از آن پس تاکنون جامعه‌ی کمونیست همواره در میان پیشگامان مبارزات در فرانسه جای داشته است و تعداد اعضاء و نفوذ آن همواره در حال افزونی است. این سازمان به عنوان عمدت ترین نیروی چپ انقلابی در فرانسه به رسمیت شناخته شده است و فراموش نکنیم که چپ انقلابی فرانسه حتی قادر بوده است به بسیج تظاهرات ده ها هزار نفری دست بزند.

رشد اکثریت بخش‌های بین الملل، و همچنین سازمان آمریکائی S. W. P. نظر به شرایط ملی و محلی ناموزون، ولی در هر صورت بسیار محسوس بوده است؛ حتی بعضی از بخش‌ها تعداد اعضاء خود را به ده برابر رسانده‌اند. در برخی از کشورها که بین الملل قبلانه نداشت (سوئد، لوگزامبورگ، ایرلند) سازمان‌هایی به وجود آمده و به بخش‌های بین الملل تبدیل خواهند شد. در جاهای دیگری که بخش‌های بین الملل در اثر شرائط موجود به طرز قابل توجهی تنزل یافته (مکزیک، سوئیس) و یا حتی از میان رفته بودند (اسپانیا). در این کشور جامعه‌ی کمونیست‌های انقلابی از راه اقدامات عملی فراوان خود در صحنه‌ی سیاست ظاهر گشته و حزب کمونیست اسپانیا در مادرید مبارزه‌ی مشترکی را در دانشگاه با این سازمان ترتیب داده است) در حال بازسازی خود می‌باشند. این پدیده‌ها به کشورهایی نظیر ژاپن، استرالیا و زلاندنو نیز گسترش یافته‌اند. در آرژانتین حزب انقلابی کارگران P. R. T. که رهبری سیاسی ارتش انقلابی خلق E. R. P. را به عهده دارد،

مبارزه‌ی مسلحه‌ای را آغاز کرده است و بعضی از عملیات آن در سراسر آمریکای لاتین شهرت و اعتبار کسب نموده است. در بولیوی، حزب انقلابی کارگری R. O. P. به هنگام کودتای بانزر Banzer در حال تدارک مبارزه‌ی مسلحه بود؛ در جریان مقاومت علیه این کودتا رفقاء بسیاری و منجمله توماس چامبی Tomas Chambi، عضو کمیته‌ی مرکزی، در حین نبرد به شهادت رسیدند. در یک کلام، بین الملل چهارم بیش از پیش در حال درگیر شدن در مبارزات طبقاتی در سراسر جهان است.^{۳۰}.

^{۳۰}- حتی در این زمان که بین الملل چهارم واقعاً نصوح گرفته است برخی مفسران، چه از راه نادانی و چه به سبب بدخواهی، هنوز از وجود "جند" بین الملل چهارم سخن می‌رانند زیرا که گروه‌ها یا کمیته‌های جهت مبارزه با بین الملل چهارم این نام را برای خود اختیار کرده‌اند. استالینیست‌ها که همواره به شیوه‌های خود وفادار هستند، از این موقعیت نه برای مطرح کردن مسئله‌ی "جند" بین الملل، بلکه برای اختلاط موضع‌ما با موضع این گروه‌ها یا کمیته‌ها استفاده می‌نمایند. در این باره وضع حاضر را در مقایسه با موقعیت ده سال پیش می‌توان به ترتیب زیر خلاصه نمود:

دشمن اصلی بین الملل چهارم در این زمینه یک "کمیته‌ی بین المللی" بود که از دو سازمان مهم S. L. A. J. در فرانسه و S. L. L. در انگلستان تشکیل شده بود و به دور این دو سازمان گروه‌های فاقد اهمیت متعلق به چند کشور دیگر گرد شده بودند. این دو سازمان اکنون با یکدیگر قطع رابطه کرده و هر یک "کمیته‌ی بین المللی" خود را دائز ساخته‌اند و هر کدام نیز ادعای "ساختن" و یا "بازسازی" بین الملل چهارم را دارند. ما قبل‌اً در جای دیگر از مواضع سیاسی‌ای که این دو سازمان را مشخص می‌کنند صحبت کرده‌ایم.

فراکسیونی که تحت رهبری پابلو با بین الملل چهارم قطع رابطه کرده بود، اکنون گرد مسئله‌ی "خود مدیریت" مبنی‌لور شده است و این مسئله را همچون کیمیای شفای عام جنبش کارگری تبلیغ می‌نماید. این گروه در جریان تحول سیاسی اش مواضعی مبتنی بر تأثیر پذیری سطحی خود از مسائل اختیار نموده است؛ مثلاً، این گروه در آغاز سال ۱۹۶۵ روی پیش‌بینی عقب نشینی سریع امپریالیزم از ویتمام کاملاً حساب می‌کرد و به هنگام بر کنار شدن رانکوویچ Rankovic در یوگسلاوی شروع "انقلاب سیاسی" را در این کشور اعلام کرد و در همان حال چین را استالینیستی می‌نامید و تازمان هدستی حزب L. S. S. P. در اختتاق جوانان حزب JVP از آن طرفداری کرد. این گروه از این پس دیگر عنوان "بین الملل چهارم" را که بعد از قطع رابطه با بین الملل هنوز حفظ کرده بود به کار نمی‌برد و آرزوه‌مند یافتن راه حلی برای جنبش کارگری از طریق جبهه‌ی واحدی مرکب از جنبش‌های توده ای بعضی کشورهای استعمار زده و برخی دول کارگری و غیره می‌باشد.

و در مورد پسادیست‌ها از اینکه مجبوریم به ذکر چند کلمه قناعت کنیم، پوزش می‌طلبیم: با مطالعه‌ی انتشارات این گروه به زحمت می‌توان بر نوشه‌های آنان نام تحلیل سیاسی نهاد.

توسعه‌ی بین الملل چهارم خصوصاً در دو اقدام مهم این سازمان در سال‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۷۱ به طرز واقعی تجلی یافت. در نوامبر سال ۱۹۷۰ بین الملل در بروکسل که مقر بازار مشترک اروپاست، دست به تشکیل کنگره‌ای زد که در آن در مقابل اروپای تراست ها شعار "اروپای سرخ" را ترویج کرده و چنین ابراز نظر نمود که تنها اروپای سوسیالیستی قادر است راه حلی برای تقسیم قاره‌ی کهن به دو بخش غربی و شرقی، ارائه کند. در این کنگره ۳۵۰۰ نفر با شور تمام شرکت کردند که اکثریت اشان از جوانان کلیه‌ی کشورهای اروپائی بودند. بین الملل چهارم در ادامه‌ی پیکار خود برای تشکیل کمون و جهت انقلاب جهانی سوسیالیستی، برای تجلیل از صدمین سالگرد کمون پاریس، فراخوانی برای برگزاری تظاهراتی در ماه مه ۱۹۷۱ صادر کرد. این تظاهرات حدود سی هزار نفر را بسیج کرد و این عده از میان محله‌های بلویل Belleville و منیل مونتنان Menilmontant عبور نموده و از مقابل دیوار همپیمانان Le Murdes Federes گذاشتند و راهپیمانی خود را تا گورستان پلاشز Pere Lachaise می‌رسانند، یعنی در محلی که آخرین دسته‌ی مبارزان کمون جان باخته بودند، ادامه دادند. "تظاهراتی که اکثریت عظیم آن جوانان بودند"، "محیطی مرتعش از شور و شوق"، مطبوعات بورژوازی حیرت خود را با این نوع کلمات بیان کردند و همچنین اذعان داشتند که در میان همه‌ی تظاهرات ترتیب داده شده به مناسبت این سالگرد، تظاهرات حزب سوسیالیست، حزب سوسیالیست متحده U. S. P. و غیره. البته به استثناء تظاهرات حزب کمونیست که شصت هزار نفر در آن شرکت کردند، تظاهرات فوق الذکر بزرگ‌ترین همه بود.

* - از اینجا بخشی که نویسنده‌ی کتاب اخیراً بر این فصل افزوده و برای ترجمه‌ی فارسی آن

پس از تاریخ برگزاری کنگره‌ی نهم و قایع بسیار مهمی در سطح بین‌المللی ظاهر شده‌اند. از یکسو توده‌های کارگر کشور شیلی با شکست فجیعی روبرو گشته‌اند و استقرار دیکتاتوری پینوشه موج عمومی ارجاع را در غالب کشورهای آمریکای لاتین به دنبال آورده است، و از سوی دیگر برخاست انقلابی زحمتکشان اروپا با موقیت‌های بزرگی روبرو گردیده است. دیکتاتوری سر هنگان یونانی و دیکتاتوری تقریباً پنجاه ساله‌ی سالازار و کائنانو Salazar-Caetano در هم فرو ریخته‌اند و دیکتاتوری فرانکو نیز به طرز مشهودی در حال احتضار است.

مبازه‌ی توده‌های ستمدیده‌ی مستعمرات سابق پرتغال که در سقوط کائنانو مهم ترین نقش را داشته‌اند، به منظور نیل به اهداف اجتماعی خود همچنان ادامه دارد و مبارزاتی را نیز در نقاط دیگر آفریقا، در جنوب زامبز Zambeze به ویژه در زیمبابوه Zimbabwe برانگیخته است. قدرتمندان منطقه‌ی آفریقای جنوبی اکنون بقصد دفاع بهتر از مواضع حیاتی سرمایه‌داری جهانی که در این منطقه به عهده‌ی آنان واگذار شده است، شروع به مانور دادن کرده‌اند.

و آخر و مهم‌تر از همه آنکه خلق‌های هند و چین به پیروزی خیره‌کننده‌ای دست یافته‌اند. پرچم انقلاب سوسياليستی پیروزمندانه بر بالای شهرهای پنوم پنه و سایگون برافراشته شده و این مایه‌ی دلگرمی جنبش‌های انقلابی تمامی منطقه‌ی آسیای جنوب شرقی است. این واقعه یکی از پیروزی‌های انقلاب سوسياليستی جهانی و گسترش جدید دول کارگری است.

از جانبی دیگر، در کشورهای سرمایه داری پسیار پیشرفته، اسطوره‌ی "جامعه‌ی مصرف کننده" و "نئوکاپیتالیزم" که ادعای نابودی تضادهای تشریح شده از جانب مارکس را داشت، برای همیشه مرده است؛ واقعیت امروز عبارت از پس نشینی و یا بحران اقتصادی است و این اولین پس نشینی عمومی بعد از پایان جنگ دوم جهانی به شمار می‌رود و بیکاری پانزده میلیون مرد و زن در اروپای غربی و ایالات متحده را دامن زده است بی‌آنکه تورم اقتصادی را ریشه کن نموده باشد.

سلطه‌ی مطلقی که سرمایه داری آمریکا از زمان پایان جنگ به بعد بر مجموعه‌ی دنیای سرمایه داری داشت اکنون از میان رخت پربسته است و این امر از جمله از طریق بحران نظام پولی بین المللی که پس از جنگ جهانی دوم بر پایه‌ی دلار بنا گردیده بود خود را نشان می‌دهد. قدرت‌های سرمایه داری درجه دوم اروپای غربی و ژاپن با نگرانی تمام شاهد این نزول می‌باشند که با تصویر اختلالات رهبری سیاسی بزرگ‌ترین قدرت جهان، به دنبال افزونی شکست‌ها و درماندگی‌های بی‌سابقه‌ی آن، همراه گردیده است.

در این دوران آشکارا انقلابی، بین الملل چهارم به رشد خود که در اواسط دهه‌ی ۱۹۶۰ شروع و از ماه مه ۱۹۶۸ تسریع یافته است، ادامه می‌دهد. سازمان‌های موجود تقویت شده اند (در اسپانیا بخش بین الملل و سازمان باسک به نام ETA-VI به یکدیگر پیوسته اند) و تعداد کثیری بخش‌ها و سازمان‌های جدید در کشورهایی که تا امروز فاقد سازمان تروتسکیستی بودند، بوجود آمده است.^{۳۱}.

^{۳۱}- تنها شکست و خامت آمیز بین الملل چهارم در این زمینه در کشور آرژانتین بوقوع پیوسته است. در این کشور سازمان T. R. P. (به استثناء افایتی ضعیف از آن) که در اصل

این پیشرفت‌ها در دهمین کنگره‌ی جهانی که در هفته‌ی آخر فوریه ۱۹۷۴ برگزار گردید، انعکاس یافت. قریب ۲۵۰ نماینده و نماینده‌ی برادر شرکت کننده در آن ۸ بخش و سازمان طرفدار را از جانب ۱ کشور نمایندگی می‌کردند. در مقایسه با کنگره‌ی قبلی، تعداد نیروهای جنبش تقریباً ده برابر شده است. انتخاب عضو که عمدتاً از میان جوانان صورت گرفته است برخلاف آنچه که دشمنان جنبش ادعا می‌کنند، به هیچ وجه به دانشجویان و دانش‌آموzan محدود نگردیده است. عضوگیری از میان طبقه‌ی کارگر بسیار قابل ملاحظه بوده و در برخی از کشورها به صورت مطلق انجام گرفته است. بدینسان جنبش کادرهای کارگری جدیدی را می‌پرورد که با موقیت روزافزون خویش با بوروکرات‌های سازمان‌های سنتی مقابله می‌کنند. انتشارات بخش‌های از این پس تعداد زیادی هفته‌نامه که جایگیر ماهنامه‌های سال‌های پیشین شده اند، و تعدادی مجلات نظریه‌ای و کتب تشکیل می‌دهند. جامعه‌ی کمونیست انقلابی (بخش بین‌الملل چهارم در فرانسه) که به دنبال غیرقانونی اعلام کردن جامعه‌ی کمونیست از جانب دولت فرانسه جانشین آن گشته است تصمیم به تدارک مقدمات انتشار روزنامه‌ای در اوائل سال ۱۹۷۶ گرفته است.

کنگره‌ی دهم جهانی که به ضبط پیشرفت‌های جنبش پرداخت، از نقطه‌ی نظر فعالیت‌های خود کنگره‌ای مهم بود. در این کنگره مبارزه ای میان گرایشات درون آن بروز یافت که به نحوی دموکراتیک هدایت گردید: بیش از ۱۵۰ مقاله برای بحث میان اعضاء وابسته به همه‌ی کشورها توزیع شد و مباحثات مبتنی بر این مطالب از تشکیلات پایه‌ای شروع تا کنگره‌های

تروتسکیستی نبوده و نتوانسته بود از جانب جنبش تروتسکیستی جذب گردد، تحت تأثیر کوبا به خروج از بین‌الملل اقدام نموده است.

منطقه‌ای و ملی گسترش یافت. گرایشات و فراکسیون‌ها در قالب بین المللی یا ملی تشکیل گردیدند. نمایندگان به طریق انتخابی معین گشتند و گروه‌های اقلیت به نسبت آراء بدست آمده حق نمایندگی داشتند و کنگره پس از استماع گزارشات اصلی و متقابل، به بحث پرداخت. گروه‌های اقلیت در تشکیلات رهبری بین الملل، که از طرف کنگره انتخاب شد، حق نمایندگی داشتند و رهبری بین الملل اسناد تصویب شده‌ای را از جانب اکثریت و همچنین اسناد مبنی مواضع اصلی اقلیت‌ها را که به وسیله‌ی رفقاء وابسته به اقلیت تدوین شده بود، انتشار داد.

مباحثات کنگره بر اساس مسائل زیرین استوار گردید:

- (۱) مسئله‌ی موقعیت بین المللی که مصوبه‌ی مربوط به آنکه از جانب رفیق ارنست مندل عرضه گشته بود، مشی کلی تعیین شده در کنگره‌ی قبلی در مورد برخاست جدید انقلاب جهانی بعد از ماه مه ۱۹۶۸ را تأیید می‌کرد و با شرط‌اند حاضر وفق می‌داد.
- (۲) چند نکته از دستور روز به مسائل مختلفی در مورد آمریکای لاتین (بولیوی، آرژانتین، مسائل مبارزه‌ی مسلحه در این قاره) اختصاص داده شد. اغلب مباحثات به طرح مسائل گذشته پرداخته و همچنین حاوی اخطاری در رابطه با مصوبه‌ی کنگره‌ی نهم در باره‌ی آمریکای لاتین بودند.
- (۳) مسائل مربوط به بنای احزاب مارکسیستی انقلابی در اروپای غربی. تزهای مربوط به این مسئله از جانب رفیق ل- مایتان ارائه شد. اهمیت این نکته از دستور کار از محلی که جنبش کارگری اروپای غربی بار دیگر در برخاست انقلاب جهانی اشغال کرده و از امکاناتی که در دسترس بخش‌های بین الملل در این قسمت از جهان قرار دارد، ناشی می‌گردید.

میان تصمیماتی که از جانب کنگره در مورد امور سازمانی اتخاذ شد، مهمترین آن ها به تقویت واقعی و ملموس مرکز بین المللی سازمان مربوط بود و این مرکز از تاریخ برگزاری کنگره به بعد به یاری بخش آلمان انتشار یک ارگان به نام اینپرگر Inprecor را، که در عین حال سخنگوی رهبری بین الملل و یک ارگان اطلاعاتی و تحلیلی جهت پرورش کادرهای مارکسیستی می باشد هر دو هفته یکبار و به زبان های فرانسه، انگلیسی و اسپانیائی عهده دار گردید.

از هنگام تشکیل کنگرهی دهم تا به حال، رشد بین الملل چهارم منقطع نگشته است و بلکه این سازمان به کشورهای گوناگون در خاور نزدیک، کشورهای آفریقائی و کشورهای اروپائی نظیر فنلاند و ایسلند پای نهاده است و در این باره پیدایش علی‌یک سازمان در کشور پرتغال، بلافصله پس از سقوط دیکتاتوری، و دیگر سازمان‌ها را نباید فراموش کرد. برنامه‌ی بین الملل چهارم از این پس در قریب شصت کشور جهان ثبت شده است.

بدین ترتیب فعالیت‌های بین الملل چهارم به درجه ای نائل شده است که در گذشته نظیر آن هرگز دیده نشده بود. پشتیبانی از انقلاب ویتنام، همبستگی با شیلی، مداخله در اعتصابات و مبارزات انتخاباتی و کار ضد نظامیگری و مبارزه برای آزادی زنان و غیره؛ در تمام زمینه‌های سازمان‌های بین الملل چهارم به مداخله می پردازند به طوری که تقریباً روزی نمی گذرد که وسائل نشر عمومی در جهان اخبار مربوط به یک اقدام عملی، یک مداخله و یا یک عمل تظاهراتی تروتسکیست‌ها را در گزارشات خود نداشته باشند.*

* - در اینجا متن اضافی خاتمه می‌یابد. مترجم.

پیشرفت‌های بین‌الملل چهارم در مقایسه با مدت زمانی که از بنیاد آن می‌گذرد بی‌چون و چرا عظیم بوده است. اما با در نظر گرفتن ضروریات بسیار عظیم‌تری که اوضاع بین‌المللی از ما می‌طلبد نمی‌توان با این پیشرفت‌ها رضایت خاطر یافت. برای دستیابی به هدفی که به خاطر آن بین‌الملل پایه‌گذاری شده است، یعنی برای ایجاد یک رهبری بین‌المللی انقلابی و مارکسیستی که در میان توده‌ها پایگاه یافته و قادر به تضمین پیروزی انقلاب سوسیالیستی در جهان باشد، هنوز راه نسبتاً طولانی در پیش است. تروتسکیست‌ها برای مدت زیادی این هدف را صرفاً بر پایه‌ی ضرورت تاریخی و اعتقاد عمیق به شایستگی‌های انقلابی که طبقه‌ی کارگر در طول تاریخ بر آن گواهی داشته است، و حقانیت مارکسیزم انقلابی و توانائی در تحلیل مسائل که به خاطر اعتقاد مارکسیستی و انقلابی خویش برایشان میسر بود، دنبال نموده‌اند. اما امکان اقدامات عملی اشان در مقیاسی توده‌ای در آن زمان بسیار اندک بود. امروزه رهبری‌های کهنه کار هنوز همچون مانعی بر سر این راه قرار دارند و سَم خود را در حیطه‌ی آگاهی طبقه‌ی کارگر ترزیق می‌کنند. اما از این پس چیزی بیش از اعتقاد نظریه‌ای اساس فعالیت‌های تروتسکیست‌ها را تشکیل می‌دهد. نسل جوان تحت تأثیر تضادهای سرمایه‌داری به دنبال راه حل‌های ضدسرمایه‌داری در جستجوست و اقشار پیشرو آنان در عمل و در اندیشه شروع به بازیابی مارکسیزم انقلابی نموده‌اند و التقاء میان جنبش تروتسکیستی و قشر پیشرو نسل جوان صورت پذیر می‌گردد.

فصل هشتم:

«راهپیمایی طولانی» تروتسکیست‌ها

مسلم است منظور ما از نوشتمن این فصل شمارش نتایج جنبش تروتسکیستی نیست؛ جنبشی که دیر زمانی است به راه پیمانی طولانی خود ادامه می‌دهد، آزمایش‌های فراوانی را پشت سر گذارد، و با اینکه هم اکنون مرحله‌ی تازه و پر نویدتری را در پیش دارد، هنوز باید بر موانع عظیمی برای نیل به هدف خود فائق آید. ما در اینجا فقط به اظهاراتی چند بسندۀ خواهیم کرد تا پیش از هر چیز به پرسش آنان که به اندیشه‌های تروتسکیستی جلب گشته‌اند ولی از ضعف کمی سازمانی که از این اندیشه‌ها دفاع می‌کند، در شگفت‌اند، یعنی بر سوالی که هر تروتسکیست نیز در مواردی در اعماق ذهن خویش طرح ساخته است، پاسخ گفته باشیم. سوال مزبور این است: آیا وجود بین‌الملل چهارم از دیدگاه تاریخی توجیه‌یابی نیز است؟ آیا تروتسکی در اقدام به بنیانگذاری بین‌الملل چهارم و در گفتن اینکه کار او برای ایجاد بین‌الملل "مهم‌ترین" عمل زندگی او و "مهم‌تر از ۱۹۱۷، و مهم‌تر از دوران جنگ داخلی" و "به معنای تام کلمه" غیرقابل تعویض بود؛ محق بود؟^{۳۲} ما در

^{۳۲}- به کتاب "پادداشت‌های زمان تبعید" صفحات ۷۴ و ۷۵ رجوع کنید. جلد سوم (۱۹۴۰-۱۹۲۹) زندگی نامه‌ی برجسته‌ی تروتسکی نوشته‌ی ایزاک دویچر Isaac Deutscher با

اینجا لازم نمی دانیم به گفته های کسانی که به قصد پیکار با بین الملل مشکلات آن را با شعف تمام برجسته می سازند و مایل نیستند نیروی سیاسی و توان آن را ببینند و در هر صورت از سطح مسائل فراتر نمی روند، پردازیم.

اگر بر مسائل در یک مقیاس تاریخی، که در اینگونه موارد تنها مقیاس معتبر می باشد، بنگریم، در این صورت تاریخ طویل جنبش تروتسکیستی و بین الملل چهارم نظر به وقایعی که دربر می کیرد به خودی خود اثبات حقانیت تاریخی آن را شامل است. در طول نیم قرن تاریخ جنبش کارگری بین المللی که در طی آن انحلال جامعه‌ی سرمایه داری و پیدایش جهان سوسیالیستی آغاز گرفته است، ناظر چه حقایقی بوده ایم؟ در تمام ممالکی که جنبش کارگری در آن همگام با سنن مارکسیستی سابقه‌ی طولانی داشته است واقعیت زیر مسجل است: بعد از چند دهه‌ی مشحون از جنگ و انقلاب و ضدانقلاب و فاشیزم و استالینیزم، که در طی آن سازمان های متعددی به نام طبقه‌ی کارگر و مارکسیزم پا به عرصه‌ی وجود نهادند، تنها سازمان هائی که پس از این همه سال علیرغم بحران ها، انشعاب ها، سرکوب شدن ها و تناوب پیشرفت ها و

آنکه وقایع را به درستی شرح می دهد در واقع به آثار و فعالیت های تروتسکی در این دوره و بالاخص به ده سال آخری که وی اساساً وقف سازماندهی بین الملل کرده بود، نمی پردازد. دویچر که اساس اندیشه های تروتسکی را پذیرایی بود چنین عقیده داشت که تروتسکی به جای شرکت در حیات، معضلات و بحران های جنبش تروتسکیستی، که از نظر دویچر در اصل چیزی جز ائتلاف وقت نبود، می بایست قسمت اعظم وقت خود را مصروف نوشتن آثاری مانند تاریخ انقلاب روسیه می داشت. اما همانگونه که مارکس کارهای تئوریک خود را در باره‌ی مسائل اقتصادی برای چند سال کنار گذاشت تا وقتی که بین الملل اول و مشکلات داخلی آن اختصاص دهد (مشکلاتی که اغلب بی شباهت به غوامض بین الملل چهارم نبودند)، تروتسکی نیز قبل از هر چیز یک مبارزه انقلابی بود و به ویژه عمیقاً در مورد اشتباه سال های ما قبل ۱۹۱۷ خود در مقایسه با موضع لنین درباره‌ی مسأله حزب، اندیشیده بود. از نظر او مبارزه برای بین الملل چهارم ادامه‌ی مبارزه‌ی لنین در جهت ایجاد یک حزب لنینیستی در مقیاسی جهانی بود.

فروشدن‌ها، بقای خود را حفظ کرده‌اند، آنانی هستند که یا با بین‌الملل دوم، یا با آنچه که قبلاً در قالب بین‌الملل سوم متشکل بود، و یا با بین‌الملل چهارم، مرتبط می‌باشند. نمی‌توان واقعیتی را که در طول ده‌ها سال (و چه سال‌هائی) این چنین تداوم داشته است اتفاقی دانست و یا به صفات مبارزه جویانه‌ی خاص نسبت داد. در همه‌ی سازمان‌ها مبارزینی وجود داشته‌اند که خود را وقف آن کرده و از صفات گوناگون سیاسی و سازماندهی عاری نبوده‌اند. توضیح چنین پدیده‌ای تنها از طریق پرداخت به علل عینی و دلائل ژرف تاریخی امکان‌پذیر می‌باشد. در این مورد اندیشه‌ی هگل به درستی صدق می‌کند:

Was ist wirklich ist rationell, was ist rationell ist wirklich.

(آنچه که واقعیت دارد عقلانی است و آنچه عقلانی است واقعیت دارد). علت عمیق این وضع به تمام طول این سال‌ها مربوط می‌گردد و دارای عمومیت بین‌المللی است، چنانکه در زیر خواهیم دید.

ما در صفحات پیشین به دفعات معظالتی را که بین‌الملل چهارم، به علت شرائط عینی اوضاع بین‌المللی با آن مواجه بوده است توضیح داده‌ایم. پیش از هر چیز خصلت پرآشوب این دوران که پر از چرخش‌های ناگهانی و نیروهای گریز از مرکز بود و اختلاف عمیق آن با دوره‌ی قبلی، یعنی دوره‌ی صعود سرمایه داری در ثالث سوم قرن نوزدهم، قابل توجه می‌باشد؛ این موقعیت دیگر اجازه‌ی انباشت تدریجی نیروهای کارگری را به ترتیبی که در آن دوره به وقوع پیوست و به تشکیل احزاب بزرگی که قادر به سازماندهی کل طبقه‌ی کارگر و همچنین قشر پیشورون آن درون شبکه‌های وسیعی بودند منجر شد، نمی‌دهد. همچنین باید ظهور ناگهانی استالینیزم را در نظر داشت

که به تخریب حزب بلشویک، این محور بین الملل انقلابی که بر مبنای پیروزی انقلاب اکتبر بنا گردیده بود، انجامید. تشنجات سیاسی و سنگدلی های بوروکراسی شوروی بارها نیروهای انقلابی مهمی را از جهت اصلی خویش خارج کرده و آنان را از طریق بیراهه به بن بست کشانده است. در دوران قبل، اوج تدریجی سرمایه داری تجدیدنظر گرانی برنشتاین و هم رویزیونیزم موذیانه تر کاتوتسکی را موجب گشته بود. تاریخ وحشتناک نخستین دولت کارگری منفرد شده انواع مختلفی از رویزیونیزم (از قبیل: شوروی نوعی سرمایه داری دولتی است، بوروکراسی یک طبقه‌ی جدید استثمارگر می باشد) را رواج داده است و جانبداران اینگونه نظریات از به رسمیت شناختن انقلاب، که در زیر این نقاب هول انگیز پنهان گشته بود، خودداری می ورزیدند. و آخرالامر میلیاردها نفر انسان در کشورهای تحت استعمار از صورت طعمه منفعل تاریخ به در آمدند و با تکاپوی بسیار تلاش کردند تا فاصله‌ی قرن ها را با یک یا چند جهش بپیمایند به طریقی که انقلاب آنان نیز غالباً جنبه‌های غریبی به خود گرفت.

زمینه‌ی داخلی جنبش کارگری علیرغم این موقعیت و یا دقیقاً به سبب آن، از تلبیار تشکیلات قدیمی آکنده ماند چرا که توده های کارگر به هر حال نمی توانند بدون سازمان به زنگی ادامه دهند. در تاریخ هیچگونه هستی از نیستی محض زائیده نشده است و رهبری های جدید انقلابی پیش از هر چیز بواسطه‌ی بحران های عظیم سازمان های قدیمی پدیدار گشته اند. اگر مارکسیزم عبارت از تاریخ در مرحله‌ی خودآگاهی یافتن است، این خودآگاهی یافتن در چنان شرائطی جز از راه پرورش صبورانه و پرتکلف و رنج میسر نبود.

سازمان هایی که توانسته اند از ورای این همه سال و این همه آزمایشات مشقت بار جان سالم به در برند تنها به دلیل ریشه های پرتوان خود در اعماق واقعیت پنجاه سال اخیر جهان در این امر توفیق جسته اند.

سازمان های بین الملل دوم از یکسو از طریق تاریخ طبقه‌ی کارگر ممالک کهن اروپائی به هنگام پیگردی و کامیابی این طبقه در تشکل توده ای خویش جهت دفاع از منافع روزانه اش، به آن طبقه وابسته اند، و از سوی دیگر با جامعه‌ی سرمایه داری پیوند دارند تا مدامی که وسائل جوابگوئی به نیازهای رفورمیستی طبقه‌ی کارگر را در خود دارد به قوت خود باقی می‌ماند.^{۳۳}

احزاب کمونیستی سنتی نیروی اصلی خود را مدیون این اند که به حول پیروزی انقلاب اکتبر و اتحاد شوروی بنا گشته اند و فرارویش این انقلاب از مرزهای شوروی به سایر جهان انگاشته می‌شوند. اولین دولت کارگری، از آنجا که اولین و به ویژه برای مدتی طولانی تنها دولت کارگری بود، برای آنان که بر ضرورت جانشین ساختن جامعه‌ای نو به جای جهان سرمایه داری آگاهی می‌یافتند، قطب جاذبی به شمار می‌رفت. تروتسکیست‌ها به کرات این

^{۳۳}- در اینجا می‌توان این سؤال را مطرح کرد: اگر بقای سویال دموکراسی به بقای سرمایه داری وابسته است، آیا از میان رفتن آن در درون دول کارگری به دلیل مستقل از وجود ترور استالینیستی در آن دول توضیح پذیر نیست؟ بدین ترتیب آیا نظریه‌ی "حزب واحد" در این کشورها توجیه پذیر نیست؟ در این مورد زمینه‌ی مطالعه‌ی عمیق موجود است که در چهار چوب مقاصد این کتاب جای نمی‌گیرد. بدین سان به گفتن مطالب زیرین بسنده می‌کنیم: (الف) چهش انقلابی و پیروزی انقلاب از نقطه‌ی نظر تاریخی تضعیف قابل ملاحظه (ولی نه الزاماً نابودی) سازمان های رفورمیستی و سانتریستی را دربر دارند؛ (ب) در جامعه‌ی در حال گذار به سویالیزم طبقه‌ی کارگر در طول دوره‌ی مشخصی، تا وقتی که اشار گوناگون نقاط نظر مختلفی را درباره‌ی روابط میان احتیاجات روزانه و منافع درازمدت دارا هستند، در حال افتراق باقی خواهد ماند. بنابراین، در چنین جامعه‌ای احزاب مختلف وجود خواهد داشت که بعضی دارای خصلتی رفورمیست تر و برخی صاحب خصوصیتی انقلابی تر خواهند بود. اما این معضل از آن آینده است و به دست انسان فردا به نحوی برتر از آنچه که امروز از دیدگاه نظریه‌ای امکانپذیر باشد، گشوده خواهد گشت.

حقیقت را که پیشرفت اقتصادی اتحاد شوروی، به ویژه برای توده‌های وسیع کشورهای عقب مانده، اهمیتی بس اولی تر از امر نابودی کامل دموکراسی کارگری بدست رژیم بوروکراتیک داشت، بازگو نموده اند چرا که این توده‌ها هیچگاه با مزایای هر چند اندک دموکراسی بورژوازی آشنا نگردیده بودند. از نظر مبارزین این کشورها حکم مادی هر چند ناچیز اتحاد شوروی ضروری و محسوس تر از مانورهای خیانتکارانه سیاست کرملین می‌نمود. در کشورهای سرمایه داری فراوانند مبارزین صمیمی و انقلابی که به مدت دراز در مقام اعضاء احزاب کمونیست باقی مانده اند و در عین حال بیم و نگرانی خویش را از سیاست این احزاب ابراز داشته اند، زیرا که اینان در مرحله‌ی فرونشینی جنبش انقلابی شاخه‌ی دیگری را نمی‌دیدند تا بر آن بیاویزنند! لازم بود دولت کارگری دیگری تولد و اختلافات نظری میان آنان بروز یابند تا که اقشاری بالتبه وسیع تر از قشر مبارزین شدیداً سیاسی شده میان دولت کارگری و رهبری آن در یک زمان مشخص تفاوت قائل گردند و به قرار و مدارهای سازشکارانه‌ی کرملین با امپریالیزم جهانی که به زبان انقلاب سوسیالیستی جهانی انجام می‌گرفت، پی برند و از این راه مسکو مقام "راه‌نما" و قطب را بیازد و این بار بحرانی مهلک گریبانگیر احزاب کمونیست شود. احزابی که به رهبری دولتی کارگری اشتغال دارند دستخوش بحران‌های اجتماعی کشورهای خود می‌باشند. احزاب کارگری کشورهای سرمایه داری به دلیل انحطاط رفورمیستی خود دیر یا زود گرفتار تجزیه‌ی درونی خواهند گشت و اعضاء آن‌ها مجبور خواهند شد میان رفورمیزم آشکار و سیاست سازمان‌های جدید انقلابی و در حال رشد، یکی را برگزینند.^۳.

^۳- در آغاز پیدایش استالینیزم، تروتسکی خاطرنشان ساخته بود که این پدیده در صورت

بین الملل چهارم آشکارا هیچگونه پیوندی با جامعه‌ی سرمایه داری نداشت. سرکوبی هم که از جانب اولین دولت کارگری، که بین الملل هرگز از دفاع از آن باز نایستاد و همواره، چه از نظر سیاسی در مقابل جهان سرمایه داری، و چه از نظر تئوریک در مقابل جریان‌های رویزیونیستی- و از جمله استالینیست‌ها^{۳۰}- مدافع آن بود، بر بین الملل وارد می‌شد، به مراتب شدیدتر و کشنده‌تر از ضربات وارد از جانب سرمایه‌داری بود. با وجود این بین الملل چهارم توائیسته است به حیات خود ادامه داده و گسترش یابد زیرا که در عرض این سالیان طولانی تنها سازمانی بوده که منافع بنیادی و تاریخی پرولتاپریا را در مقیاس بین المللی نمایندگی کرده است و هیچگاه این حق نمایندگی را همچون حقوق متفق طبیعی خویشن برخود عطا ننموده است. این سازمان در زمان بنیاد خود خویشاوندی نسبی خود را با حزب بلشویک و بین الملل کمونیست همچون میراثی از دست لئون تروتسکی و اپوزیسیون چپ اتحاد شوروی دریافت کرده بود. این سازمان وارث به حق بلشویزم و بین الملل کمونیست و ادامه دهنده‌ی راه و رسم آنان بود. احزاب کمونیست تحت سلطه‌ی استالینیزم و همچنین بین الملل کمونیست، که حال دیگر در دست استالینیزم به پستی گراییده و در شرف انحلال بود، دیگر جز غاصبین مقام انقلابی نبودند.

عدم طرد آن احزاب کمونیستی را به راهی میان کمونیزم و رفورمیزم خواهد کشاند و چنین موضوعی نمی‌تواند به مدت زیاد پایدار بماند. تأخیر زمانی در این مورد بسیار طولانی تر از پیش‌بینی تروتسکی بوده است اما وی گرایش اساسی این فرایند را با فراست بسیار تشخیص داده بود.^{۳۱}

صفحات بی شماری مذبوحانه به قصد معرفی استالینیزم همچون فرزند مشروع بلشویزم به تحریر در آمده است. اما نشان دادن تشابهات نظریه‌ای میان مفاهیم سیاسی استالینیزم و مفاهیم سیاسی گرایشات مختلف جیبی که بلافضله پس از جنگ جهانی اول در درون سوسیال دموکراسی پدیدار شدند (منشویزم، مارکسیزم اتریشی، ماکسیمالیزم ایتالیائی، گرایش برآکه- زیرومکسی Bracke-Zyromski در درون S. F. I. O. کار مشکلی نیست).

بین الملل چهارم اساساً به مثابه یک بین الملل بود که به نمایندگی منافع پرولتاریا ادامه می‌داد، و در این مقام هیچیک از اکتسابات پرولتاریا را رد نکرد، ولی در عین حال معتقد بود که تا پیروزی انقلاب در مقیاس جهانی نباید برای هیچیک از این اکتسابات در مقابل دیگران حق ویژه ای قائل شد. تمام سازمان‌هایی که ادعای سوسيالیست بودن کرده‌اند اما جز اهداف ملی هدف دیگری را دنبال ننموده و بخش متشكله‌ای از یک سازمان بین‌المللی نبوده‌اند، در عرض این سال‌ها یا محکوم به فنا شده و یا در مقابل مسائل تعیین‌کننده‌ی سیاسی دچار لغزش شده‌اند.

این زمینه‌ی بین المللی که مهر داوری سخت تاریخ بر آن پاک نشدنی است، هیچگاه نباید از جانب کسانی که واقعاً جویای پیروزی جهانی سوسيالیزم‌اند، فراموش گردد. زیرا که وحدت امروزی جهان، بطرزی غیرقابل قیاس، کامل‌تر و غامض‌تر از همیشه است. تروتسکی در دیباچه‌ای که به مناسبت نودمین سال مانیفست کمونیست نوشت، ضمن نقل این قطعه از مارکس که: "عمل مشترک پرولتاریا، حداقل در کشورهای متمند، یکی از اولین شروط آزادی وی می‌باشد"، خود چنین افزود: "رشد بعدی سرمایه داری چنان از نزدیک همه‌ی بخش‌های "متمند" و غیر "متمند" سیاره‌ی ما را به یکدیگر مرتبط ساخته است که مسئله‌ی انقلاب سوسيالیستی به طور قطعی خصلتی جهانی به خود گرفته است. در مورد این مسئله‌ی بنیادی بوروکراسی شوروی سعی در تصفیه‌ی مانیفست کرده است. انحطاط بنای پارتبیستی دولت شوروی نمایش مرگبار دروغ بودن نظریه‌ی سوسيالیزم در یک کشور بود."

در عرض سی سالی که از نوشتن این سطور گذشته است، برخلاف عقائد طرفداران "سوسيالیزم در یک کشور" و "راه‌های ملی" که نوعی انطباق

عقیده‌ی اول، که در دوران انفراد دولت کارگری مطرح شد، با شرایط "اردوگاه سوسیالیستی" می‌باشد، خصلت بین المللی انقلاب سوسیالیستی نیرومندتر گشته است. هیچ چیز بهتر از جنگ ویتنام ضرورت یک استراتژی جامع و جهانی جنبش انقلابی را علیه امپریالیزم نشان نداده است. هیچ چیز بهتر از تهاجم شوروی به چکسلواکی نمایانگر آن نبود که لفظ سوسیالیزم در اثر لوٹ آن به خاطر منافع ملی یک بوروکراسی به چه درجه‌ی پستی نزول تواند کرد.

برای مبارزه در مقام یک انترناسیونالیست واقعی، دنبال کردن سیاست جهانی از طریق مطبوعات کافی نیست. بلکه باید به تعیین یک سیاست بین‌المللی پرداخت و این جز از راه ارتباط با آنانی که در سراسر جهان به مبارزه اشتغال دارند میسر نمی‌باشد. آنچه که به بین‌الملل چهارم علیرغم ضعف عددی آن نیروی سیاسی غیرقابل قیاسی بخشیده است تا بدان درجه که رهبران قدرت هائی نظیر اتحاد شوروی و چین را، که آگاهی روشنی از منافع بوروکراتیک خود دارند و مطمئناً حوصله سرگرمی هائی مانند تعقیب ارواح را ندارند، بیناک ساخته است، اینست که بین‌الملل چهار سازمان واحدی است که از طریق اقدامات عملی اعضاء خود، جنگجویان چریک بیشه زارها و دهقانان طغیانگر آمریکای لاتین، سیاهان ایالات متحده، پیکارگران آفریقای جنوبی، خلق‌های آفریقای سیاه، و آفریقای شمالی، مبارزین انقلابی خاورمیانه، مبارزین برخی کشورهای آسیانی، مبارزین پیشرو دول کارگری اروپای شرقی و اتحاد شوروی، رحمتکشان و اقشار جوان و پیشرو اروپای غربی و غیره را به یکدیگر مربوط می‌سازد. در مبارزات تبلیغاتی ضدانقلابی بورژوازی و استالینیست‌ها علیه بین‌الملل چهارم، غالباً به این سازمان نقشی

نسبت داده می شود که از آن وی نیست و یا درجه‌ی نفوذی بر آن اطلاق می‌گردد که از حد نفوذ واقعی آن بالاتر است. اما هیچگاه مبارزه‌ی بزرگی نبوده و نیست که در آن مبارزین بین‌الملل چهارم شرکت نداشته باشند. درس‌هایی که این مبارزین در اینگونه مبارزات آموخته‌اند در کامل‌تر و دقیق‌تر ساختن تحلیل سیاسی و نظریه‌ای جنبش بین‌المللی به کار بسته شده است. از آنجا که نمی‌توان مستقل از عمل هیچگونه شناخت حقیقتاً معتبری از مسائل داشت، بین‌الملل چهارم امروزه تنها سازمان انقلابی است که درس‌های مبارزات طبقاتی تمام قاره‌ها را جذب خود ساخته و به آن یگانگی می‌بخشد. به همین دلیل است که تحلیل‌ها و موضع‌گیری‌های آن در سطح جهانی- بدون آنکه مدعی مصون بودن از خطأ باشد. غالباً بر اندیشه‌های پرداخته‌ی افراد و گروه‌های دیگر، هر قدر هم که هوشمندانه بوده و یا نسبت به انقلاب و سوسیالیزم صاحب حسن نیت باشند، برتری داشته‌اند.

در این باره، نمونه‌ی چشمگیر عوارض محدودیت دید بین‌المللی، در رهبری کوبا هویدا می‌باشد. این رهبری از کلیه‌ی رهبری‌های دول کارگری دیگر در این امر متجزا می‌گردد که خود را، با کوشش در یاری رساندن به سازمان دادن مبارزه برای سوسیالیزم در آمریکای لاتین، واقعاً انترنسیونالیست نشان داده است. با این وصف، این رهبری در سال ۱۹۶۸ تعداد زیادی از مدافعين و دوستان خود را به علت سکوت خود در مورد جریانات ماه مه در فرانسه و موضوعش درباره‌ی تهاجم سوری به چکسلواکی، بسیار مأیوس کرد. کمبودهای سیاسی این رهبری در عین دریافت صحیح آن از مسائل انقلاب در کشورهای استعمارزده از کجا ناشی می‌گردند؟ علت وجود اینگونه کمبودهای سیاسی محدود ماندن افق دید این رهبری به

مسائل آمریکای لاتین و ممالک استعمار زده می باشد. مسائل جنبش های کارگری اروپا و دول کارگری اروپای شرقی و اتحاد شوروی از نظر آن پنهان مانده است زیرا که این رهبری در سطح بین المللی با سازمان هائی که قادرند افق دید آن را گسترش ده و بدان ادراک عمیق تر و جامع تری از این مسائل عرضه کنند، رابطه ای ندارد.

استدلالی که از سال ۱۹۳۳ تا به حال چند بار مطرح شده عبارت از آن است که قبل از ایجاد بین الملل چهارم می باید اقدام به ساختن احزاب انقلابی توده ای در مقیاس ملی کرد و بنیاد بین الملل تنها به صورت نقطه ای اوج چنین فرآیندی می تواند عملی گردد. به عبارت دیگر، این مسأله با طریقه هی خانه سازی متشابه فرض گردیده است: ابتدا می باید دیوارها را استوار ساخت (احزاب ملی) و سپس بر بالای آن ها سقف را قرار داد (بین الملل). این نحوه اندیشیدن دال بر عدم شناخت کامل از مناسبات میان بین الملل و بخش های ملی آن در دنیا قرن بیستم می باشد. به یاد آوریم که تا امروز هیچ سازمان بالاخص ملی برنامه ای را که بتواند به نحوی حقیقتاً کامل به ضروریات انقلابی عصر ما و منجمله در سطح ملی پاسخ دهد، فراهم نیاورده است. چگونه می توان در دورانی که صفات مشخصه ای آن در واقع به طرز مداوم جنگ و انقلاب و ضد انقلاب است و آنچه که در "دورافتاده" ترین گوشه های جهان رخ می دهد واکنش خود را در متropoli ها به وجود می آورد، ساختن حزب انقلابی را صرفاً در محدوده ای ملی متصور شد؟ چنین عملی به جای آنکه به نیروهای انقلابی امکان مبارزه جهت آماده ساختن آینده را بدهد، آنان را به بازگشت به دوران سرآمدی دیرین و اتواند داشت. از آنجا که "سوسياليزم در یک کشور" و "راه های ملی" وجود نمی تواند داشت، ابزار

انقلاب جهانی نیز جز یک حزب جهانی نمی‌تواند بود. بنای چنین حزبی به دلیل رشد ناهم تراز انقلاب در جهان نمی‌تواند در همه‌ی کشورها به صورت موزون انجام گیرد. ایجاد بین‌المللی انقلابی و توده‌ای، و بنای احزاب انقلابی در هر کشور دو تکلیف جدا از نظر زمانی را تشکیل نمی‌دهد. این امر یک فرآیند واحد است که در اثر عملکرد متقابل و مداوم میان بین‌الملل و سازمان‌های ملی آن شکل می‌گیرد. و سرانجام برای فهم اهمیت این مسأله بی‌فایده نیست بدانیم که بورژوازی در طی دوران‌های تابه چه اندازه خصوصاً از وجود یک بین‌الملل بیمناک بوده است.

در دورانی که انقلاب جهانی، تقریباً تماماً در انقلاب ضداستعماری خلاصه می‌شد و رفورمیزم خصلت مشخصه دوران در اروپای غربی و شرقی بود، مسأله بین‌الملل تحت الشاعع مسائل دیگر قرار گرفته بود. با نقطه‌ی عطف عظیم سال ۱۹۶۸ دیری نپائید که برای هر سازمان پیشرو مارکسیستی و انقلابی ضرورت هماهنگ ساختن فعالیت‌ها در سطح بین‌المللی در صدر مسائل قرار گرفت. فکر بنای بین‌الملل بیش از یک قرن پیش در اروپا تولد یافته و چند بار به مرحله‌ی اجرا درآمده است و چند دهه‌ی حیات استالینیزم این سنت را از میان نبرده است. به علاوه، اروپا آن منطقه‌ای از جهان است که در آن بالاترین حد تراکم نیروهای تولیدی یافت می‌گردد و این نیروها بیش از هر جای دیگر در این نقطه یا زنجیرهای فشرنده‌ی دول ملی در حال تصادمند. علل ریشه‌ای دو جنگ جهانی چیزی جز تضاد میان رشد نیروهای تولیدی و دول ملی کهنسال و بیش از حد عمر کرده‌ی اروپا نیست. با فقدان پیروزی انقلاب سوسیالیستی، که می‌توانست فدراسیون سوسیالیستی ملل اروپا را ایجاد کند، بیش از بیست سال است که ما شاهد منظره‌ی اروپانی

هستیم که با تقسیم آلمان، از لحاظ جغرافیائی و اجتماعی به دوپاره منقسم گشته است و در هر کدام نیز کاریکاتور "وحدت"، یعنی بازار مشترک اروپا از یک طرف و ممکن Comecon از طرف دیگر، در حال اجرا می‌باشد. برخاست جدید انقلابی در اروپا ناچاراً مسئله‌ی تجدید وحدت سوسیالیستی کشورهای اروپا و از آنجا مسئله‌ی بین الملل انقلابی پرولتاپریا را بار دیگر در دستور روز قرار خواهد داد.

آیا سازمان انقلابی و بین المللی آینده صرفاً از راه بین الملل چهارم، با چارچوب فعلی آن، صورت خواهد گرفت و یا آنکه از طریق دیگری پدیدار خواهد گردید؟ اینگونه طرح سئوال خواهی نخواهی طفره رفتن از مسئله در شکل واقعی و امروزی آنست. هیچکس نمی‌تواند مدعی باشد که سازمان‌های توده‌ای انقلابی و مارکسیستی یکباره همچون مینروا Minerva از مغز ژوپیتر Jupiter بیرون خواهند جست و به طرز معجزه آسانی بین الملل انقلابی و توده‌ای زاده خواهد گشت. سازمان‌ها همان‌اند که امروزه وجود دارند و باید تلاش مبارزه جویانه‌ی خود را براساس واقعیات روز آغاز نمود تا بتوان موقعیت موجود را تغییر شکل داد.

در تأسف اینکه بین الملل چهارم در این همه سال قادر به بسیج و رهبری جنبش‌های توده‌ای نبوده است، ما خود اول کسانیم، ما بدون انکار اشتباهاتی که سازمان ما مرتکب گشته چنین عقیده داریم که این اشتباهات متوجه مسائل ریشه‌ای نگردیده است به طوری که حتی در صورت احتراز از آن‌ها در مناسبات میان بین الملل چهارم و جنبش کارگری توده‌ای تغییرات کیفی ظاهر نمی‌شد. مشکل بتوان تصور کرد که، اگر در پنجاه سال گذشته امکانات عینی رهبری جنبش توده‌ای وجود می‌داشت، پس چگونه در میان اقدامات بی‌شمار

از جانب گروه های مختلف هیچ گروهی در حل مشکل رهبری انقلابی و مارکسیستی توده ها موفق بیرون نیامد. هیچیک از افراد بی شماری که به انتقاد از بین الملل چهارم پرداخته اند راه بهتر به انجام رساندن این عمل را نشان نداده و خود بهتر از آن عمل نکرده اند. در مقابل، به هنگامی که انقلاب سوسیالیستی حرکت جدیدی در کشورهای اروپائی می یابد این بین الملل چهارم است که در ردیف اول نبردها جای دارد و مبارزین آنند که شروع به تحرک بخشی به جنبش های توده ای در برخی از این کشورها کرده اند.

بین الملل چهارم فرقه ای میان فرقه های دیگر نیست؛ تاریخ آن، تاریخ حزب مارکسیست انقلابی بین المللی در طی پر عذاب ترین دوران انقلاب سوسیالیستی است. گسترش جنبش کارگری، بواسطه‌ی پیدایش دولی که نظام سرمایه‌داری را ویران ساخته‌اند، به فراسوی سازمان هایی که صرفاً در چهارچوب جامعه‌ی سرمایه‌داری مبارزه می‌کنند، به پیدایش انکشاف مرکب خارق العاده ای انجامیده است. این بسط جنبش کارگری در واقع در طول سال‌ها عقب نشینی قابل ملاحظه‌ی قشر پیشرو مارکسیست و انقلابی در زمینه‌ی سازماندهی همراه بوده و این قشر در زمینه‌ی عمل سیاسی و اداری به ترک صحنه گردیده است. اما در عرصه‌ی نظریه‌ی بین الملل چهارم حتی یک روز هم یک سانتیمتر عقب نشسته است. علاوه بر آن، این سازمان کارهای تئوریک بسیار غنی و پرثمری در مورد مسائل متعددی انجام داده که در اختیار نسل های جدید می باشد. این مسائل عبارتند از: بوروکراسی های کارگری و بوروکراسی های دول کارگری، استالینیزم، انقلاب سیاسی، انکشاف مدام انقلاب در ممالک تحت استعمار، نظریه های مربوط به فاشیزم و دولت قوی بنای پارتیستی و غیره. تاریخ بین الملل تاریخی است که شرکت کنندگان در آن

همه به حق سرافرازند. چنگ آوردهای نظریه ای و سیاسی بین الملل چهارم در مقام سازمان کادرهای پیشرو، گذر آن را از مرحله‌ای که عبور از آن این چنین به درازا انجامیده است، ممکن خواهد ساخت. امروزه، پیوستن به بین الملل چهارم، از نقطه نظر مکانی، یعنی مرتبط ساختن خویش به نبردهایی که در ممالک متعدد و در تمام قاره‌ها جریان دارد، جهت تعیین یک استراتژی جهانی علیه سرمایه داری به همراهی سایر مبارزین بین الملل چهارم، و به کار بردن این استراتژی در هر جای ممکنه. و پیوستن به بین الملل چهارم همچنین عبارت از بازیابی انقلاب اکتبر و بلشویزم و بین الملل کمونیست و در عرض زمان، و حمل پرچم آنان در نبردهای امروزی به قصد ظفرمندی آرمان‌های ایشان است.

فصل نهم:

آنانکه جان دادند تا بین الملل زنده بماند

ما در این کتاب بخش اصلی کوشش خود را تعمدآ وقف تشریح مشی و عملکرد جنبش تروتسکیستی در زمینه‌ی نظریه‌ای، سیاسی و سازمانی، در برابر وقایع بزرگ قریب نیم قرن اخیر و در مقابل مشکلاتی که این وقایع در راه ایجاد یک رهبری انقلابی مارکسیستی بین المللی و بنای احزاب انقلابی مارکسیستی در هر کشور خاص ایجاد کرده‌اند، ساخته‌ایم. بدین ترتیب مشاهده کردیم که محدود کردن بحث به زمینه‌ی نظریه‌ای و سیاسی با چگونه معضلاتی رویرو است و چگونه این امر مگر به بهای مورد سؤال قراردادن مستمر امور داخلی سازمان امکان‌پذیر نیست. اما عقاید و برنامه‌ها و سازمان‌ها پدست انسان‌ها زاده شده و هم از طریق آنان زیست می‌کنند. ما تا اینجا فقط به طور گاه و بیگاه به ذکر نام بعضی مبارزین جنبش تروتسکیستی پرداخته‌ایم و در این باره چه چیزها که برای نوشتمن نیست! شرایط کار و زیست برای تروتسکیست‌ها به مراتب دشوارتر و دردناکاتر از دیگر جریان‌های کارگری بوده است. اختناق بورژوازی علیه تروتسکیست‌ها نقش محرك عمل را ایفا کرده است و حال اینکه آنچه که در داخل طبقه‌ی خودشان

و غالباً از جانب کارگران صمیمانه انقلابی ولی فریب خورده‌ی دست بورکرات‌ها، که از حمایت یک دولت قدرتمند کارگری برخوردار بودند، بر آنان اعمال گشته است، عده‌ی کثیری از افراد ارزشمند این جنبش را در موقعیتی قرار داده است که نتوانسته اند بهترین حد توان خویش را به کار گیرند.

نام تروتسکی، که نام همسر و رفیق همراهش ناتالیا Natalia همواره به طرز جدائی ناپذیر با آن پیوسته است با فاصله‌ی زیادی از بقیه در رأس اسامی تمام مبارزین جنبشی که وی بنا نهاده، جای دارد، و اکنون دوباره دارد آن درخشندگی دوران کبیر انقلاب را باز می‌یابد. اما همین طور بسیارند آنانی که بر اثر افتراهای استالیلی نامشان در برابر چشمان زحمتکشان چرکین گشته است و که امروز هنوز برای نسل های جدید ناشناخته باقی مانده اند. جنبش تروتسکیستی کلاً خود را نسبت به مردانی که به خاطر پیروزی برنامه‌ی آن جنگیده اند بسیار محاط نمایانده است. تاریخ خود کم کم در سطح بین المللی و در هر کشور حقشان را به آنان باز خواهد گرداند.

تعقیب و آزار کینه توزانه‌ی تروتسکیست‌ها از جانب استالیلیزم به مدت زیادی باعث گمراهی و ترس مردان بسیاری گشته دایره‌ی دوستان و پشتیبانان تروتسکیست‌ها را، که جنبش‌های پیشرو همواره بدان نیازمندند، تا نهایت درجه‌ی ممکن تنگ ساخته است. همچنین نمی‌توان از تجلیل کسانی که در این محیط خصمانه به دوستی با ما ادامه دادند، و هم آن دسته از رهبران انقلابی که از درون بین الملل کمونیست و احزاب وابسته به آن بیرون آمدند. و اگر چه ما را تا انتهای راه همراهی نکردند و یا به سبب اختلافات نظری کلاً از ما جدا بودند، ولی تا آخرین دقیقه به آرمان انقلاب جهانی وفادار ماندند، غافل گردید. در میان آنان باید از افراد زیر نام برد: آلفرد و مارگریت

روزمر Alfred§ Marguerite Rosmer که در خانه‌ی ایشان کنگره‌ی بین‌الملل چهارم صورت پذیرفت؛ ه. استاک فیش (هرش مندل) H. Stockfisch (Hersch Mendel) رزمنده‌ی انقلاب ۱۹۰۵ و ۱۹۱۷ در روسیه که سازمان تروتسکیستی لهستان را ایجاد نمود و ایزاک دویچر را به آن سازمان کشاند؛ آندرس نین Andres Nin، که در جریان انقلاب اسپانیا بدست گ. پ. او. G. P. U. به قتل رسید؛ رهبران سابق حزب کمونیست آلمان: پل فرولیخ Paul Frohlich آرکادی مازلو Arkadi Maslow و هوگو اوربانس Hugo Urbahns؛ آندره مارتی Andre Marty که پس از اخراجش از حزب کمونیست فرانسه با ما روابط برادرانه برقرار ساخت؛ جان برد John Baird نماینده‌ی حزب کارگر انگلستان که همواره جانبدار ما بود؛ مارکسیست بر جسته‌ی اوکرائینی رومان روزدولسکی Roman Rosdolsky لونئی پولک Polk Louis عضو کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست بلژیک که در بنیاد اپوزیسیون چپ در بلژیک شرکت جست. وی به هنگام تبعید در اردوگاه نیوننگامه Neuengamme جان سپرد تان مالاکا Sneevliet یکی از بانیان جنبش Malakka Tan انقلابی سوسیالیستی در سال ۱۹۱۴ در اندونزی به شمار می‌رود. وی در جریان نبردهای چریکی پس از پایان جنگ ناپدید گردید.

و اکنون به فهرست بسیار ناکاملی از آنان که پرچم تروتسکیزم را تا بلندی‌ها برآفرشتند و در نبرد جان باخته اند. می‌پردازیم:

- نیکولا دی بارتولومیو (فوسکو) Nicola di Bartolomeo : کارگر کمونیست ایتالیایی؛ وی در زمان فاشیزم به فرانسه تبعید شد در جنگ اسپانیا شرکت نمود پس از بازگشت به فرانسه به مقامات ایتالیانی تحويل داده شده و

از آنجا به یک اردوگاه تبعید گردید؛ پس از آزادی در پایان جنگ سازمان تروتسکیستی ایتالیا را بازسازی کرد. وی در سال ۱۹۴۶ به سن چهل و چهار سالگی در گذشت.

- آنجل آمادو بنگوچه آ (۱۹۲۶ - ۱۹۶۴) Angel Amado Bengochea : وی یکی از رهبران اولین شورش های دانشجویی در دهه ۱۹۴۰ و رهبر جوانان سوسیالیست بود؛ در مقام دانشجوی دانشکده حقوق شهر لاپلاتا به تشکیل اپوزیسیون مارکسیستی در درون حزب سوسیالیست پرداخته و در سال ۱۹۴۶ به جنبش تروتسکیستی پیوست؛ در دهه ۵۰ در کارخانه شروع به کار کرد و به رهبری یکی از سندیکاها تحت نفوذ پرونیزم رسید؛ در سال ۱۹۵۷ به مدت شش ماه محکوم به حبس شد و در سال ۱۹۶۳ در رابطه با مبارزه کشورهای دیگر آمریکای لاتین یک گروه سیاسی نظامی تشکیل داد و در جریان یک انفجار به قتل رسید.

- فرناند و براوو Fernando Bravo : رهبر آموزگاران بولیوی، نماینده حزب P. O. R. بولیوی در کنگره های بین الملل، وی در حال انجام وظیفه ای انقلابی جان سپرد.

- توماس چامبی Tomas Chambi : عضو کمیته ای مرکزی P.O.R. (بخش بین الملل چهارم در بولیوی)؛ در زمان دیکتاتوری بارنیتوس اوواندو Barrientos Ovando به زندان افتاد و پس از سقوط دیکتاتوری آزاد گردید؛ به هنگام کودتای بانزر Banzer نبرد یک دسته از دهقانان فقیر منطقه ای لایز را رهبری نمود و در طی این نبرد به قتل رسید در جیب وی یادداشت زیر که بدست خود وی نوشته شده بود بدست آمد: "من یکی از مبارزین حزب انقلابی طبقه کارگر هستم که به من شهامت و رزمندگی در

راه آرمانی راستین را آموخته است زنده باد آزادی ملی، پیش به سوی پیروزی نهائی!"

- امیل دکو (۱۹۱۰ - ۱۹۷۰) Emile Decoux : کارگر معدن اهل بلژیک، کسی که سی و هفت سال مبارزه نمونه و عبرت آموز را پشت سر گذاشت. وی در سال ۱۹۳۴ به گارد جوان Jeune Garde و سپس به بخش بین الملل چهارم در بلژیک پیوست و در آن وظائف مهمی را در دوران فعالیت های مخفی عهده دار گردید.

- وینسنت ریموند دیون (۱۸۸۹ - ۱۹۷۰) Vincent Raymond Dunne: وی در سن هفده سالگی به سندیکای "کارگران صنعتی جهان Industrial Workers of the World- I.W.W. در سال ۱۹۱۹ در بنیانگذاری حزب کمونیست ایالات متحده و در سال ۱۹۲۸ در بنیاد جنبش تروتسکیستی آن کشور شرکت داشت؛ وی اعتصاب بزرگ رانندگان کامیون شهر مینیاپولیس را، که پیش درآمد جهش جنبش سندیکائی بود و به ایجاد سندیکای C. I. O. انجامید، در سال ۱۹۳۴ رهبر کرد. در سال ۱۹۳۸ در مباحثات مقدماتی کنگرهی بنیانگذاری بین الملل چهارم شرکت کرد؛ در سال ۱۹۴۱ به مناسب قانون اسمیت Smith به مدت شانزده ماه زندانی گشت.

- هاینزاپه (والتر هلد) Heinz Epe (Walter Held): وی در سال ۱۹۳۱ در حالی که هنوز دانشجو بود به اپوزیسیون چپ آلمان ملحق شد وی در چاپ مجله‌ی انقلاب مداوم Permanente Revolution همکاری داشت؛ در مارس سال ۱۹۳۳ مجبور به جلای وطن گردید، و در چکسلواکی چاپ اولین نشریه‌ی مهاجرین آلمانی به نام Unser Wort را ترتیب داد. در سال ۱۹۳۴ همراه با ویلی برانت Willy Brandt یکی از دبیران "دفتر

بین‌المللی سازمان‌های جوانان انقلابی" در شهر اسلو بود و به تحریک برانت همه‌ی تروتسکیست‌ها و منجمله والتر هلد از آن برکنار شدند؛ وی در سال ۱۹۳۴ سفر تروتسکی (به نروژ-م.) را مهیا ساخت و در فعالیت‌های بین‌المللی بخش آلمان و بین‌الملل چهارم شرکت کرد. پس از اشغال نروژ به وسیله‌ی نازی‌ها با خانواده‌ی خود به سوند پناه برد؛ در بهار سال ۱۹۴۱ سعی کرد تا با عبور از روسیه‌ی شوروی و ژاپن به ایالات متحده برود اما در روسیه‌ی شوروی دستگیر و همراه با همسر و فرزند خود ناپدید گردید.

- جوزف فری (۱۸۸۲ - ۱۹۵۷) Josef Frey : وی پیش از سال ۱۹۱۴ سردبیر نشریه‌ی Arbeiterzeitung در وین بود و ریاست شورای سربازان وین را در انقلاب ۱۹۱۸ به عهده داشت. وی با اتو بائر Otto Bauer و فریتز آدلر Fritz Adler قطع رابطه کرد تا به حزب کمونیست بپیوندد و در سال ۱۹۲۷ به عنوان تروتسکیست از این حزب اخراج شد.

- خوزه آگیره گینزبورگ Jose Aguirre Gainsborg: انقلابی تبعیدی اهل بولیوی و یکی از اعضاء رهبری حزب کمونیست شیلی؛ حزب P. O. R. بولیوی را بنیان گزارد و آن را از دیدگاه تئوریک مسلح ساخت. وی سال‌های زیادی را دور از کشور خود و در زندان به سر برد و در سن سی و چهار سالگی به سوی مرگ شافت.

- رنزو گامبینو Renzo Gambino : وی شغل کارمندی داشت و پس از یک بیماری درازمدت در روز ۳۰ مارس ۱۹۷۲ در شهر تورین فوت کرد؛ به هنگام سقوط فاشیزم عضو حزب سوسیالیست بود؛ در سال ۱۹۴۹ به بخش بین‌الملل چهارم در ایتالیا پیوست؛ از آن تاریخ عضو رهبری ملی این بخش بود و در تمام کنگره‌های جهانی به عنوان نماینده

شرکت نمود و همچنین برای مدتی طولانی در کمیسیون بین المللی کنترل عضویت داشت و از سال ۱۹۶۹ مقام دبیر این کمیسیون را به عهده گرفت؛ نویسنده‌ی اساسنامه‌ی بخش ایتالیا بود و همچنین با مطبوعات تروتسکیستی تحت اسمی مستعار رینزی Reinzi و براندو Brando همکاری داشت و به مدت بیست سال سازمان تورین را رهبری کرد.

- پیتر گراهام (۱۹۴۵ - ۱۹۷۱) Peter Graham: انقلابی ایرلندی وی ابتدا عضو جوانان کونولی Youth Connolly بود و به سرعت با تحول فکری خود به تروتسکیزم نزدیک شد؛ عضو گروه کارگران ایرلندی گردید؛ در بنیانگذاری انجمن طرفدار جمهوری کارگری و جوانان سوسیالیست در دابلین نقش ایفا کرد، سپس به لندن رفت و در آنجا به I. M. G. (بخش بین الملل چهارم در بریتانیا) پیوست و در هیئت تحریریه Red Mole شرکت داشت. اندکی پس از بازگشت به دابلین به قصد ایجاد بخش بین الملل در ایرلند، در شرایطی نامعلوم به قتل رسید. I.R.A. و تمام سازمان‌های مبارز جنبش سوسیالیستی ایرلند برای وی مراسم یادبود برپا داشتند.

- ژول انن (۱۸۸۲ - ۱۹۶۴) Jules Henin: وی کارگر معدن و از سال ۱۹۰۵ عضو حزب کارگر بلژیک بود. وی یکی از اولین کمونیست‌های بلژیکی در سال ۱۹۱۹ و بنیانگذار سازمان تروتسکیستی این کشور در سال ۱۹۲۷ بود. وی یکی از رهبران اعتصاب معدن‌چیان شالروآ در سال ۱۹۳۲ بوده و به دنبال این اعتصاب زندانی گشت. در زمان جنگ در خفا به مبارزه‌ی خود ادامه داد و به مدت چندین سال عضو کمیسیون کنترل بین الملل چهارم بود.

- مارسل ایک **Hic** **Marcel Hic**: در سال ۱۹۳۳ در سن هجده سالگی به جنبش تروتسکیستی فرانسه (I. O. P. و جوانان لینینیست) ملحق شد؛ سازمان فرانسه را بازسازی کرد و در ماه اوت ۱۹۴۰ نشریه‌ی La Verite را منتشار داد. در زمان اشغال فرانسه دبیر بخش بین الملل در این کشور بود و در ایجاد دبیرخانه‌ی بین الملل چهارم در اروپا شرکت کرد. در سال ۱۹۴۳ دستگیر گردید و در اردوگاه "دورا" **Dora** رفتار شجاعانه‌ای از خود نشان داد و در همانجا نیز جان سپرد.

- یوسف یاکوبوویچ (**Josph Jakobovic**) : وی رهبر گروه اتریشی خلاف چریان در دوران اشغال آن کشور بdst هیتلر بود. در اکتبر سال ۱۹۴۳ به اتهام خیانت به دولت و تبلیغات مضره در میان نیروهای ارتش محکوم به مرگ و اعدام گردید.

- زاویس کالاندرا (**Zavis Kalandra**): مورخ کمونیست در سال ۱۹۳۶ محکمات مسکو را تقبیح کرد؛ مقام دبیر بخش بین الملل چهارم در چکسلواکی را داشت، در سال ۱۹۵۰ دستگیر و تحت عنوان "جاسوس" بdst استالینیست‌ها اعدام شد؛ در جریانات ۱۹۶۸ چکسلواکی که به "بهار پراک" موسوم است از وی اعاده‌ی حیثیت شد.

- روز کارستنر- کانون (**Rose Karstner-Cannon**) (۱۸۹۰ - ۱۹۶۸) در سن هجده سالگی به حزب سوسیالیست ایالات متحده پیوست؛ در سال ۱۹۰۹ منشی مجله‌ی توده ها بود؛ در سال ۱۹۲۱ در کنگره‌ی بنیانگذاری حزب کمونیست ایالات متحده شرکت کرد و خود را وقف فعالیت‌های دفاعی و کمک به قربانیان اختتاق (مخصوصاً در قضیه‌ی ساکو و وائزتی **Sacco- Vanzetti**) نمود. در سال ۱۹۲۸ در ایجاد سازمان تروتسکیستی

ایالات متحده شرکت کرد و از آن پس تا پایان عمر خود را تماماً وقف این سازمان کرد.

- فرانز کاشا (Franz Kascha) (۱۹۰۹ - ۱۹۴۳): وی رهبر گروه اتریشی خلاف جریان Gegen den Strom در زمان اشغال آن کشور بدست هیتلر بود؛ در اکتبر سال ۱۹۴۳ به اتهام خیانت به دولت و تبلیغات مضره در میان نیروهای ارتش محکوم به مرگ و اعدام شد.

- رودلف کلمنت (Rudolf Klement): تروتسکیست جوان آلمانی و منشی تروتسکی، در سال ۱۹۳۸ در آستانهٔ تشکیل کنگرهٔ بنیانگذاری بین الملل چهارم که خود را وقف آماده ساختن آن نموده بود در فرانسه بدست گ.پ. او. به قتل رسید.

- آبراهام لئون (Leon Abraham) (۱۹۱۸ - ۱۹۴۴): وی در شهر ورشو متولد گشت. پس از قطع رابطه با صهیونیزم کتاب بینش ماتریالیستی از مسئلهٔ یهود را نوشت؛ در اوائل جنگ به سازمان تروتسکیستی بلژیک پیوست و رهبر اصلی تشکیلات آن شد، در ایجاد دبیرخانهٔ بین الملل نقش داشت. در ژوئن سال ۱۹۴۴ دستگیر گردید و در اردوگاه آشویتز در ماه سپتامبر ۱۹۴۴ جان سپرد.

- لئون لزوال (Léon Lésoïl) (۱۸۹۲ - ۱۹۴۲): وی در هیئت اعزامی بلژیک به روسیه در زمان جنگ اول جهانی سرباز بود. خود را طرفدار انقلاب اکتبر اعلام کرد. یکی از بنیان حزب کمونیست بلژیک بوده و در سال ۱۹۲۳ عضو کمیتهٔ مرکزی آن حزب گردید، در آن زمان به اتهام "توطنه علیه امنیت کشور" تحت تعقیب قرار گرفت. در سال ۱۹۲۷ سازمان تروتسکیستی بلژیک را پایه گذاری کرد؛ وی رهبر اعتصاب معنچیان شالروآ در سال

۱۹۳۲ بود؛ به عنوان نماینده در کنگره‌ی بنیانگذاری بین الملل چهارم شرکت کرد؛ در سال ۱۹۴۱ دستگیر شد و در سال ۱۹۴۲ در اردوگاه نیوئن جان سپرد.

- سزار لورا Cesar Lora: رهبر کارگران معدن بولیوی و معدن سیگلو Sigli-XX در نوزدهم ژوئیه‌ی ۱۹۶۵ بدست سربازان باربیتوس به قتل رسید.

- ب. مالیکار جون رائو B. Mallikarjun Rao: وی، زمانی که هنوز در شهر آندهرا، و سپس در بمبئی، دانشجو بود در جنبش انقلابی شرکت کرد و به فعالیت‌های سندیکاتی پرداخت؛ در سال ۱۹۴۱ یکی از بانیان حزب Mazdoor Trotskyist Party of India بود؛ در سال ۱۹۴۲ در قیام علیه امپریالیزم انگلستان شرکت جسته و به فعالیت‌های مخفی پرداخت. در سال ۱۹۴۴ دستگیر شده و به دو سال زندان محکوم شد در سال‌های ۱۹۴۷ و ۱۹۴۸ به جنبش چریکی علیه نظام حیدرآباد پیوست و به مبارزه‌ی خود تا لحظه‌ی الحاق این امارات به اتحاد هندوستان ادامه داد؛ در سال ۱۹۴۹ عهده دار مسئولیت‌های سندیکاتی شد و در سال ۱۹۵۹ به خاطر نقش خود در اعتصاب مأمورین اداری آندهرا پرداش سازماندهی Andhra Pradesh بار دیگر دستگیر گردید در سال ۱۹۶۵ عضو کمیته‌ی S. W. P. (بخش بین الملل چهارم در هند) بود و در سال ۱۹۶۶ پس از بیش از سی سال فعالیت مبارزه جویانه درگذشت.

- شری منگن (پاتریس) Sherry Mangan(Patrice): نویسنده و روزنامه‌نگار آمریکانی؛ از سال ۱۹۳۴ به بعد تروتسکیست بود؛ در فعالیت‌های سازمان تروتسکیستی فرانسه در دوران اشغال این کشور شرکت

جست و توسط پتن Petain از فرانسه اخراج شد؛ در زمان جنگ وسائل ارتباطات پنهانی بی شماری را فراهم ساخت؛ در دوران مک کارتیزم گرفتار شرایط دشوار امرار معاش گردید؛ سپس در فرانسه در اقدامات مخفی کمک به انقلاب الجزایر شرکت کرد؛ وی به مدت چند سال عضور هبری بین الملل بود؛ در سال ۱۹۶۱ در سن پنجاه و هفت سالگی درگذشت.

- شارل ماری (Charles Marie ۱۹۱۵ - ۱۹۷۱)؛ وی کارگر راه آهن بود. اندکی پس از پایان جنگ به جنبش تروتسکیستی ملحق شد؛ مبارزی پرشور و خستگی ناپذیر بود و به مدت درازی در شهر روان یک تنه از تروتسکیزم دفاع می کرد؛ ضمن فعالیت های غیرقانونی خود علیه جنگ الجزایر وسائل تجدید حیات جنبش را فراهم ساخت و جوانان بسیاری را برای سازمان پروراند و این جوانان به دنبال قضایای ماه مه ۱۹۶۸ مهم ترین سازمان ولایتی لیگ کمونیست فرانسه را در این شهر به وجود آوردند؛ یکی از سلوی های کارگران راه آهن روان نام او را بر خود دارد کنگره‌ی دوم لیگ کمونیست که در شهر روان برگزار گردید وی را به ریاست افتخاری خود انتخاب کرد.

- ژان مشلر Jean Meichler؛ وی یکی از بنیانگذاران نشریه‌ی حقیقت در سال ۱۹۲۹ و مدیر مجله‌ی Unser Wort ارگان تروتسکیست های آلمانی در مهاجرت بود و به این خاطر به هنگام اشغال فرانسه بدست آلمان ها به عنوان گروگان دستگیر گردید؛ وی یکی از اولین گروگان هائی بود که اعدام شد. به هنگام مرگ چهل و پنج سال داشت.

- لوئیز ادوارد و مارلینو (نیکولاو) (۱۹۴۷ - ۱۹۷۱)

مبارزه‌ی خود را از درون سازمان‌های دانشجوئی سانتوس و سپس در مخالف روزنامه نگاری سانو پائولو آغاز کرد؛ در سال ۱۹۶۸ به حزب کمونیست کارگری P. O. C. پیوست و به زودی یکی از رهبران آن گردید؛ وی سپس به مواضع بین الملل چهارم روی آورد و براساس تزهانی که در باره‌ی مسائل ملی و بین المللی نگاشته بود اپوزیسیونی را گرد هم آورد. پس از یک سفر کوتاه چند ماهه به فرانسه و انگلیس از بازگشت مخفیانه‌ی خود به کشورش در ژوئیه‌ی سال ۱۹۷۱ دستگیر و شکنجه شد و به دنبال آن به قتل رسید.

- آنری مولینیه (مارک لوران) (۱۸۹۸ - ۱۹۴۴)

Eduardo Merlino Luiz (MarcLaurent): وی شغل مهندسی فنی داشت در پایه گذاری نشریه‌ی حقیقت شرکت کرد؛ با احتیاط و افری مأموریت‌های بسیاری را به انجام رساند؛ در زمان جنگ مسئول نظامی P. C. I. بود و در جریان نبرد برای آزاد کردن پاریس به وسیله‌ی نارنجک کشته شد.

- گورگ مولت ود (Georg Moltved) (۱۸۸۱ - ۱۹۷۱) : پزشک دانمارکی؛ در شروع قرن به یک حزب خرد بورژوا تعلق داشت و سپس به سمت مارکسیزم روی آورد، با مجلات روش‌فکرانه همکاری داشت؛ پس از ۱۹۳۳ به کمک ضد فاشیست‌های آلمانی که به دانمارک پناه آورده بودند پرداخت؛ در سال ۱۹۴۳ به هنگام اشغال کشور او از جانب آلمان‌ها، یکی از رهبران اصلی حزب کمونیست در منطقه‌ی شمالی کپنه‌اک بود؛ پس از جنگ با اختیار مشاغل وزارتی از جانب کمونیست‌ها و سیاست رفورمیستی آنان مخالفت کرد و این مخالفت به قیمت اخراج وی از حزب تمام شد؛ در سال

۱۹۵۵ به بین الملل چهارم ملحق شد؛ کتاب انقلابی که بدان خیانت شد را به زبان دانمارکی ترجمه کرد و زندگی نامه‌ای از لنین و یک زندگی نامه از تروتسکی تالیف کرد؛ وی دارای قابلیت‌های عقلانی بسیار و به همین عنوان نیز در کشور خود شناخته بود. وی غالباً مواضع تروتسکیستی را از طریق برنامه‌های رادیو به عموم می‌شناساند.

- مارتن مونا (پل ویدلین) (۱۹۱۳ - ۱۹۴۴)

Martin Monat (Paul Widelin): وی یکی از رهبران جنبش سوسیالیستی صیهونیستی بود، تا قبل از سال ۱۹۳۳ از حزب کمونیست آلمان طرفداری می‌کرد و سپس به سوی تروتسکیزم تمایل یافت و از صیهونیزم برید؛ در سال ۱۹۳۹ از آلمان به بلژیک مهاجرت کرد و در آنجا به سازمان تروتسکیستی پیوست؛ در زمان جنگ در فرانسه به سازماندهی فعالیت‌هایی درون ارتش آلمان جهت فراخواندن سربازان آلمانی به برادری با کارگران و سربازان ممالک دیگر پرداخت و وسائل انتشار ارگانی به نام Arbeiter nud Soldat (کارگر و سرباز) را مهیا ساخت و میان دیگر کارها سلول سربازان آلمانی در شهر برست را به وجود آورد که چند تن از اعضاء آن دستگیر و اعدام گشتند؛ وی اندکی پیش از ورود دسته‌های ارتش متفقین به پاریس دستگیر شد و به وسیله‌ی پلیس فرانسه به مقامات آلمانی تحويل داده شد. آلمان‌ها او را در جنگل ونسن Vincennes تحت ضربات کشنده قرار دادند ولی با اینکه شدیداً مجروح شده بود توانست خود را به بیمارستانی برساند. در بیمارستان گشاییو به سراغ وی آمد تا او را به میدان تیرباران حمل کند.

- مولن Moulin: تروتسکیست آلمانی، وی در جنگ داخلی اسپانیا بدست گ. پ. او. به قتل رسید.

- پانتیلیس پولیوپولوس Pantelis Pouliopoulos: وی در سال ۱۹۲۲ به خاطر فعالیت های خود در درون ارتش یونان، تحت تعقیب قانونی قرار گرفت: مترجم سرمایه به زبان یونانی؛ و نماینده حزب کمونیست یونان در ۱۹۲۵ کنگرهی پنجم بین الملل کمونیست و دبیر اول حزب کمونیست در سال ۱۹۲۷ بود و در سال ۱۹۳۶ در مقام تروتسکیست از آن حزب اخراج گردید، دبیر سازمان تروتسکیستی یونان شد و به دنبال کودتای متاکساس Metaxas در سال ۱۹۳۶، فراری شد و به کار مخفی پرداخت. در سال ۱۹۳۹ به وسیله‌ی ایتالیانی ها دستگیر و به عنوان گروگان تیرباران شد؛ در حالی که به چوبه‌ی اعدام بسته شده بود با صدائی بلند خطاب بر سربازان ایتالیانی نطق کرد؛ به هنگام مرگ خود در سال ۱۹۴۳ چهل و سه سال داشت.

- آرت پرایس (Art Preiss) (۱۹۱۱ - ۱۹۶۴): تروتسکیست آمریکانی وی دانشجوی دانشگاه ایالت اوهایو بود، ارگانی به نام Free Voice را تأسیس کرد که منوع الانتشار اعلام شد. در سال ۱۹۳۳ بیکاران شهر تولد و (اوهایو) و سپس کارگران عضو سندیکاهارا متشکل ساخت و در آن حال خود عضو شورای سندیکای C. I. O. به نمایندگی از شهر تولد و بود؛ از سال ۱۹۴۰ شغل نویسنده و تنظیم صفحات نشریه‌ی کارگری Militant به وی محول گردید. وی نویسنده‌ی کتابی به نام گام غول آسای جنبش کارگری (بیست سال فعالیت Labor's Giant Step(Twenty Years of the) (C. I. O. است که عبارت از تاریخ جنبش سندیکائی آمریکا بین سال های ۱۹۲۹ و ۱۹۵۵ می باشد.

- لئوپلیس پوخارس (۱۹۴۲ - ۱۹۷۱) Lius Pujals: انقلابی آرژانتینی؛ در سال ۱۹۶۱ به گروه **Palabra Obrera** پیوست و این گروه در سال ۱۹۶۴ یکی از پایه گذاران **حزب انقلابی کارگران** T. R. P. گردید. وی در کنگره‌ی دوم این حزب به عنوان عضو کمیته‌ی مرکزی و سپس عضو کمیته‌ی اجرائی انتخاب شد؛ وی مسئول سیاسی و نظامی منطقه‌ی بوننوس آیرس بود. در ۱۷ سپتامبر ۱۹۷۱ دستگیر و به وسیله‌ی مقامات پلیس به روزاریو فرستاده و دوباره در تاریخ ۲۲ سپتامبر به بوننوس آیرس برگردانده شد و در همان حال مقامات این کشور بازداشت وی را انکار کردند. به احتمال قوی زیرشکنجه جان داد.

- ایگنچه رایس (بودویگ) Ignace Reiss (Ludwig): کمونیست لهستانی؛ قهرمان جنگ داخلی در زمان انقلاب روس؛ وی یکی از رهبران اصلی سرویس‌های ویژه Special Services اتحاد شوروی بود؛ در سال ۱۹۳۶ به دنبال اولین محاکمه مسکو، با استالینیزم قطع رابطه کرد و نشان‌های افتخار خود را پس فرستاده و اعلام کرد: "من به تروتسکی و بین‌الملل چهارم ملحق می‌شوم"؛ چند هفته بعد در اطراف شهر لوزان بدست گ. پ. او. به قتل رسید.

- ولفگانگ سالوس Wolfgang Salus: کمونیست جوان اهل چکسلواکی؛ وی در سال ۱۹۲۹ در سن هجده سالگی در بنیاد جنبش تروتسکیستی این کشور شرکت کرد؛ پس از ادائی سهم خود در دوباره منتشکل ساختن این جنبش در کشورش در سال‌های بعد از جنگ در مهاجرت در گذاشت.

- لئون سدوف (۱۹۰۵ - ۱۹۳۸) Leon Sedoff: پسر تروتسکی؛ در سال ۱۹۲۷ از حزب کمونیست شوروی اخراج گردید و از آن تاریخ زندگی خود را

وقف مساعدت به کار پدرش کرد؛ وی همراه تروتسکی در تمام "محاكمات مسکو" مورد اتهام واقع بود و در همانجا محکوم به مرگ گشت؛ وی در شرایط اسرار آمیزی در پاریس درگذشت، علت آن به طور یقین قتل او بدست گ. پ. او. بود.

- هنری اسنیولیت (۱۸۸۳ - ۱۹۴۲) **Henry Sneevliet**: رهبر کارگری اهل هلند، وی بانی جنبش سوسیالیستی اندونزی در سال ۱۹۱۴ و سپس حزب کمونیست اندونزی در سال ۱۹۲۰ بود؛ نمایندگی این حزب را در کنگره‌ی دوم بین الملل کمونیست به عهده داشت. همچنین نماینده‌ی بین الملل کمونیست برای مذاکره با حزب کمونیست چین گردید؛ از استالینیزم برید؛ رهبر مرکز سندیکائی S. A. در هلند بود؛ در سال ۱۹۳۲ به خاطر پشتیبانی از ملوانان شورشی زندانی شد؛ بنیانگذار P. S. A. بود؛ در زمان جنگ دستگیر و در ۱۳ آوریل ۱۹۴۲ به وسیله‌ی آلمانی‌ها تیرباران شد؛ مرگ قهرمانانه‌ی او در کشورش نمونه‌ی عبرتی گردید.

- چن دو-سیو (۱۸۷۹ - ۱۹۴۲) **Tchen Dou-Siou**: وی استاد دانشگاه پکن بود؛ یکی از رهبران انقلاب دموکراتیک سال ۱۹۱۱ بود، و حزب کمونیست چین را بنیانگذاری کرد و خود از سال ۱۹۲۰ تا سال ۱۹۲۷ دبیر اول آن بود و سپس به اپوزیسیون تروتسکیستی پیوست؛ در سال ۱۹۳۲ به وسیله‌ی کومین تانگ به سیزده سال زندان محکوم شد و در سال ۱۹۳۷ تحت نظرات آزاد گشت و در سال ۱۹۴۲ درگذشت. خاطره‌ی وی امروزه هنوز مورد تهمت رهبری حزب کمونیست چین قرار دارد.

- تا-تو-تاؤ **Tha-Thu-Thau**: بانی جنبش تروتسکیستی در ویتنام، وی در سال‌های قبل از جنگ رهبر کارگران سایگون بود و در زمان جنگ به

زندان افتاد؛ اندکی پس از آزادی خویش در سال ۱۹۴۶ به طرز اسرارآمیزی ناپدید گردید و احتمالاً بدست استالیینیست‌ها به قتل رسید.

- پیر ترسو (بلاسکو) (Blasco) (۱۸۹۳ - ۱۹۴۳): وی از سال ۱۹۲۵ عضو کمیته‌ی مرکزی و پولیت بورو (دفتر سیاسی) حزب کمونیست ایتالیا بود و در مقام نماینده‌ی این حزب در کنگره‌های بین الملل کمونیست شرکت جست؛ در سال ۱۹۳۰ در مقام تروتسکیست از حزب اخراج شد و در تبعید، در کشور فرانسه به مبارزه‌ی سیاسی پرداخت. وی در رهبری انجمن کمونیستی شرکت داشت و در کنفرانس کپنهاگ (۱۹۳۲) و همچنین در کنگره‌ی بنیانگذاری بین الملل چهارم شرکت کرد؛ در زمان جنگ از طرف دادگاه نظامی شهر مارسی به ده سال کار اجباری محکوم گردید و در حالی که در زندان پوئی Puy محبوس بود به وسیله‌ی مبارزین چریک همراه با دیگر زندانیان آزاد و سپس همراه با تروتسکیست‌های دیگر در میان چریک‌ها ناپدید شد، علت آن به احتمال قوی قتل او بدست استالیینیست‌ها بود.

- لیبرو ویلونه (Villone) (۱۹۱۳ - ۱۹۷۰): وی در دوران سلطه‌ی فاشیزم در حزب کمونیست ایتالیا شروع به مبارزه کرد؛ در سال ۱۹۳۸ به خاطر انتقاد از "محاکمات مسکو" از این حزب اخراج گشت؛ در سال ۱۹۴۳ دستگیر شد و پس از سقوط موسولینی Mussolini آزاد گردید؛ پس از آنکه بار دیگر به حزب کمونیست پذیرفته شد، به خاطر انتقاد از سیاست سازش طبقاتی این حزب دوباره سریعاً اخراج گردید؛ در سال ۱۹۴۵ به جنبش تروتسکیستی پیوست و در سندیکا ای آمورگاران مشاغلی را عهده‌دار شد؛ وی به مدت چند سال مدیر نشریه‌ی Bandiera Rossa بود.

- جوزف وانزلر (جان ج. رایت) (Joseph (John G. Wright) : وی دانشجوی رشته‌ی شیمی در دانشگاه هاروارد بود؛ در سال ۱۹۲۹ به سازمان تروتسکیستی آمریکا ملحق شد؛ مترجم بسیاری از آثار تروتسکی می‌باشد؛ در سال ۱۹۵۶ به سن ۵۲ سالگی درگذشت.

- اروین Wolff (ن. براؤن) (Erwin Wolff (N.Bran) : تروتسکیست چکسلواکی‌الاصل، وی منشی تروتسکی در نروژ بود و در زمان جنگ داخلی اسپانیا بdest گ. پ. او. به قتل رسید.

با خاتمه‌ی این فهرست بسیار ناکامل و با ملاحظه بر اینکه از دست رفتگان جنبش تروتسکیستی در مقایسه با تعداد افراد این جنبش احتمالاً بالاتر از حد تلفات تمام جریان‌های دیگر جهان کارگری است، یک بار دیگر کهکشان استثنائی انقلابیونی که پایه گذار این جنبش بوده و در برابر تمام آزارها تا روز نابودی همگانی خویش بdest استالین ایستادگی نموده اند، یعنی تروتسکیست‌های شوروی را به خاطر بیاوریم. شرح مبارزه‌ی آنان در ورکوتا Vorknta و میان دیگر چیزها اعتصاب غذای بزرگی که بیش از هزار زندانی به مدت ۱۳۲ روز (از اکتبر ۱۹۳۶ تا مارس ۱۹۳۷) ادامه دادند و که در ضمن آن چندین تن از ایشان هلاک گردیدند، از طریق ناظرینی که از اردوگاه‌ها بازگشته بودند بdest ما رسیده است.^{۳۶} آلساندر سولژنیتسین Alexandre Soljenitsyne با کتاب خود اولین دایره^{۳۷} محلی از ادبیات بزرگ بین‌المللی را به اجل قهرمانانه‌ی آن واکذار نموده است.

^{۳۶} - رجوع کنید به نشریه‌ی بین‌الملل چهارم شماره‌ی ۱۷ دسامبر ۱۹۶۲، و کتاب بیغمبر یاغی نوشته‌ی ایزاک دویچر، صفحه‌ی ۵۳۳، چاپ فرانسه.

^{۳۷} - صفحات ۳۱۲ تا ۳۱۶ چاپ فرانسه.

- جرج یونکلاس Georg Jungclas (۱۹۷۵ - ۱۹۰۲)؛ در خانواده‌ای با عقاید سوسیالیستی متولد شد و در سال ۱۹۱۶، در سن ۱۴ سالگی به جوانان سوسیالیست آلتونا (نزدیک هامبورگ)، که مخالف جنگ و خیانت سوسیال دموکراتی بود، پیوست. بدین ترتیب اولین فعالیت‌های مخفی خود را آغاز کرد. عضو اتحادیه‌ی اسپارتاكوس و حزب کمونیست آلمان بود و در مبارزات انقلابی دوران خود، مخصوصاً قیام هامبورگ در اکتبر ۱۹۲۳ شرکت داشت. در حزب کمونیست آلمان KPD از مبارزین جناح چپ بود و در سال ۱۹۲۸ همراه با آن از حزب اخراج شد و به اتحادیه‌ی لنین Lenibund که اوربانز Urbahns پایه گذارش بود پیوست. در آنجا بر علیه اوربانز از مواضع تروتسکی دفاع می‌کرد. در سال ۱۹۳۰ در پایه گذاری اپوزیسیون چپ آلمان که وابسته به اپوزیسیون چپ بین المللی بود شرکت جست. تروتسکی را برای اولین بار در سال ۱۹۳۲ در کپنهاگ ملاقات کرد. به دنبال به قدرت رسیدن هیتلر در آلمان، پس از چند ماه کار مخفی، به دانمارک مهاجرت کرد و در آنجا به سازمان دادن مهاجرین آلمانی پرداخت و در پایه گذاری اولین سازمان تروتسکیستی در دانمارک نقشی ایفا کرد. در سال ۱۹۳۶ یک بار دیگر تروتسکی را در هونفس Honefoss در نروژ ملاقات کرد. در دوران جنگ به جنبش مقاومت در دانمارک پیوست. در سال ۱۹۴۴ توسط گشتاپو دستگیر گشت و به ترتیب به هامبورگ، برلن، و بیروت منتقل شد. از هم پاشیدن نازیزم او را از مرگ نجات داد. در سال ۱۹۴۶، یعنی زمانی که آزاد شد، او تنها کسی بود که از سازمان تروتسکیست‌های آلمان ما قبل از ۱۹۳۳ باقی مانده بود. در چنین شرایطی بود که او بازسازی بخش آلمان بین الملل چهارم را آغاز کرد و در طی سال‌های طولانی این کار را، که آتمسفر غیرسیاسی

خفقان آور جمهوری فدرال آلمان بس دشوارش ساخته بود ادامه داد و در آنجا شرایط چاپ و پخش موضع بین الملل چهارم به زبان آلمانی را فراهم آورد. از سال ۱۹۴۸ به بعد در تمام کنگره های جهانی بین الملل شرکت کرده و از جانب این کنگره ها به عضویت کمیته اجرائی و دبیرخانه بین المللی انتخاب گردیده بود. در سال ۱۹۷۴، در دهمین کنگره جهانی او به عضویت کمیسیون کنترل بین المللی انتخاب شد. او یکی از نخستین افرادی بود که در طول فعالیت خود به سازماندهی کارگران مهاجر در آلمان پرداخت. او در مرکز فعالیت هایی قرار داشت که در آلمان و در اروپای غربی برای پشتیبانی از انقلاب الجزایر در راه مبارزه برای استقلال خود سازمان داده شده بود.

- جبرا نیکولا (ابوسعید) (Abu Nicola Said) (Jabra Said) (۱۹۷۴) -
در حیفا متولد شد و قبل از اینکه به سن ۲۰ سالگی بررسد به حزب کمونیست فلسطین پیوست. یکی از اولین مارکسیست های کشورهای عربی، عضو رهبری حزب کمونیست فلسطین و مسئول ارگان عربی این حزب، الاتحاد، بود. از سال ۱۹۴۰ تا ۱۹۴۲ توسط اشغالگران انگلیسی زندانی گشت. در سال ۱۹۴۲، به علت تحول فکریش به سمت بین الملل چهارم از حزب کمونیست اخراج شد. پس از پایان جنگ، از آنجا که سازمان تروتسکیستی خاورمیانه متلاشی شده بود، او روابطش را با حزب کمونیست اسرائیل از نو آغاز کرد. این حزب مسئولیت انتشار ارگان عربیش را به او محول کرد. در سال ۱۹۵۶، به علت موضع سیاسی اش از حزب کمونیست اخراج شد و در سال ۱۹۶۲ همراه با سایر اخراج شدگان Matzpen، سازمان کمونیست های ضدصهیونیست را به وجود آورد که از میان آن بخش اسرائیلی بین الملل چهارم آفریده گشت. مقامات اسرائیلی پس از جنگ شش

روزه [ژوئن ۱۹۶۷] وی را به محل اقامتش محدود کردند. در سال ۱۹۷۲، در شرایطی که مرگ همسرش ضربه‌ی وحشتناکی بر سلامتی از دست رفته‌اش زده بود اسرائیل را به قصد لندن ترک گفت. او از کنگره‌ی هفتم جهانی (۱۹۶۳) عضو کمیته‌ی اجرائی بین الملل چهارم بوده است. جزوایات و مقالات متعددی نوشته و کلاسیک‌های مارکسیستی زیادی را به زبان عربی ترجمه کرده و در تحول تنوریک و سیاسی بین الملل چهارم درمورد مسائل خاور عربی و منجمله مسأله اسرائیل سهم بزرگی داشته است. وی شروع به نوشتن کتابی در مورد ملت عرب و وجه تولیدی آسیائی کرده بود که مرگ به او مهلت انجامش را نداد.

- جیمز- پ- کانون James P. Cannon (۱۸۹۰ - ۱۹۷۴): در یک خانواده کارگری ایرلندی الاصل در کانزاس متولد شد. در سن شانزده سالگی با جنبش سوسیالیستی رابطه برقرار کرد. در سال ۱۹۱۰ به سازمان Industrial Workers of the World انقلابی بود پیوست. در طی جنگ اول جهانی به جرم چاپ یک مجله‌ی ضد جنگ در کانزاس دستگیر شد. از هواخواهان انقلاب اکتبر بود و در سال ۱۹۱۸ وارد حزب سوسیالیست شد و در آنجا برای پیوستن به بین الملل کمونیست و تشکیل حزب کمونیست مبارزه کرد. در پایه گذاری حزب کمونیست در سال ۱۹۲۰ شرکت جست. در آن زمان او مسئول امور کانزاس و میسوری بود و از طرف حزب مأمور هدایت مبارزات در سنت لوئیس و سپس در کلیولند، و بعد از آن شرکت در رهبری مرکزی حزب در نیویورک شد. در سال ۱۹۲۲، در مقام صدر حزب به مدت هشت ماه در مسکو اقامت کرد و در آنجا در انجام امور کمیته‌ی اجرائی کمینترن و I. S. R. شرکت جست.

در سال‌های ۱۹۲۵ و ۱۹۲۷ دوباره به مسکو رفت. الهام بخش کمیته‌ی دفاع کارگری بین‌المللی International Labor Defense- I. L. D. به وسیله‌ی آن شرایط سازمان دادن مبارزات عظیمی را در دفاع از ساکو Vanzetti و وانزتی Sacco فراهم آورد. در جریان مبارزات درون حزب کمونیست او در رأس فراکسیونی بود که خود هیأت نمایندگی حزب کمونیست آمریکا به کنگره‌ی ششم بین‌الملل کمونیست در سال ۱۹۲۸ نمایندگی اش را به عهده گرفت. در آنجا در مقام عضو کمیسیون برنامه‌ی کنگره از انتقادی که تروتسکی در تبعید در آلمان- آتا Alma-Ata از طرح برنامه‌ی کمینترن به قلم بوخارین تهیه دیده و خطاب به کنگره فرستاده بود، آگاه گشت. کانون و اسپکتور Spector (عضو هیأت نمایندگی کانادا) که به این متن دست یافته بودند مخفیانه آن را از اتحاد جماهیر شوروی خارج کرده و در آمریکای شمالی به نشر می‌رسانند. کانون، که در سال ۱۹۲۸ به جرم تروتسکیزم از حزب کمونیست اخراج شده بود، با همکاری شختمن Shachtman و آبرن Abern در ماه مه ۱۹۲۹ جامعه‌ی کمونیستی (اپوزیسیون) (Opposition) Communist League را پایه گذاری می‌کند و از آن موقع تا سال‌های شصت رهبر اصلی تروتسکیزم در آمریکا بوده است. از آن زمان به بعد دیگر وضع سلامتی اش به او اجازه‌ی شرکت فعال در این جنبش را نمی‌دهد و نقش به رهنمود دادن و راهنمایی محدود می‌شود. در سال ۱۹۳۴ او یکی از شرکت کنندگان در اعتضاب معروف کامیون داران مینیاپولیس Minneapolis بود. در سال ۱۹۳۷ او موافق پروفسور دیوئی Dewey را برای رهبری کمیسیونی، تحت نام خودش [دیوئی]، جلب کرد که "ضدحاکمه"‌ای در مقابل "حاکمات" مسکو ترتیب داد و تروتسکی را از جنایاتی که "حاکمات"

مسکو به او نسبت داده بود بیگناه اعلام کرد. در کنگره‌ی پایه گذاری بین الملل چهارم شرکت کرد، در دوران جنگ دوم جهانی به مدت شانزده ماه براساس قانون اسمیت زندانی شد. چندین کتاب (مبارزه برای یک حزب پرولتری، تاریخ جنبش تروتسکیستی در آمریکا، و غیره) و تعداد زیادی مقاله نوشته است. در مقام مبلغ و آغالشگر، او چهره‌ی اصلی جنبش کارگری آمریکا در دوران نسلی بود که به دنبال اوجین دbz Eugene Debs بیل هیوود Bill Haywood و ونسان سن جان Vincent St John گذاشت.

ما این کتاب کوچک خود را به یادبود ایشان و تمام کسانی که در راه مبارزه برای بین الملل چهارم جان سپارده اند، تقدیم می‌نمائیم.

ضمائمه

۱- مبانی تئوریک و سیاسی تجدید وحدت

متن زیر منشور تجدید وحدت سال ۱۹۶۳ را تشکیل می دهد و از این رو به شکلی مختصر و کامل اصول بنیادی بین الملل چهارم را ارائه می دارد.

(۱) بحران کنونی جامعه‌ی محضر فعلی در بطن بحران دوام یافته رهبری انقلابی می باشد. رشد نیروهای تولیدی در مقیاس جهانی دنیا را برای پذیرش سوسیالیزم پخته تر ساخته است. تنها یک اقتصاد جهانی سوسیالیستی با برنامه قادر است به سرعت بر عقب ماندگی کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره فانق آمده و بشریت را از خطر ویرانی جنگ اتمی رهانی دهد و به جامعه‌ی جهانی صلحی پایا و وفوری بی حصر و گسترش فرهنگی بی پایان و تحقق تام آزادی همگان را عرضه دارد. بدون پیروزی بین المللی سوسیالیزم، سرمایه داری در حال زوال به تضییع منابع عظیم جهانی و باقی گذاردن دو ثلت ساکنین دنیا در فقری وحشتناک و استمرار نابرابری اجتماعی و نژادی و پشتیبانی از رژیم های دیکتاتوری ادامه خواهد داد. و برای تکمیل این تابلوی تیره‌ی فقر و ناامنی و ستمکشی، سرمایه داری همواره خطر مداوم تخریب اتمی را در مقابل چشم همه به نمایش می گذارد.

(۲) تأخیر انقلاب سوسیالیستی جهانی در مقایسه با پیش‌بینی‌های مارکسیست‌های بزرگی که پیش از مازیسته‌اند اساساً معلوم ناتوانی رهبری‌های سنتی جنبش کارگری و اعمال حاکی از تمسخر آرمان‌های طبقه‌ی کارگر این نایابان کارگری طبقه‌ی سرمایه‌دار و یا بوروکراسی کرملین می‌باشد. آنان مسئول به منزل نرسیدن عمدت‌ترین بحران‌های انقلابی بعد از جنگ، از سال‌های ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۳ و همچنین از ۱۹۴۳ تا ۱۹۴۷، و نیز بحران معتمد‌تر سال‌های ۱۹۳۶ تا ۱۹۳۷ و عدم توفیق این بحران‌ها در نیل به نهایت خود که عبارت از دستیابی پرولتاویریا کشورهای پیشرفت‌به قدرت است، می‌باشند.

(۳) تنها بنای احزاب جدید توده‌ای، انقلابی و مارکسیستی که قادر به هدایت طبقه‌ی کارگر و دهقانان زحمتکش به سمت در دست گرفتن قدرت باشند می‌توانند در حل بحران دنیا و احتراز از جنگ سوم جهانی توفیق یابد. بنای چنین احزابی هدف و مقصود جنبش تروتسکیستی جهانی است. نظر به اینکه مشکل اصلی در غلبه بر بحران رهبری عبارت از پل زدن میان آگاهی فعلی توده‌ها، که حول اشتغالات و مسائل فوری ایشان تمرکز یافته است، و آنگونه سطح آگاهی که ضرورت عینی سرنگونی سرمایه‌داری و ساختمان دول کارگری بر پایه‌ی شوراهای کارگری منتخب و دموکراتیک ایجاب می‌کند، می‌باشد، تنظیم برنامه‌ای حاوی شعارها و اقدامات انتقالی نقش کلیدی را در امر بنگذاری حزب ایفا می‌کند. روش‌های لنینیستی می‌باید در ساختن احزاب انقلابی مارکسیستی به کار روند. این روش‌ها شامل عضوگیری صبورانه و

مصرانه عضو در میان کارگران برای هسته های موجود احزاب انقلابی مارکسیست می گردد ولی همچنین در جانی که ضرورت یا موقعیت آن فراهم باشد، نزدیک شدن انعطاف پذیرانه به سمت رهبری گرایشات گوناگون سازمان های توده ای را که امکان روی آوری به برنامه‌ی مارکسیزم انقلابی دارند نیز دربر می گیرد. عضوگیری فرد به فرد و حرکات تاکتیکی پردامنه‌ی وسائلی هستند که در امر حزب سازی مکمل یکدیگر به شمار می آیند و که هر یک، مشکلات و خطرات خاص خود را نیز دارا می باشند. از یکسو، به دنبال عوارض ناشی از انفراد اجباری خطر تمايل به فرقه گرائی موجود است، از سوی دیگر، وفق خویش با محیط رفورمیستی می تواند به فرصت طلبی راستگرایانه بیانجامد. در مورد تاکتیک معروف به "آنتریزم" که استعمالش ممکن است با اوضاع بی نهایت پیچیده و دشوار روبرو گردد، باید گفت که برگزینندگان این طریق می باید در عین حال بر طبق قاعده به حفظ بخش مستقل خود جهت فعالیت های علنی که شامل انتشارات تروتسکیستی وابسته به خویش می گردد، بپردازنند. هرگونه انحراف از این قاعده باید با آگاهی کامل از خطرات مهم ناشی از آن به درستی سنجیده شود.

(۴) بین الملل چهارم به مثابه سازمان بین المللی و بخش های تابعه‌ی آن در مقام احزاب ملی باید تابع اصول سانترالیزم دموکراتیک باشند. نظریه ها و تجربیات تاریخی تواماً صحت این اصول را به اثبات رسانده اند. سانترالیزم دموکراتیک جوابگوی ضرورت عمل سریع و با انصباط برای تحقق بخشیدن به تکالیف انقلابی است و در عین حال آزادی مباحثه و حق تشکیل گرایش را، که بدون آن پایه‌ی سازمان از زندگی حقیقی سیاسی محروم می ماند، تضمین

می کند. جنبش تروتسکیستی با پیروی از اصل دموکراسی درونی در قطب مخالف رژیم خلقانی که از جانب بوروکرات های شکل گرفته در مکاتب استالینیزم و یا سوسیال دموکراسی و یا جنبش اتحادیه ای رفورمیستی بر سازمان های کارگری تحت کنترل ایشان تحمل می شود، قرار دارد.

۵) دستگاه های بوروکراتیک رفورمیستی یا استالینیستی از نیروی تشکل یافته‌ی طبقه‌ی کارگر برای برانداختن رژیم سرمایه داری در جانی که امکان آن هست، استفاده نمی کنند. آنان در وله‌ی اول نگران امتیازات ویژه و قدرت خود هستند، نه نگران منافع تاریخی پرولتاریا، آنان به واسطه‌ی عدم تحرک و نقاط نظر ضدسوسیالیستی خود و یا از بیم آنکه مبادا هرگونه قیام توده ای ایشان را به دنبال خود بکشاند، در جدال هانی که به سود پرولتاریاست تنها با مقاومت فراوان و در زیر فشار و اجبار درگیر می شوند. تروتسکیست ها در عین محکوم ساختن و مقابله‌ی با دوبلای توaman، رفورمیزم و استالینیزم، از یکسان انگاشتن کارگران واقعاً سوسیالیست یا کمونیست وابسته به این سازمان ها، و رهبران خانن ایشان حذر دارند. جنبش تروتسکیستی بر آن عقیده است که وظیفه‌ی اساسی پیکار ادبی علیه رفورمیزم و استالینیزم نبوده و بلکه جلب واقعی کارگران سوسیالیست و کمونیست به برنامه و سازمان مارکسیزم انقلابی می باشد.

روشنفکران خرد بورژوا تحت فشار سال های دراز شکوفائی اقتصادی در کشورهای پیشرفت‌های سرمایه داری و در واکنش نسبت به جنایات استالینیزم دست به حملات وسیع به اصول بنیادی مارکسیزم زده اند. مبارزه‌ی شدید

ایدئولوژیکی علیه این جریان فکری تجدیدنظر طلبانه امری ضروری به شمار می رود.

(۶) اتحاد شوروی، علیرغم غصب قدرت در آن توسط یک بوروکراسی صاحب امتیاز هنوز یک دولت کارگری است. شیوه‌ی تولیدی حاصل از نابودی سرمایه داری به وسیله‌ی انقلاب سوسیالیستی اکابر، غیرسرمایه داری است و با وجود عیوب و نفاذی و حتی جنایات آن، در قیاس با سرمایه داری پیشرفت‌تر است. گسترش محیر العقول نیروهای تولیدی در شوروی بواسطه‌ی یک انقلاب غول آسای صنعتی و فرهنگی این کشور عقب مانده‌ی کشاورزی را به دومین قدرت صنعتی جهان که واقعاً امپریالیزم را در بسیاری زمینه‌های فنی به زورآzmانی می‌طلبد، مبدل ساخته است. این واقعیت جدید و بلند مرتبه‌ی تاریخ جهان گواه قدرت ذاتی اقتصاد با برنامه‌ی باشد و حقانیت موضع تروتسکیستی را در دفاع بی قید و شرط از دولت کارگری منحط در مقابل امپریالیزم، ثابت می نماید.

(۷) بوروکراسی شوروی در جریان جنگ دوم جهانی توانسته است قدرت و طفیلی‌گری خود را به "دموکراسی های خلقی" اروپای شرقی و کره‌ی شمالی بسط دهد. اما به جهت حفظ امتیازات خود مجبور گردیده است سرمایه داری را در این کشورها به وسائل بوروکراتیک و نظامی ریشه کن سازد. دلیل موفقیت در به کار بردن این روش‌ها شرائط غیرعادی وقت، اضمحلال موقتی قدرت سرمایه داران و زمینداران محلی همراه با ضعف مفرط طبقه‌ی کارگر به دنبال قتل عام دوران جنگ و اشغالگری بوده است. از این عوامل دول کارگری

ناقص الخلقه متولد گشته اند. جنبش تروتسکیستی از این دولت ها در برابر مقاصد امپریالیزم در باز گرداندن سرمایه داری دفاع می کند.

(۸) در آن دسته از دول کارگری که استالینیزم دموکراسی پرولتاریائی را در هم خرد کرده و هم در کشورهایی که این دموکراسی به خاطر نفوذ استالینیست ها هرگز وجود نداشته است، مبارزه برای استقرار مجدد و با بنای این دموکراسی و برای اداره دموکراتیک دولت و اقتصاد به وسیله‌ی توده‌های زحمتکش امری ضروری است. استالین دموکراسی پرولتاریائی عصر نین و تروتسکی را با یک ضد انقلاب سیاسی معدهم ساخته است. به همین جهت در برابر نیروهای لنینیست وظیفه‌ی سازماندهی احزاب انقلابی مارکسیستی به منظور دادن رهبری به طبقه‌ی کارگر برای اعمال حق مسلم خود یعنی برانداختن دیکتاتوری طبقه‌ی بوروکرات و جانشین ساختن اشکال دموکراسی پرولتاریائی به جای آن، قرار دارد. معنی این عمل انقلاب سیاسی است. با رستاخیز دموکراسی پرولتاریائی در سطحی متعالی‌تر، دولت‌های کارگری و در وهله‌ی اول اتحاد شوروی نیروی جاذبه‌ی ما قبل دوران استالین را باز خواهند یافت و این امر به مبارزه‌ی سوسیالیستی در کشورهای سرمایه‌داری پیشرفتۀ تحرك تازه‌ای خواهد بخشید.

(۹) پیدایش دولتی کارگری در کوبا (که شکل آن هنوز ثبت نیافته است، دارای اهمیتی ویژه است زیرا که انقلاب در این کشور تحت یک رهبری کاملاً مستقل از مكتب استالینی به ثمر رسیده. تحول جنبش ۲۶ ژوئیه به سمت

مارکسیزم انقلابی نمونه‌ای را عرضه داشته که هم اکنون سرمشق گروهی از کشورها قرار گرفته است.

۱) در نتیجه‌ی جهش جدید انقلاب جهانی و پیش از همه پیروزی پر هیبت چین که تناسب قوا میان طبقات را در مقیاس بین المللی تغییر داد، پرولتاریای شوروی - که نقداً با پیروزی بر امپریالیزم آلمان در جنگ دوم جهانی و پیشرفت‌های اقتصادی، فنی و فرهنگی قابل ملاحظه‌ی اتحاد شوروی، تقویت، و بر خود اطمینان دوباره یافته است. فشار هر چه شدیدتری را، خصوصاً پس از مرگ استالین، بر دیکتاتوری بوروکراتیک اعمال کرده است. قشر صاحب قدرت در شوروی به امید تقلیل این فشار با لغو اشکال افراطی دیکتاتوری پلیس (منحل ساختن اردوگاه‌های کار اجباری، تغییر قوانین وحشیانه‌ی استالین)، از میان برداشتن کیش شخصیت استالین، اعاده‌ی اعتبار بسیاری از قربانیان تصفیه‌های استالینی، ارتقاء قابل توجه سطح زندگی مردم، و حتی لغو برخی از محدودیت‌های آزادی اندیشه و بحث در زمینه‌های گوناگون، امتیازات وسیعی به تodeh‌ها تسليم کرده است. رژیم خروشچف قصد از هم باز کردن قطعات دستگاه دیکتاتوری بوروکراتیک را نداشت، هدف وی نه نوعی "اصلاح خود" بلکه حفظ قدرت قشر بوروکراتیک در مقابل فشار روزافزون تodeh‌ای بود. اما تodeh‌ها این امتیازات را به عنوان قسطی از طلب‌های عقب افتاده اشان از بوروکرات‌ها پذیرفته‌اند و در صدد تبدیل این دستاوردها به نقاط اتکاء جدید می‌باشند تا این راه به ارضاء خواست غائی خود که عبارت از برقراری قدرت کنترل دموکراتیک پرولتاریا بر اقتصاد دولت است،

نائل آیند. این تقویت کند ولی مطمئن موضع پرولتاریا در درون دول کارگری اروپا یکی از علل بنیادی بحران جهانی استالینیزم می باشد.

(۱۱) اختلافاتی که سرانجام ساختار یکپارچه‌ی استالینیزم را ویران کردند، دعواهای تماشانی بودند که در اثر برخورد ایدئولوژیکی و سیاسی میان رهبری‌های احزاب کمونیست یوگسلاوی و شوروی به وجود آمدند. مبارزه به قصد انقلاب سیاسی از جانب کارگران مجارستانی این برخورد را تشدید کرده و انقلاب کوبا باز هم بیش تر این بحران را عمیق گردانده است. و با منازعه‌ی چین و شوروی این بحران به یکی از مهم ترین مسائل سیاست جهانی تبدیل گشته است. این بحران در عین آنکه به وضعیت بیانگر تضاد میان منافع بوروکراسی‌های مختلف ملی، و میان بوروکراسی شوروی و طبقه‌ی کارگر کشورهای تحت نفوذ این بوروکراسی می‌باشد، ناسازگاری بنیادی بین استالینیزم و انقلابات زنده و پیروزمند را که مبارزین پیش رو آن در جستجوی راه بازگشت به آموزشات لنین هستند، نشان می دهد. بدین صورت این بحران دارای خصلتی بسیار پیشرفته است و بر پیدایش مرحله‌ی مهمی از فرآیند بازسازی جنبش توده ای مارکسیستی و انقلابی جهانی دلالت دارد.

(۱۲) انقلاب ضداستعماری، که همراه با بحران جهانی استالینیزم اوج گرفته، هم اکنون نقش کلیدی را در فرآیند انقلاب جهانی بازی می کند. در اندکی بیش از ده سال این انقلاب تقریباً به طرز کامل امپریالیزم را به ملغی ساختن سلطه‌ی مستقیم خود بر سرزمین های استعمار شده و جایگزین کردن سلطه‌ی غیرمستقیم، یعنی نوعی "مشارکت" با بورژوازی کشورهای مستعمره، حتی

اگر این بورژوازی در بعضی نقاط تنها به شکل نطفه موجود است و ادار کرده است. اما این کوشش امپریالیزم برای جلوگیری از رهانی کشورهایی که در سایه‌ی انقلاب ضداستعماری بیدار شده اند، از قید نظام سرمایه داری جهانی، با مانعی بر طرف نشدنی روبروست: در اینگونه کشورها حل مشکلات تاریخی آزادی ملی، رشد اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی، بدون سرنگونی سرمایه‌داری و در هم شکستن سلطه‌ی امپریالیزم ناممکن می‌باشد. انقلاب ضداستعماری در نتیجه گرایش به سمت گسترش و تبدل به انقلاب مداوم دارد که با اصلاحات ارضی رادیکال آغاز می‌شود و در جهت مصادره‌ی اموال تراست‌های امپریالیستی و املاک سرمایه‌داری "ملی" و استقرار یک دولت کارگری و یک اقتصاد برنامه‌ریزی شده و پیش می‌رود.

(۱۳) در راه انقلابی که با مطالبات ساده‌ی دموکراتیک آغاز گشته و به برانداختن روابط مالکیت سرمایه‌داری منتهی می‌شود، سازماندهی جنگ‌های چریکی در میان دهقانان بی‌زمین و نیروهای شبه پرولتری تحت یک رهبری که هدفش به ثمر رساندن انقلاب باشد، می‌تواند نقش تعیین کننده در تحلیل بردن قدرت رژیم‌های استعماری یا شبه استعماری و تسريع سقوط آنان بازی کند. این یکی از عده‌ترین درس‌هایی است که می‌باید از تجربیات دوران بعد از جنگ گرفت. این درس باید با آگاهی تمام با استراتژی ایجاد احزاب انقلابی مارکسیست در ممالک تحت استعمار عجین گردد.

(۱۴) پس از جنگ جهانی دوم سرمایه‌داری توانسته است در تحکیم موقتی پایه‌های خود در کشورهای اروپای غربی موفق گردد. عقب نشینی تحمل شده

بر طبقه‌ی کارگر اساساً معلوم خیانت رهبران استالینیست و سوسیال دموکرات بوده که به هنگام بحران انقلابی بزرگ بعد از جنگ توده‌ها را از پیمودن راه انقلاب سوسیالیستی بازداشتند. با این حال این تثبیت موقعی سرمایه‌داری و رشد نیروهای تولیدی که به دنبال آن آمده است، به تضادهای مهم‌تر و در تحلیل نهانی انفجارآمیزتری دامن زده است. این تضادها همچنین شامل حال قدرت‌های امپریالیستی دیگر و به ویژه ایالات متحده و ژاپن می‌گردند. رقابت افزون در بازار جهانی، که از نقطه نظر جغرافیائی در حال انتقام است، ناسازگاری فزون شونده میان نیاز به مبارزه با تورم اقتصادی و احتیاج به تبدیل بحران‌های بالقوه و عظیم اقتصادی به پس نشینی (recession)‌های محدودتر، و عمیق‌تر گشتن تضاد بین مزیت‌های حفظ "آرامش اجتماعی" و ضرورت حمله به سطح زندگی کارگران و تقلیل کیفیت شرائط کار و کاستن تسهیلات مربوط به امور استخدام، به منظور بهبود زمینه‌ی رقابتی، از جمله‌ی تضادهای بالاست. این تضادها گرایش به سمت تشدید مبارزات طبقاتی دارند و این مبارزات می‌توانند به شکلی حاد از سطح مبارزات اقتصادی به سطح مبارزه‌ی سیاسی ارتقاء یابند و در شرائط مناسب رهبری، جنبش کارگری را جهت یک تهاجم جدید در ممالک امپریالیستی و برای مقابله با سرمایه‌داری که در آخرین سنگرهای خویش به سر می‌برد، به پا خیزانند.

(۱۵) پیروزی سوسیالیزم در کشورهای پیشرفت‌های سرمایه‌داری تنها تضمین مطمئن صلح پایدار در جهان می‌باشد. از زمان پایان جنگ جهانی دوم، امپریالیزم به طور شیوه‌دار خود را برای درگیری جدیدی به منظور تهاجم متفقانه‌ی تمامی جهان سرمایه‌داری علیه دول کارگری آماده ساخته

است و در این امر شوروی آماج اصلی آن را تشکیل می دهد. سیاست نوین تسلیحاتی رکن اصلی و دائمی اقتصاد کنونی سرمایه داری گردیده است و این ضرورت اقتصادی با اهداف سیاسی طبقه‌ی سرمایه دار آمریکا که اتحاد جهان سرمایه داری را رهبری می نماید، مطابقت دارد. امپریالیزم آمریکا نیروهای وسیع ضدانقلابی را گرد چین و شوروی مستقر ساخته است. نخستین واکنش آن در برابر مبارزات جدید آزادی بخش کوشش در خفه کردن خونین آن ها بوده است. مداخلات نظامی آن روز به روز خطرناک تر شده اند. در جریان بحرانی که به مناسبت کوشش کوبا در تقویت دفاع نظامی خود به وجود آمده، خاتواده های میلیارد رهانی که رهبری آمریکا را در دست دارند نشان دادند که چگونه به آغاز حمله‌ی اتمی علیه شوروی و حتی در خطر افکندن هستی بشریت و تمدن آمادگی دارند. این قدرت مخرب تصور ناکردنی تنها بوسیله‌ی طبقه‌ی کارگر آمریکا می تواند از چنگ دیوانگان غصب کرده‌ی وال استریت به در آید. انقلاب سوسیالیستی در اروپا نقش قاطعی را در ارتقاء پرولتاریای آمریکا به سطح تکلیف بزرگ تاریخی که به عهده اش گذاشته شده، یعنی مسئولیت پیروزی قطعی و نهانی سوسیالیزم جهانی، ایفا خواهد کرد.

(۱۶) جنبش جهانی تروتسکیستی در عین شرکت کامل خود در تمام جنبش‌های توده ای برای خلع یک جانبه‌ی سلاح های اتمی و در عین مبارزه جهت متوقف ساختن فوری تمام آزمایشات اتمی، همواره و در همه جا بر دو راهی اصلی زیر که در مقابل بشریت قرار دارد تأکید می کند: یا سوسیالیزم جهانی و یا انهدام اتمی. ادراک روشن این برهان قاطع ذوجین موجب تضعیف روحیه‌ی توده ها نمی گردد. بالعکس، اینگونه ادراک قوی ترین انگیزه را در

جهت سرنگونی سرمایه داری و بنای سوسیالیزم دامن می زند. این باور که تضمین صلح جهان از راه همزیستی "مسالمت آمیز" و بدون پایان بخشیدن بر وجود سرمایه داری، و به ویژه در آمریکا، امکانپذیر است، توهی مرگبار می باشد. بهترین وسیله‌ی پیکار با خطر جنگ اتمی مبارزه برای سوسیالیزم از طریق جدال طبقاتی است.

۲- دیالکتیک کنونی انقلاب جهانی (قطعات مستخرجه)

... شناسائی این امر حائز اهمیت است که سه نیروی اصلی انقلاب جهانی - انقلاب ضداستعماری، انقلاب سیاسی درون دول کارگری احاطه یافته یا ناقص الخلقه، و انقلاب پرولتاریائی در کشورهای امپریالیستی- یک واحد دیالکتیک را تشکیل می دهند. هر یک از این نیروها بر دیگران تأثیر گذارده و به نوبه‌ی خود از جانب آن ها محرك های نیرومند و یا ضربات مهارکننده ای در مسیر تحولی خود دریافت می دارد. تعویق انقلاب پرولتاریائی در کشورهای امپریالیستی بدون شک، به طور کلی انقلاب ضداستعماری را از ادامه‌ی راه سوسیالیزم با آن سرعت و آگاهی که تحت تأثیر جهش نیرومندانه‌ی انقلاب و یا پیروزی پرولتاریا در یک کشور پیشرفته می توانست ممکن باشد، بازداشته است. این تعویق همچنین تکوین انقلاب سیاسی در اتحاد شوروی را به تأخیر می افکند بخصوص از آنجا که در مقابل کارگران شوروی نمونه‌ی قانع کننده‌ی راهی جدید برای بنای سوسیالیزم وجود ندارد. و سرانجام آنکه جهش انقلابات ضداستعماری و سیاسی که خود به سبب تأخیر وقوع انقلاب پرولتاریائی در

غرب دچار موانع هستند، با این حال پرولتاریای کشورهای امپریالیستی را در غلبه بر این تعویق پاری می دهند.

انقلاب ضداستعماری

...انقلاب ضداستعماری اساساً گرایش مقاومت ناپذیر دو میلیارد انسان استعمار شده است تا بالاخره خودشان حاکم و سازنده‌ی سرنوشت خودشان گردند. و این امر که چنین چیزی، از دیدگاه اجتماعی، جز از طریق ایجاد یک دولت کارگری ممکن نیست. پایه‌ی مادی گرایش انقلاب مستعمراتی را به افتادن در راه انقلاب مداوم تشکیل می دهد.

در فرآیند انقلاب جهانی، انقلاب ضداستعماری- بیش از همه انقلاب چین و سپس تمامی سلسله‌ی قیام‌ها- برقرار شدن ثبات موقتی نظام امپریالیستی در مقیاسی جهانی را، به شکلی که پس از سال ۱۹۲۱ صورت گرفت مانع گردیده است. انقلاب ضداستعماری تناسب نیروها را در سطح بین المللی به زیان سرمایه داری تغییر داده و امپریالیزم را وادار به مقابله و در بیش تر موارد به شکست در مبارزات و جنگ‌های دفاعی، که به منظور باز ایستاندن رشد انقلاب در جهان استعمار به راه انداخته بود، ساخته است. این انقلاب همچنین تحرک مهیبی در سراسر جهان به نیروهای ضدسرمایه داری بخشیده و برای اتحاد شوروی و دیگر دول کارگری فرجه‌ی لازم جهت محو برتری امپریالیزم در زمینه‌ی نظامی را که در نقطه‌ی اوچ جنگ جهانی دوم حاصل آمده بود، فراهم آورده است.

انقلاب ضداستعماری صرفاً با تکیه به نیروی خود نمی‌توانست سرنگونی امپریالیزم را موجب گردد. جای تعجب اینجاست که، این انقلاب حتی قادر به سست نمودن پایه‌ی ثبات اقتصادی نسبی ممالک امپریالیستی نبود.... در میان علل کثیر این موقعیت متناقض، یکی دارای اهمیتی استثنائی بود. تا وقتی که دول مستقل جدید که از انقلاب ضداستعماری پدید می‌آیند در دست رهبری‌های بورژوازی یا خرد بورژوازی باقی بمانند و از محدوده‌ی شیوه‌ی تولید و بازار سرمایه داری فراتر نروند، قدرت واقعی امپریالیزم در این کشورها منهدم نخواهد گردید. در چنین صورتی سلطه‌ی امپریالیزم صرفاً از شکل مستقیم به شکل غیرمستقیم آن تغییر می‌یابد.

... با در نظر گرفتن این واقعیت که انقلاب ضداستعماری تا به امروز عموماً در چهارچوب بازار جهانی سرمایه داری باقی مانده است، این انقلاب قادر نبوده هیچگونه ضربه‌ای بر پیکر اقتصاد سرمایه داری جهانی در کل آن فرود آورد و نیز بر هیچ بحران اقتصادی بزرگ در آن دسته از کشورهای امپریالیستی که امپراطوری‌های سابق خود را از دست داده‌اند، دامن نزده است.

... در سال گذشته، علیرغم گسترش نسبتاً سریع اقتصاد، عدم رغبت سرمایه‌گذاران خصوصی ممالک امپریالیستی به صدور ارزش اضافی به آن دسته از کشورهای عقب مانده که فرایند انقلاب ضداستعماری در آن‌ها آغاز شده، مشکل اساسی را تشکیل داده است. تضمینات دولتی در امور سرمایه‌گذاری از این مانع کاسته‌اند نلی هرگز بر آن فائق نتوانند آمد.

تا وقتی که اکثریت عظیم کشورهای استقلال یافته‌ی جدید در چهارچوب بازار سرمایه داری باقی هستند، این مشکلات از نقطه نظر سرمایه داری

جهانی "بلای کم خطرتری" را تشکیل می دهد که برایش، لااقل در زمان حال، درون نظام موجود کمایش راه علاجی خواهد یافت. تنها در صورتی که کشورهای عمدی نیمه مستعمره، خود را از قید نظام سرمایه داری جهانی آزاد ساخته و به دولت های کارگری تبدیل پابند، انقلاب ضداستعماری قادر خواهد بود آنچنان ضربات سنگین اقتصادی فرود آورد که به سرعت پر و خامت ترین بحران های اقتصادی و اجتماعی را در مراکز امپریالیستی برانگیزاند.

... شرایط عینی فرآیند انقلاب مداوم در کشورهای تحت استعمار اساساً در عدم قابلیت رهبری های ناسیونالیستی بورژوائی و خرده بورژوائی این کشورها در حل مسائل اقتصادی و فرهنگی در چهارچوب شیوه‌ی تولید سرمایه داری، نهفته است. این امر به نحو چشمگیر در ناتوانی سرمایه داری در به عهده گرفتن اصلاحات ارضی رادیکال خود را نشان می دهد. شرایط ذهنی بر این اساس قرار دارند که توده های ممالک استعمار زده عموماً تفاوتی میان کسب استقلال ملی و نیل به سطح زندگی مادی و فرهنگی عالی تر قائل نیستند.

... محتمل ترین چشم اندازها برای غالب ممالک عقب مانده یک سلسله بحران های اجتماعی و انقلابی متواتی و مداوم می باشد که رهبری های ناسیونالیست بورژوائی یا خرده بورژوائی به شدت سعی در محدود ساختن و کانالیزه کردن آن ها خواهد کرد اما این بحران ها علیرغم برخورشان با شکست ها اجتناب ناپذیر، هر چند گاه یکبار از این حدود فراتر خواهد رفت. این دوره‌ی طولانی عدم ثبات و بحران های اجتماعی به خودی خود دال بر پیروزی نیروهای پرولتاریائی یا نیروهای انقلابی دهقانی تحت رهبری

مارکسیستی، یعنی استقرار خود به خودی دول کارگری، نخواهد بود. همان طور که شروع انقلاب ضداستعماری (تحت رهبری ناسیونالیستی بورژوائی یا خرد بورژوائی) نباید با پیام پیروزمندانه آن تحت رهبری پرولتاریانی یکسان شمرده شود، هر نوع عقیده بر این مبنای که فرآیند بحران‌ها به خودی خود و به نحو مسلم و در محدوده زمانی معین به پیروزی انقلاب خواهد انجامید، الزاماً به ارزیابی خطای تناسب واقعی قوا منتهی گشته و توهمند آرزو را جایگزین تحلیل علمی می‌سازد.

... به دلیل ساختار سوسیولوژیک ویژه‌ی این کشورها نیروی عمدۀ پرولتاریا در میان کارگران صنعتی متمرکز نیست زیرا که به استثناء آرژانتین کارگران بخش صنعتی اقلیت مزدگیران و جزء کوچکی از جمعیت زحمتکش و فعال این کشورها را تشکیل می‌دهند. پرولتاریایی کشورهای تحت استعمار عبارت از مجموعه‌ی کسانی است که کاملاً و یا عمدتاً از فروش نیروی کار خود امراز معاش می‌کنند و اینان عبارتند از: کارگران بخش صنعتی، کارگران ادارات عمومی، خدمتگذاران خانه و خانواده‌ها، کارگران معدن، کارگران کشتزارها، کارگران بخش کشاورزی و تمام کارگران روستانی و شهری را که جز مشاغل نیم وقت و هر چند گاهی نمی‌یابند.

... دهقانان در قالب جنبش‌های بسط یابنده‌ی چریکی بی‌شبهه نقش رادیکال‌تر و تعیین‌کننده‌تری از آنچه که نظریه‌ی مارکسیستی پیش بینی نموده بود، در انقلاب ضداستعماری ایفا کرده‌اند. این دهقانان ثابت نموده‌اند که در مقایسه‌ی با اقشار دهقانی سنتی ممالک پیشرفته‌ی سرمایه‌داری ماهیت اجتماعی متفاوتی دارند.

... برای تعیین مقام کنونی انقلاب ضداستعماری در فرآیند انقلاب جهانی صرفاً در نظر گرفتن نتایج سیاسی و نظامی آن در نقاطی که بر امپریالیزم ضربه وارد نموده است و یا عواقب آن در زمینه‌ی اقتصادی، که هنوز اقتصاد جهانی امپریالیزم را تحلیل نبرده است، کافی نمی‌باشد. می‌باید همچنین اثرات انقلاب ضداستعماری را بر تناسب نیروهای طبقاتی در کشورهای امپریالیستی و به ویژه بر جنبش کارگری و نیروهای اجتماعی و سیاسی اپوزیسیون در دول کارگری بوروکراتیک ناقص الخلقه یا انحطاط یافته مورد مذاقه قرار داد.

انقلاب سیاسی در دول کارگری

... از زمان نقطه‌ی عطف قطعی در تناسب قوای جهانی، که به واسطه‌ی پیروزی انقلاب چین پدید آمده است، تمام عواملی که به غیرسیاسی شدن توده‌های اتحاد شوروی دامن می‌زندند زمینه‌ی خود را قویاً باخته اند و شرانط مساعد برای رشد علاقه و پیکارجوئی سیاسی توده‌ها بارورتر می‌گردد. از ازاوی نخستین دولت کارگری نه تنها در اروپا و بلکه در آسیا و سراسر جهان از بین رفته است. بالا رفتن سریع سطح زندگی توده‌ها از هنگام مرگ استالین به بعد که از فشار روزافزون آنان بر بوروکراسی و از شرایط پیشرفت‌های فنی و اقتصادی نتیجه گشته است، به مردم اجازه داده تا بخشی از نیروی خود را صرف اهداف فرهنگی و سیاسی نمایند. ظهور اتحاد شوروی در مقام دومین قدرت صنعتی جهان که حتی در برخی زمینه‌های فنی در صدر دیگران قرار دارد، سطح زندگی نسبتاً پائین توده‌ها را غیرقابل قبول جلوه داده و مطالبات اقتصادی بیشتری را برانگیخته است. خطر تهاجم

امپریالیستی کماکان موجود است و بوروکراسی هر چند گاه به طرز کامل‌آگاهانه، از وجود این خطر، به منظور خواباندن صدای اپوزیسیون بهره‌برداری می‌کند. با این حال توده‌ها نمی‌توانند در دوران جنگ‌های موشکی از قدرت و موقعیت جدید شوروی در امور جهانی ناگاه بمانند خصوصاً آنکه رهبران بوروکراسی دائماً از توانائی خویش در تحمیل شکست‌جانانه بر مروجین جنگ امپریالیستی به خود می‌بانند.

... تمایز روشن میان فشار تعمیم یافته‌ی توده‌ها، شروع اقدامات عملی توده‌ها (که همواره خصلت رفورمیستی دارد) و آغاز انقلاب سیاسی واقعی، امری الزامی است. انجام این تشخیص در گیرودار وقایع همیشه کار آسانی نیست زیرا که مراحل پی در پی رخدادها به یک فرآیند واحد متعلق‌اند و هر یک از این مراحل بدون مرزبندی روشن بوده و به دیگری متصل است.

... در تحلیل عملکرد متقابل میان سه عامل مشکله‌ی انقلاب جهانی- انقلاب ضداستعماری، انقلاب سیاسی (به ویژه در شوروی) و انقلاب پرولتاریائی در ممالک امپریالیستی عامل زمان دارای اهمیت تعیین کننده‌ای است. اتحاد شوروی، حتی بدون آنکه در آن دموکراسی پرولتاریائی استقرار یافته باشد، قدرت جاذبه‌ی عظیمی را از نظر توده‌های کشورهای تحت استعمار داراست چرا که این کشور وجود امکانات عملی در یک کشور عقب‌مانده در مدتی کمتر از نیم قرن را از لحاظ ارتقاء سطح رشد اقتصادی آن به حد یک کشور پیشرفت‌های صنعتی و بهبود وضع زندگی توده‌ها به اثبات می‌رساند. اگر یک رهبری انقلابی مارکسیستی در آینده‌ای نه چندان دور قدرت را در اتحاد شوروی بدست گیرد و در نتیجه دموکراسی سوسیالیستی را در درون، و

همبستگی انقلابی را در بیرون از آن کشور قرار بخشد، فرآیند ادغام انقلاب ضداستعماری در دول کارگری می‌تواند تسریع فوق العاده یابد.

... پیروزی انقلاب سیاسی در آینده ای نزدیک در شوروی، همچنین فرآیند انقلاب پرولتاویائی در کشورهای امپریالیستی را به شکل قاطع تری تسریع خواهد کرد. استقرار مجدد دموکراسی شوراهای در روسيه‌ی شوروی در سطحی بالاتر- به نحوی که بتواند برای اولین بار پس از نخستین سال‌های دهه‌ی ۲۰، یک رژیم دموکراسی واقعی و آزادی اندیشه به طرز کیفیتاً برتر از دموکراتیک ترین دول بورژوازی، برقرار کند. با یک حرکت بر اعتراض اصلی کارگران آگاه [دارای آگاهی طبقاتی، مترجم] ممالک امپریالیستی علیه کمونیزم، پایان خواهد داد.

... از دیدگاه مارکسیست‌های انقلابی متمرکز کردن همه‌ی نیروها در جهت پیشبرد و حل یک مسأله‌ی واحد و در این میان غافل ماندن از فرصت‌های واقعی نفوذ در کشورهای تحت استعمار و ممالک امپریالیستی پیش از آنکه انقلاب سیاسی در شوروی پیروز گردیده باشد، آشکارا خطاست.

... این عقیده که پیشرفت‌های اقتصادی و صنعتی در دولت‌های کارگری به خودی خود می‌تواند به نحو تعیین کننده توازن قوا را میان طبقات در کشورهای امپریالیستی تغییر دهد و یا به نحو قطعی به سرنگونی سرمایه داری در این کشورها یاری کند، می‌باید به عنوان یک عقیده‌ی کاذب طرد شود.

انقلاب پرولتاریائی در ممالک امپریالیستی

... به دنبال جهش انقلابی بعد از جنگ در کشورهای اروپای غربی و موج اعتصابات پس از جنگ در ایالات متحده تغییرات بزرگی در جنبش کارگری و شرایط عینی ای که این جنبش در ممالک امپریالیستی با آن روبروست، پیش آمده است. برخلاف پیش بینی های اقتصاددانان مارکسیست و غیرمارکسیست، اقتصاد سرمایه داری ممالک پیشرفتی صنعتی و منجمله کشور ژاپن با گسترشی روبرو گردید که از زمان جنگ اول جهانی یعنی در عرض قریب به نیم قرن بیسابقه بود. عملکرد متقابل این چنین رشد اقتصادی اعمال و سیاست های فرصت طلبانه و خانانه ای رهبری های سنتی طبقه ای کارگر در اروپای غربی و بوروکراسی سندیکائی در ایالات متحده، همراه با فقدان یک رهبری انقلابی قادر به جانشینی رهبری های فوق، ثبات موقتی و نسبی سرمایه داری در اروپا را امکانپذیر ساخت. به دنبال این واقعیت مرکز اصلی جنبش انقلابی برای مدتی به کشورهای تحت استعمار منتقل گردید.

... از دیدگاه نظریه ای واضح است که رویه کارگران به واسطه نیروهای متعددی معین می شود که در میان آن ها درجه مطلق سطح زندگی تنها یکی از عوامل تعیین کننده می باشد. میان آنگونه سطح زندگی بالا که از مبارزات کارگری ناشی شده و در نتیجه همچون یک سلسله بیروزی هایی که می باید برای نگهداریشان مبارزه کرد، ظاهر می گردد، و آنگونه سطح زندگی که به عنوان "پیشکش" گروهی از اربابان "نیکخواه" نمودار می شود، یک دنیا تفاوت وجود دارد. در مورد اول، بالا رفتن سطح زندگی به جای آنکه نقش مهار را بازی کند، تحرک نیرومندی بر روحیه پیکار طلبانه کارگران می بخشد و حال آنکه در مورد دوم اینگونه ترفع اثر تخریبی بر روحیه آنان

باقی می‌گذارد و توهمناتی را در باب سازش طبقاتی که از جانب سخنگویان بورژوازی و متخصصین مباحث اندیشمندانه (ایدئولوگ‌ها) متعلق به جناح راست جنبش کارگری پرورش یافته است، ترویج می‌دهد.

... دو نسل از انقلابیون غرب چنین مقاعد گشته اند که موقعیت‌های انقلابی در کشورهای امپریالیستی همواره با بحران‌های بزرگ و فروپاشیدگی کامل اقتصاد و دولت سرمایه داری همگام است، به همانگونه که در جنگ‌ها و در شکست‌های نظامی این قرن رخ نموده است (آلمان و اروپای مرکزی پس از جنگ جهانی اول- یونان، فرانسه و ایتالیا پس از جنگ جهانی دوم). اما تئوری و تاریخ یکبار دیگر به اثبات می‌رسانند که این تنها یکی از راه‌های ممکن به سمت بروز بحران انقلابی در یک کشور بسیار پیشرفت‌هی صنعتی می‌باشد.

... اگرچه امروزه ظاهراً برخی از صفات عالی پرولتاریای فقرزدهی دیروزی در میان کارگران غرب ناپدید گشته است، صفات خوب و جدید دیگری دقیقاً به خاطر سطح عالی تر زندگی و فرهنگ، که دستاورد پرولتاریای غرب می‌باشد، پدید آمده است. فاصله‌ی میان دانش کارگر تخصص یافته و متخصص فنی بورژوا به کل از بین رفته و یا به اندازه‌ی قابل ملاحظه‌ای کاسته شده است. از نقطه نظر فنی کارگر غربی امروزه در تضمین خودگردانی (اتوژسیون) سوسیالیستی بسیار صلاح تر از نسل پدران خود می‌باشد و بسیار شدیدتر و ملموس‌تر ضرورت ایفای نقش رهبری آکاهانه را در فرآیند تولید حس می‌کند.

همچنین برای کارگر امروزی فهم واکنش متقابل و کامل مجموعه‌ی عوامل اقتصادی، و در هم بافتگی همه‌ی مسائل اقتصادی، و ضروریات و اهداف

عملی برنامه ریزی سوسیالیستی آسان تر است. همچنین در بعضی کشورها اوقات فراغت فزون تر دال بر امکانات کارگران در شرکت در اداره‌ی امور سیاسی در مقیاسی توده ای است و این امر در گذشته هرگز وجود نداشته است. انکار این حقیقت بنیادی که سرمایه داری، لااقل در زمینه‌ی اقتصادی، مربی بزرگ کارگران در امور سوسیالیزم است، کار مارکسیست‌ها نیست.

بین الملل چهارم

... سال ۱۹۶۳ مصادف با بیست و پنجمین سالگرد بین الملل چهارم بود و به زودی قریب چهل سال از روزی که نام تروتسکیزم به سوسیالیزم انقلابی گذاشته شد، فاصله خواهد بود. در زمینه‌ی ایده‌ها و مفاهیم جنبش، پریار بوده است، در واقع بیش تر از آنچه که، صرفاً با تکیه به دستاوردهای تئوریکش، بتواند وجود خود را توجیه کند. این جنبش از طریق بیانیه‌های برنامه ای و شرکت خود در مبارزات طبقاتی به مقیاسی جهانی، خود را وارث حقانی و ادامه دهنده‌ی سنت والای مارکسیزم انقلابی نمایانده است. وقایع جهانی در موارد بسیار آنچنان حقانیت این سازمان را تصدیق نموده اند که مخالفین آن خود را وادر به وام گیری از زرادخانه‌ی آن یافته اند، هر چند که این کار را به طرز ناکامل، یکجانبه و ناقص الشکل انجام داده اند...

اگر از عرصه‌ی عقاید بر زمینه‌ی سازمانی پای گذاریم به نظر می‌رسد که جنبش جهانی تروتسکیستی با کامیابی بسیار کم تری روی رو بوده باشد.
 ... جنبش تروتسکیستی منافع مشخص و جداگانه ای از منافع درازمدت پرولتاریای جهانی ندارد. این جنبش به ایجاد یک «سازمان» در خود [به

صرف داشتن سازمان. م] و یا به مثابه‌ی یک گروه ساده‌ی اعمال فشار علاقمند نیست. سازمانی که این جنبش قصد ساختش را دارد وسیله‌ای معین برای هدفی معین می‌باشد و این هدف پیروزی پرولتاریا در مقیاس جهانی است. این امر بالاترین حد ممکن آگاهی و در نتیجه صداقت و شرافت کامل را، هرقدر هم که عواقب فوری آن تلخ باشند، می‌طلبد. این صفات غالباً با سیر سریع ساختن یک سازمان در تضادند. بین الملل چهارم اختیار دیگری جز تعقیب این راه دشوار ندارد و این منافع انقلاب سوسیالیستی جهانی است که چنین ایجاب می‌کند. تا آنجا که این سازمان آگاهی نظریه‌ای و سیاسی این فراشد نیرومند را نمایندگی می‌کند، سرنوشت نهائی آن نمی‌تواند از فراشد مجبور جدا باشد.

... نظر به برنامه‌ای که جنبش تروتسکیستی جهانی جهت آن پیکار می‌نماید، متهم ساختن این جنبش به رکود سازمانی امری کاملاً ظاهر بینانه است. این جنبش امروزه در مقایسه با دوران آغاز خود از زمان پیدایش اپوزیسیون چپ در شوروی و یا به هنگام قتل بنیادگذار آن، چندین بار نیرومندر شده است.

... باید در اینجا دو پیشرفت مهم را موکد ساخت. نخست آنکه جنبش تروتسکیستی در سال‌های اخیر با تعقیب جهش‌های عمومی انکشاف انقلاب در سطح جهانی، به نحو شایان توجهی وسعت یافته است. این واقعیت به خودی خود ثابت می‌کند که جنبش تروتسکیستی با نیازهای عینی پرولتاریای جهانی تطابق دارد و یک پدیده‌ی صرفاً گذرا را تشکیل نمی‌دهد که خاص برخی کشورها و برای دوره‌ای کوتاه باشد. خصوصاً شایسته است به توفيق

این جنبش در برابر دیگر گرایشات اپوزیسیون در درون جنبش کمونیستی که در اوان خود با نیروی بسیار عظیم تری آغاز یافته بودند، توجه نمانیم.
... ثانیاً تروتسکیزم بارها توانانی جلب جوانان صاحب روحیه انقلابی، که از درون احزاب کمونیست یا سوسیال دموکرات و از ممالک مختلفی نظریه ایالات متحده، بلژیک، فرانسه، رُپن، اندونزی، ایتالیا، یونان و انگلستان به سمت ما روی آورده اند را به خوبی نشان داده است.

... در تحلیل نهانی، سرنوشت جنبش تروتسکیستی به رابطه‌ی درونی و دیالکتیکی میان سه بخش انقلاب جهانی وابسته است و این حقیقت ضرورتاً پایه‌ی هرگونه ادراک واقعی تطورات سازمانی جنبش تروتسکیستی و همچنین حل دشوارترین مسائل سازمانی آن می‌باشد.

... با ظهور نقطه‌ی عطف مبارزه‌ی طبقاتی در پایان جنگ دوم جهانی در مقیاسی بین العلی، ما چنین برآورد می‌نمودیم که جنبش تروتسکیستی اولین جنبشی خواهد بود که از جهش جدید مبارزات بهره مند گردد. اما روابط این جنبش با فرآیند مشخص و ملموس انقلاب جهانی بسیار غامض‌تر از آن نمایان گشته‌اند. در واقع جنبش تروتسکیستی تنها در تحلیل آخر و در محدوده‌ی زمانی گسترده‌تری قادر می‌بود از موقعیت جدید سود جوید.

برای فهم این مطلب لازم است به واقعه‌ی بی‌نظری و بسیار مهمی که در طی جنگ جهانی رخ داد، یعنی پیروزی اتحاد شوروی بر فاشیزم، برگردیم. این پیروزی واکنش زنجیری و دنباله داری را به وجود آورد که پایان آن هنوز قابل پیش بینی نمی‌باشد. ملل ستتمدیده بار دیگر مانند قبل به سوی اولین دولت کارگری جهان روی آوردند تا از آن الهام و رهنمایی خواهند. اما قدرت حکومتی در روسیه‌ی شوروی در دست بوروکراسی استالینیستی بود. در

نتیجه این بوروکراسی شوروی (ونه تروتسکیزم) بود که به طور موقت تقویت یافت.

.... بنیانگذاری رهبری طبقه‌ی کارگر برای گرفتن جای رهبری های سنتی یعنی ایجاد احزاب جدید انقلابی و مارکسیستی و توده‌ای، تکلیف محوری دوران ما باقی می ماند. در اینجا مسئله عبارت از تکرار بی پایان این حقیقت بدوى نیست و بلکه توضیح مشخص طریقه‌ی به انجام رساندن آن است. در واقعیت امر، بنای احزاب انقلابی توده‌ای از راه ترکیب سه فرآیند مشخص انجام می گیرد: دفاع و بارور کردن مستمر برنامه‌ی مارکسیزم انقلابی تشكیل، آموزش و مستحکم و مقاوم ساختن کادرهای مارکسیست انقلابی کسب نفوذ توده‌ای از طریق این کادرها. این سه فرآیند به نحو دیالکتیکی به یکدیگر مربوط اند. کادرها اگر از توده‌ها بیروند به یک فرقه تبدیل می گردند. کادرهای غرق در جنبش توده‌ای اگر از برنامه‌ی مارکسیزم انقلابی جدائی گیرند بالاخره به تسلیم در برابر فرست طلبی کشانده خواهند شد. و برنامه‌ی انقلابی خود اگر از تجربیات عملی کادرها به عنوان بخشی از توده‌ها در حال مبارزه اند، جدا بماند، منجمد خواهد شد و تا حد یک کتبیه‌ی عقیم از فورمولهای جزئی (دکماتیک) انحطاط خواهد یافت.

... مقصود از "آنتریزم" برخلاف آنچه که برخی نقادان ادعا نموده اند، به وجود آوردن یک "گروه اعمال فشار" نبوده بلکه ساختن یک حزب توده‌ای انقلابی و مارکسیستی در مقابله با شرائط واقعی بعضی کشورهای است. این تاکتیک پر از مخاطرات و مشکلات است و نمی توان از آزمایش آن جز با آگاهی مداوم از اینگونه مخاطرات و مشکلات موفق بیرون جست. اما در طول دوره‌ی مشخصی از فعالیت، امکان عملی دیگری موجود نیست. به سبب

ویژگی های خاص ملی، این تاکتیک دارای انواع مختلف است. این تاکتیک باید با نرمش عمل فوق العاده و بدون هیچگونه جزئیت به کار رود. قاعده‌ی اصولی برای کسانی که عهده دار آن می‌گردند عبارت از حفظ نوعی بخش فعالیت‌های علمی و مستقل و شامل انتشارات ویژه‌ی تروتسکیستی می‌باشد.

یک سازمان تروتسکیستی در هر موقعیت خاصی که قرار داشته باشد نمی‌تواند تا زمانی که اساساً به صورت یک گروه کوچک مبلغ باقی است نقش رهبری توده‌ها را به عهده گیرد. با این همه، چنین سازمانی می‌تواند عملآرا راه کوشش و همت فعالانه‌ی خود توده‌ها را در نتیجه گیری از تجربیات ایشان یاری دهد و فاصله‌ی بین درجه‌ی ادراک آنان و موقعیت عینی را از میان بردارد. این عمل در کلی ترین صورت خود همچنین طریق تحول به سمت یک حزب توده‌ای است. این طریق در برنامه‌ی انتقالی، نوشته‌ی تروتسکی در سال ۱۹۳۸، خلاصه گشته است. این برنامه باید به نحو مستمر در انطباق با مسائل روز و با مطالعه‌ی تغییرات حاصله در آگاهی توده‌ها و در کوشش مداوم جهت وابستگی به ایشان، تبلیغ گردد.

... بنیانگذاری احزاب جدید انقلابی و توده‌ای کماکان تکلیف استراتژیک محوری است. برای هماهنگ ساختن این کار، هسته‌های موجود این احزاب می‌باید درون یک سازمان بین المللی متحد گردند. همانطور که مارکسیست‌ها خوب می‌دانند، آزمایش قطعی حقیقت، عمل انسانی است. بدون آزمایش در عمل هرگونه نظریه در خود خشک و عقیم می‌گردد. تحلیل صحیح موقعیت جهانی امروزه پیچیده‌تر از هر زمان دیگری است. تنها ذکر یک واقعیت برای اثبات این مدعای کافی است: برای اولین بار در تاریخ، خلق‌های بیش از صد کشور جهان به طرز مداوم و گاه به شکل شدیداً انفجارآمیزی در وقایع جهانی

درگیرند. تنها تحلیل دائماً بررسی شده و به آزمایش گذاردهی موقعیت جهانی در پرتو فعالیت عملی می‌تواند امکان نبض گیری تاریخ را در حال حرکت آن برای تمامی بخش‌های یک جنبش جهانی آماده سازد. تنها آنگونه بین الملل مبتنی بر اصول سانترالیزم دموکراتیک که به گرایشات مختلف اجازه می‌دهد تا به شیوه‌ای دموکراتیک با یکدیگر مقابله کنند و در عین حال در عمل متعدد باشند، می‌تواند امکان سنجش درست تجربیات حاصله در تمام گوشه‌های جهان و ترجمه‌ی آن‌ها به تکالیفی انقلابی را در مقیاس جهانی فراهم آورد. از این پس دیگر دستیابی بر یک تحلیل و یا بر یک عمل صحیح در مقیاس ملی بدون فهم کلی تغییرات جهانی میسر نیست. کشورها و بخش‌های ملی طبقه‌ی کارگر هرگز به اندازه‌ی امروز بر یکدیگر متکی نبوده‌اند. این عقیده که جنبش‌های انقلابی می‌توانند در مقیاسی ملی و یا در حالت انفراد ناحیه‌ای ساخته گردند، هیچگاه مانند این عصر موشک‌های هدایت شونده‌ی میان قاره‌ای و سفر در فضاهای نجومی، مهجور ننموده است.

مسئله عبارت از ساختن چیزی است که به طور کیفی با جمع ساده‌ی سازمان‌های ملی با یکدیگر، تفاوت دارد. با پیوند تجربیات و عقاید ملی مختلف بر طبق قواعد سانترالیزم دموکراتیک، ایجاد یک رهبری بین المللی توانانی برتر از نیروی هر بخش تنها، امکان‌پذیر می‌باشد. طرح بنیادی ما عبارت از گرداوری یک دسته روش‌نگر، هرقدر هم که، این امر، معتبر و ضروری نماید، نبوده و بلکه ترکیب رهبری‌های مختلف، که در خاک ملی خود عمیقاً ریشه داشته و به صورتی زنده با توده‌های ممالک خود یگانه‌اند، در مقیاسی بین المللی می‌باشد. یک چنین رهبری بین المللی قادر به انجام وظیفه‌ی دشوار و دوگانه‌ی حفظ و انطباق نظریه‌ها با تحولات روز و تعیین و

تبیین خط مشی های سیاسی پایدار برای عمل انقلابی در رابطه با مسائل
بزرگ روز است....

پیر فرانک